٢٥

الرقم ٣٤٣٥

مجموع ج ١٠ كتب

فعلت فعلتا فعلن و سه ازان

مر مذکر حاضر راست چون فعلتَ

فعلتما فعلتم و سه ازان مر مؤنث

حاضر راست چون فعلتِ

فعلتما فعلتنّ و دو ازان مر حکایت

نفس متکلم راست مذکر و مؤنث درو

یکسان چون فعلتُ فعلنا

فصل این همه که گفتم اثبات فعل ماضی

معروف بود چون مافعل مافعلا

مافعلوا مافعلت مافعلتا

مافعلن مافعلتَ مافعلتما مافعلتم

مافعلتِ مافعلتما مافعلتنّ

ما فعلتَ ما فعلتُ **فصل** در شعر عربی

نکردم من مرد یا زن — نکردیم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان و یا همه زنان

ضم و رفع پیش باشد چون فُ فتح و نصب زبر باشد چون فَ

کسر و جر و خفض زیر باشد چون فِ وقف و جزم سکون باشد چون فْ

بدانکه اول مذکور برای القاب مبنیت و ثانی برای معربیت چنانچه

شاعر گفته است **بیت**

ضم و فتح است و کسر و وقف ادب رفع و نصب است و جر و جزم عرب

این چهار اول بود مبنی ما و آن چهار دگر بود معرب

معرب آن باشد که گردد بار بار مبنی آن باشد که ماند برقرار

فصل این همه که گفتم جحد فعل ماضی معروف

بود و فاعل او پیدا بود چون خواهی که فاعل او را پنهان کنی و فعل

مجهول را پیدا کنی فا فعلش را بضم کن و عین فعلش را بکسر

و لام فعلش را بحال خود بگذار **چون** فُعِلَ

کرده شد آن مرد

اثبات فعل ماضی مجهول مرد واحد آن مذکر غایب را

فُعِلا فُعِلوا فُعِلَتْ فُعِلَتا

کرده شدند آن دو مرد — کرده شدند آن همه مردان — کرده شد آن زن — کرده شدند آن دو زن

فُعِلْنَ فُعِلتَ فُعِلتُما فُعِلتُم

کرده شدند آن همه زنان — کرده شدی تو مرد — کرده شدید شما دو مرد — کرده شدید شما همه مردان

فُعِلتِ فُعِلتُما فُعِلتُنَّ فُعِلتُ فُعِلنا

کرده شدی تو زن — کرده شدید شما دو زن — کرده شدید شما همه زنان — کرده شدم من مرد یا زن — کرده شدیم ما

فصل این همه که گفتم اثبات فعل

ماضی مجهول بود چون خواهی که جحد کنی ما در اول او

در آر **چون** ما فُعِلَ ما فُعِلا

نکرده شد آن مرد — نکرده شدند آن دو مرد

ما فُعِلوا ما فُعِلَتْ ما فُعِلَتا

نکرده شدند آن همه مردان — نکرده شد آن زن — نکرده شدند آن دو زن

ما فُعِلْنَ ما فُعِلتَ ما فُعِلتُما

نکرده شدند آن همه زنان — نکرده شدی تو مرد — نکرده شدید شما دو مرد

ما فُعِلتُم ما فُعِلتِ ما فُعِلتُما

نکرده شدید شما همه مردان — نکرده شدی تو زن — نکرده شدید شما دو زن

ما فُعِلتُنَّ ما فُعِلتُ ما فُعِلنا

نکرده شدید شما همه زنان — نکرده شدم من مرد یا زن — نکرده شدیم ما دو مرد یا زن

فصل اما حال آن باشد که اول آواز

چهار حروف زوایده یکی باشد و آن یا و تا و الف

ونون است و چون این چهار حروف را جمع کنی لفظ اتین
شود و این حروف را حروف حوادث نیز گویند
یا چون یفعل و تا چون تفعل و الف
چون افعل و نون چون نفعل و این نیز
بر چهارده قسم است سه ازان مر مذکر غایب
را است و سه ازان مر مونث غایب را است
و سه ازان مر مذکر حاضر را است و سه ازان
مر مونث حاضر را است و دو ازان مر حکایت
نفس متکلم را است مذکر و مونث درو
یکسان است چون یفعل یفعلان یفعلون
تفعل تفعلان یفعلن
تفعل تفعلان تفعلون

تفعلین تفعلان تفعلن افعل نفعل

فصل مضارع مشترک است میان حال و استقبال
و لیکن حمل او بر حال اولیتر است از حمل او بر
استقبال مگر آنگه دلالت استقبال در سخن ظاهر
گردد چنانچه حکایت از زمان آینده باشد چون
صفات قیامت که در قرآن است چون یوم ینفخ
فی الصور و یوم یقوم الروح و یا حروف شرط
بر آن در آمده باشد چون ان تفعل افعل
و ان تکرمنی اکرمک و چون خواهی که خالص مر حال را باشد
لام مفتوح در اول او در آر چون قال انی لیحزننی ان
تذهبوا به و چون خواهی که خالص مر استقبال را باشد
حرف سین و یا سوف در اول او در آر چون سیصلی نارا و سوف

چون سیفعل سیفعلان سیفعلون

سیفعل ستفعلان سیفعلن

ستفعل ستفعلان ستفعلون

ستفعلین ستفعلان ستفعلن

سافعل سنفعل

فصل

این همه که گفتیم اثبات فعل مستقبل معروف

بود چون خواهی که فعل مضارع را نفی کنی بلا

لا در اول او در آر چون لایفعل

لایفعلان لایفعلون

لاتفعل لاتفعلان لایفعلن

لاتفعل لاتفعلان لاتفعلون

لاتفعلین لاتفعلان لاتفعلن

نفی فعل مضارع معروف مر جمع مونث حاضر را است

نفی فعل مضارع مر تثنیه مذکر حاضر را است

لاافعل لانفعل

فصل

این همه که گفتیم نفی فعل مضارع معروف بود

چون خواهی که مجهول کنی حرف اولش را بضم

کن و عین فعلش را بفتح کن و لام فعلش را

بحال خود بگذار چون یُفعل

یُفعلان یُفعلون تُفعل

تُفعلان یُفعلن

تُفعل تُفعلان تُفعلون

تُفعلین تُفعلان تُفعلن

اُفعل نُفعل

فصل

این همه که گفتیم اثبات فعل مضارع

مجهول بود چون خواهی که نفی کنی لا در اول او

اثبات فعل مضارع مجهول واحد حکایت نفس متکلم را است مذکر و مونث در وی یکسان

در آر چون لا یفعل لا یفعلان لا یفعلون
لا تفعل لا تفعلان لا یفعلن
لا تفعل لا تفعلان لا تفعلون
لا تفعلین لا تفعلان لا تفعلن لا افعل لا نفعل

فصل این همه که گفتیم نفی فعل مضارع مجهول بود چون خواهی که فعل مضارع را جحد کنی بلم لم در اول او در آر چون

لم در اول فعل مضارع در آید پنج عمل کند
اول آنکه در مفرد صحیح آخر کلمه را جزم کند چون لم یفعل دوم آنکه معنی او ماضی منفی گرداند سیوم آنکه نون از تثنیه‌ها و جمعهای مذکر و از وحدان مخاطبه مؤنث

ساقط

ساقط کند چون لم یفعلا و لم یفعلوا و لم تفعلا و لم تفعلوا و لم تفعلی چهارم آنکه در مفرد معتل لام سقوط حرف علت کند چون لم یدع و لم یرم و لم یخش پنجم آنکه در مفرد مضاعف آخر کلمه را فتح کند چون لم یمد و لم تمد و لم امد و لم نمد

فصل جحد فعل مضارع معروف چون لم یفعل لم یفعلا لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل لم نفعل

فصل این همه که گفتیم جحد فعل مضارع معروف بود چون

خواهی که فاعل او را بیفکنی و فعل مستقبل مجهول را
یاد کنی علامت مضارع را بضم کن و عین فعل را
بفتح کن و لام فعل را بحال خود بگذار چون
لم یُفعَلْ لم یُفعَلا لم یُفعَلُوا لم
تُفعَلْ لم تُفعَلا لم یُفعَلْنَ
لم تُفعَلْ لم تُفعَلا لم تُفعَلُوا
لم تُفعَلی لم تُفعَلا لم تُفعَلْنَ لم اُفعَلْ
لم نُفعَلْ فصل این هم که نفی جحد فعل مضارع
مجهول بود چون خواهی که نفی تأبید کنی لن در اول
او در آر چون لن در اول فعل مضارع در آید چهار
عمل کند اول آنکه در مفرد صحیح آخر کلمه
را نصب کند چنانچه معتل لام واوی و یائی را

چون لن یَضرِبَ و لن یَدعُوَ و لن یَرمِیَ دوم آنکه
نون از تثنیها و جمعها مذکر و در وحدان مخاطبه
مؤنث ساقط کند سیوم آنکه در مفرد معتل لام
الفی نصب در وی تقدیری باشد
و ظاهر نشود چون لن یَخشَی چهارم آنکه
معنی او نفی ابد کند فصل نفی تأبید
مستقبل معروف چون لن یَفعَلَ
لن یَفعَلا لن یَفعَلُوا لن تَفعَلَ
لن تَفعَلا لن یَفعَلْنَ لن تَفعَلَ
لن تَفعَلا لن تَفعَلُوا لن تَفعَلِی
لن تَفعَلا لن تَفعَلْنَ لن اَفعَلَ
لن نَفعَلَ فصل نفی تأبید مستقبل

مجهول چون لَن یُفعَلَ لَن یُفعَلا لَن یُفعَلوا
لَن تُفعَلَ لَن تُفعَلا لَن یُفعَلنَ لَن تُفعَلَ
لَن تُفعَلا لَن تُفعَلوا لَن
لَن تُفعَلی لَن تُفعَلا لَن تُفعَلنَ لَن اُفعَلَ
لَن نُفعَلَ فصل در لام التاکید و نون
التاکید بدانکه لام التاکید مفتوحه ابدا باشد و نون
التاکید بر دو نوع است ثقیله چون لَیَفعَلَنَّ بفتح اللام
و تشدید النون و خفیفه چون لَیَفعَلَن بفتح اللام و
تخفیف النون بدانکه هر جاکه نون ثقیله در آید آنجا
نون خفیفه نیز در آید و آن هر دو نون بیشتر در امر و
نهی و جواب قسم در آیند چون خواهی که فعل
مضارع معروف را تاکید کنی بلام التاکید و نون

ثقیله

ثقیله لام التاکید در اول او در آر و نون ثقیله در آخر او
در آر فصل فعل مضارع معروف بلام
تاکید و نون ثقیله چون لَیَفعَلَنَّ لَیَفعَلانِّ
لَیَفعَلُنَّ لَتَفعَلَنَّ لَتَفعَلانِّ لَیَفعَلنانِّ
لَتَفعَلَنَّ لَتَفعَلانِّ لَتَفعَلُنَّ لَتَفعَلِنَّ
لَتَفعَلانِّ لَتَفعَلنانِّ لَاَفعَلَنَّ لَنَفعَلَنَّ
فصل فعل مضارع مجهول بلام
تاکید و نون ثقیله چون لَیُفعَلَنَّ لَیُفعَلانِّ
لَیُفعَلُنَّ لَتُفعَلَنَّ لَتُفعَلانِّ لَیُفعَلنانِّ
لَتُفعَلَنَّ لَتُفعَلانِّ لَتُفعَلُنَّ لَتُفعَلِنَّ
لَتُفعَلانِّ لَتُفعَلنانِّ لَاُفعَلَنَّ لَنُفعَلَنَّ
فصل بدانکه هر جاکه نون ثقیله در آید

آنجا نون خفیفه نیز در آید مگر در تثنیها و جمعها مؤنث نیاید
برای التقاء ساکنین **فصل** فعل مضارع
معروف بلام تاکید و نون خفیفه **چون** لیفعلن
لتفعلن لتفعلن لتفعلن لیفعلن
لافعلن لنفعلن **فصل** بدانکه فعل
مضارع مجهول با لام تاکید و نون خفیفه
چون لیفعلن لتفعلن لتفعلن
لتفعلن لتفعلن لافعلن لنفعلن
فصل بدانکه امر بر دو گونه است امر غایب
و امر حاضر امر غایب بزیادتی
لام مکسور باشد در اول فعل مضارع با سکون
آخر در ثلاثیه و رباعی و منشعبه و نیز امر بر دو نوع است

یکی معروف است دوم مجهول امر غایب معروف
بر هشت صیغه می آید **چون** لیفعل لیفعلا
لیفعلوا لتفعل لتفعلا لیفعلن
لافعل لنفعل **فصل** امر غایب
مجهول از فعل مستقبل **چون** لیفعل
لیفعلا لیفعلوا لتفعل لتفعلا
لیفعلن لافعل لنفعل
فصل چون لام مکسور در اول
فعل مستقبل در آید آخرش را نصب کند
آن لام بمعنی کی باشد **چون** لیفعل
و لیسال **فصل** نون التاکید بر دو گونه
است نون ثقیله و نون خفیفه و آن هر دو نون

بیشتر در امر و نهی و جواب قسم در آید و تاکید استوار کردن

بنون باشد امر غایب بنون ثقیله چون

لِیَفْعَلَنَّ لِیَفْعَلَانِّ لِیَفْعَلُنَّ لِتَفْعَلَنَّ لِتَفْعَلَانِّ

لِیَفْعَلْنَانِّ لَأَفْعَلَنَّ لِنَفْعَلَنَّ فصل

امر غایب مجهول بنون ثقیله چون لِیُفْعَلَنَّ

لِیُفْعَلَانِّ لِیُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِیُفْعَلْنَانِّ

لَأُفْعَلَنَّ لِنُفْعَلَنَّ فصل هرجا که نون ثقیله در آید

آنجا نون خفیفه نیز در آید مگر در تثنیها و جمعها مونث برای

التقاء ساکنین نیاید فصل امر غایب معروف

بنون خفیفه چون لِیَفْعَلَنْ لِیَفْعَلُنْ لِتَفْعَلَنْ لَأَفْعَلَنْ

لِنَفْعَلَنْ فصل امر غایب مجهول بنون خفیفه

چون لِیُفْعَلَنْ لِیُفْعَلُنْ لِتُفْعَلَنْ لَأُفْعَلَنْ لِنُفْعَلَنْ

فصل امر حاضر معروف بر شش قسم است چون

اِفْعَلْ اِفْعَلَا اِفْعَلُوا اِفْعَلِی اِفْعَلَا

اِفْعَلْنَ فصل هر فعلی که امر حاضر از وی

خواهی کرد علامت استقبال را از فعل مستقبل

بیفکن بس بنگر که مابعد او متحرک ماند یا ساکن اگر

متحرک ماند پس امر همون باشد با سکون آخر

چون از وَعَدَ یَعِدُ عِدْ و از قَالَ یَقُولُ قُلْ

و از خَافَ یَخَافُ خَفْ و از بَاعَ

یَبِیعُ بِعْ چون از مَدَّ یَمُدُّ مُدَّ و علامت

جزمی در مفرد مضاعف فتحت باشد چون

لَمْ یَمُدَّ و لَا تَمُدَّ و اگر ساکن ماند بنگر اگر عین فعلش

بفتح است یا بکسر همزه وصل بکسر در اول او

در آید چون

ازضرب یضرب اضرب وازمنع یمنع
امنع وازفتح یفتح افتح وازعلم یعلم اعلم
وازاستغفر یستغفر استغفر والف بضم باشد
همزه وصل بضم دراول او درآر چون ازکتب
یکتب اکتب وازکرم یکرم اکرم فصل
امر حاضر بنون ثقیله چون افعلن افعلان افعلن
افعلن افعلان افعلنان فصل
امر حاضر بنون خفیفه چون افعلن افعلن افعلن
فصل بدانکه نهی بر دو گونه است نهی غایب ونهی
حاضر وهر دو را از فعل مستقبل بنا کنند چون خواهی
که نهی غایب را بنا کنی بلا لا دراول او درآر وآخرش
بجزم کن ونهی غایب شش کلمه است چون لا یفعل

لا یفعلا لا یفعلوا لا تفعل لا تفعلا لا یفعلن
فصل نهی غایب بنون ثقیله چون لا یفعلن
لا یفعلان لا یفعلن لا تفعلن لا تفعلان
لا یفعلنان فصل نهی غایب بنون خفیفه
چون لا یفعلن لا یفعلن لا تفعلن فصل
نهی حاضر معروف نیز بر شش لفظ است چون لا تفعل
لا تفعلا لا تفعلوا لا تفعلی لا تفعلا لا تفعلن
فصل نهی حاضر بنون ثقیله چون لا تفعلن
لا تفعلان لا تفعلن لا تفعلن لا تفعلان
لا تفعلنان فصل نهی حاضر بنون خفیفه
چون لا تفعلن لا تفعلن لا تفعلن فصل
اسم فاعل بر دو گونه است مذکر ومونث چون

فهو فاعلٌ فهما فاعلان

فهم فاعلون **فصل** ومؤنث را بزیادی

تا باشد در آخر کلمه از برای فرق **چون**

فهي فاعلة فهما فاعلتان فهن فاعلات

فعّال فعّالان فعّالون فعّالة فعّالتان

فعّالات فعول فعولان فعولون

فعولة فعولتان فعولات فعيل

فعيلان فعيلون فعيلة فعيلتان

فعيلات **فصل** اسم مفعول نیز بر دو گونه آید

مذکر و مؤنث **چون** فهو مفعولٌ فهما مفعولان

فهم مفعولون **فصل** ومؤنث را بزیادتی

تا باشد در آخر کلمه از برای فرق **چون** فهي مفعولة

فهما

فهما مفعولتان فهن مفعولات

فصل اسم زمان و اسم مکان **چون**

مَفعَل و مَفعَلة هر دو یک قیاس آیند

اسم آلة **چون** مِفعَل و مِفعال

والله اعلم بالصواب

فَعَلَ يَفعَلُ فَعلاً فهو فاعلٌ وفُعِلَ

يُفعَلُ فَعلاً فهو مفعولٌ الامر منه

افعَلْ والنهي لا تفعَلْ تمت بالخير

الجزء الاول من الاجناس
في علم الصرف

بسم الله الرحمن الرحيم

اما فضائل قاري القرآن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ القرآن وهو يظن ان لن يغفر الله له فهو كالمستهزئ بالقرآن وقال من قرأ القرآن
فقد تحصن بحصن ليس لاحد سبيل وقال من قرأ القرآن فله بكل حرف عشر حسنات بالالف عشرة وباللام عشرة وبالميم عشرة ومن قرأ ثلث القرآن
فقد اوتي ثلث النبوة ومن قرأ كل القرآن فقد اوتي النبوة كلها ومن قرأ القرآن فله عند الله اجر الشهداء ومن قرأ القرآن ظاهرا
اعطاه الله ثواب الانبياء والقرآن كنز عميق لا يدرك قعره احد ولا يبلغ منتهاه ومن قرأ سورة من القرآن حتى يختمها باطنا او ظاهرا
غرس الله شجرة في الجنة لو ان غرابا خرج من ظل ورقة منها ادركه الهرم قبل ان يقطع ظل تلك الورقة قال القاري القرآن بكل آية
يقرأها درجة ما بين الدرجتين كما بين السماء والارض ومن قرأ القرآن جعل الله تعالى بينه وبين النار سبعة خنادق عرض كل خندق مسيرة
الف سنة اهل القرآن اهل الله وخاصته ثم والاهم فقد والى النبي ومن والى النبي فقد والى الله ومن والى الله فله الجنة ومن عادى
فقد عادى الله ومن عادى الله فله النار

وبك نستعين

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين بدان اسعدك الله تعالى في الدارين

که همه افعال بر دو نوع است ثلاثي و رباعي اما ثلاثي آن

باشد که در ماضي او سه حرف اصلي باشد چون ضرب

وفتح ورباعي آن باشد که در ماضي او چهار حرف اصلي

باشد چون دحرج وبعثر وهر يكي از ثلاثي ورباعي

بر دو گونه است يكي مجرد است دوم مزيد فيه اما مجرد آن

باشد که در وي حرف زايده نباشد چون

ضرب ودحرج ومزيد فيه آن باشد که در وي

حرف زايده باشد چون اكرم وتدحرج وثلاثي

مجرد بر دو گونه است يكي مطرد است که بيشتر آيد دوم شاذ است

که کمتر آيد اما مطرد بر پنج باب آيد باب اول بر وزن

فَعَلَ يَفْعِلُ آيد بفتح العين في الماضي وكسرها في الغابر

چون اَلضَّرْبُ بزدن وبديد کردن وحساب کردن

ومثل زدن وبر روي زمين رفتن تصريفه

ضَرَبَ يَضْرِبُ ضَرْبًا فهو ضارِبٌ وضُرِبَ يُضْرَبُ ضَرْبًا

فهو مضروبٌ الامر منه اِضْرِبْ والنهي لا تَضْرِبْ

باب دوم بر وزن فَعَلَ يَفْعُلُ آيد بفتح العين

في الماضي وضمها في الغابر چون اَلنَّصْرُ والنُّصْرَةُ

ياري کردن تصريفه نَصَرَ يَنْصُرُ نَصْرًا

فهو ناصِرٌ ونُصِرَ يُنْصَرُ نَصْرًا فهو منصورٌ الامر

منه اُنْصُرْ والنهي لا تَنْصُرْ باب سيوم

بروزن فعَل يفعَل آيد بفتح العين في الماضي والغابر چون
الفتح گشادن تصريفه فتح يفتح فتحا فهو فاتح وفُتح يُفتح
فتحا فهو مفتوح الامر منه افتح والنهي لا تفتح باب چهارم
بروزن فعِل يفعَل آيد بكسر العين في الماضي وفتحها في
الغابر چون السمع والسماع شنيدن تصريفه
سمع يسمع سمعا فهو سامع وسُمع يُسمع سمعا فهو مسموع
الامر منه اسمع والنهي لا تسمع باب پنجم بروزن فعُل
يفعُل آيد بضم العين في الماضي والغابر چون الكرامة
بزرگوار شدن تصريفه كرم يكرم كرامة فهو كريم
الامر منه اكرم والنهي لا تكرم اما آنكه شاذ است بر سه باب آيد
باب اول بروزن فعِل يفعِل آيد بكسر العين في
الماضي والغابر چون الحسب والحسبان پنداشتن تصريفه

حسب يحسب حسبانا فهو حاسب وحُسب يُحسب حسبانا فهو
محسوب الامر منه احسب والنهي لا تحسب باب دوم
بروزن فعِل يفعُل آيد بكسر العين في الماضي
وضمها في الغابر چون الفضل افزون شدن تصريفه
فضل يفضل فضلا فهو فاضل الامر منه
افضل والنهي لا تفضل باب سيوم بروزن
فعُل يفعَل آيد بضم العين في الماضي وفتحها في الغابر
چون الكود والمكادة نزديك شدن تصريفه كاد يكاد كودا
فهو كائد وكيد يكاد كودا فهو مكود الامر منه كد والنهي لا تكد
اما المثال في مزيد فيه هم بر دو گونه است يكي آنكه در وي الف وصل
دوم آنكه در وي الف وصل نيايد اما آنكه در وي الف وصل
درآيد آن بر نه باب است باب اول بروزن افتعل افتعالا

افتعالاً آید چون الاجتناب دور شدن تصریفه اجتنب یجتنب اجتناباً
فهو مجتنب الامر منه اجتنب والنهی لا تجتنب باب دوم
بروزن استفعل یستفعل استفعالاً آید چون الاستغفار
آمرزش خواستن تصریفه استغفر یستغفر استغفاراً
فهو مستغفر واستغفر یستغفر استغفاراً فهو مستغفر
الامر منه استغفر والنهی لا تستغفر باب سیوم بروزن انفعل
ینفعل انفعالاً آید چون الانصراف بازگشتن تصریفه
انصرف ینصرف انصرافاً فهو منصرف الامر منه انصرف
والنهی لا تنصرف باب چهارم بروزن افعلّ یفعلّ
افعلالاً آید چون الاخضرار سبز شدن تصریفه
اخضرّ یخضرّ اخضراراً فهو مخضرّ الامر منه اخضرّ
والنهی لا تخضرّ باب پنجم بروزن افعالّ یفعالّ

افعیلالاً

افعیلالاً آید چون الاحمیرار سخت سرخ شدن تصریفه
احمارّ یحمارّ احمیراراً فهو محمارّ الامر منه احمارّ والنهی لا
تحمارّ باب ششم بروزن افعوعل یفعوعل افعیعالاً آید
چون الاخشیشان سخت درشت شدن تصریفه اخشوشن
یخشوشن اخشیشاناً فهو مخشوشن الامر منه اخشوشن
والنهی لا تخشوشن باب هفتم بروزن افعوّل
یفعوّل افعوّالاً آید چون الاجلواذ شتافتن تصریفه
اجلوّذ یجلوّذ اجلوّاذاً فهو مجلوّذ الامر منه اجلوّذ
والنهی لا تجلوّذ باب هشتم بروزن افاعل یفاعل
افاعلاً آید چون الاثاقل گران بار شدن تصریفه
اثاقل یثاقل اثاقلاً فهو متاقل الامر منه اثاقل والنهی
لا تثاقل باب نهم بروزن افعّل یفعّل افعّلاً آید

چون الاطّهر پاکیزه شدن تصریفه اطّهر
یطّهر اطّهارًا فهو مطّهر الامر منه اطّهر والنهی لا تطّهر
اما آنکه در و الف وصل نباید آن بر پنج باب است باب اول
بر وزن أفعل یفعل إفعالًا آید چون الاکرام
گرامی دادن تصریفه أکرم یکرم اکرامًا فهو مکرم
وأکرم یکرم اکرامًا فهو مکرم الامر منه أکرم والنهی
لا تکرم باب دوم بر وزن فعّل یفعّل تفعیلًا
آید چون التصریف گردانیدن تصریفه
صرّف یصرّف تصریفًا فهو مصرّف وصرّف یصرّف
تصریفًا فهو مصرّف الامر منه صرّف والنهی لا تصرّف
باب سیوم بر وزن تفعّل یتفعّل تفعّلًا آید چون
التقبّل پذیرفتن تصریفه تقبّل یتقبّل تقبّلًا

فهو

فهو متقبّل وتقبّل یتقبّل تقبّلًا فهو متقبّل الامر
منه تقبّل والنهی لا تتقبّل باب چهارم بر وزن
فاعل یفاعل مفاعلة آید چون المقاتلة بایکدیگر کارزار
کردن تصریفه قاتل یقاتل مقاتلة فهو مقاتل وقوتل
یقاتل مقاتلة فهو مقاتل الامر منه قاتل والنهی لا تقاتل باب
پنجم بر وزن تفاعل یتفاعل تفاعلًا آید چون
التقاسم بایکدیگر سوگند کردن تصریفه تقاسم یتقاسم
تقاسمًا فهو متقاسم وتقوسم یتقاسم تقاسمًا
فهو متقاسم الامر منه تقاسم والنهی لا تتقاسم
وفعل رباعی مجرد را یک باب است باب اول
که بر وزن فعلل یفعلل فعللة آید چون
البعثرة از گور بر انگیختن تصریفه بعثر

يُبَعْثِرُ بَعْثَرَةً فهو مُبَعْثِرٌ و بُعْثِرَ يُبَعْثَرُ بَعْثَرَةً
فهو مُبَعْثَرٌ الامر منه بَعْثِرْ و النهي لا تُبَعْثِرْ و رباعي مزيد
فيه را سه باب آمده است باب اول بروزن تَفَعْلُلٌ
يَتَفَعْلَلُ تَفَعْلُلًا آيد چون التَّسَرْبُلُ پیراهن
پوشیدن تصريفه تَسَرْبَلَ يَتَسَرْبَلُ تَسَرْبُلًا فهو
مُتَسَرْبِلٌ الامر منه تَسَرْبَلْ و النهي لا تَتَسَرْبَلْ باب
دوم بروزن اِفْعَنْلَلَ يَفْعَنْلِلُ اِفْعِنْلَالًا آيد
چون الاِبْرِنْشَاقُ شاد شدن تصريفه
اِبْرَنْشَقَ يَبْرَنْشِقُ اِبْرِنْشَاقًا فهو مُبْرَنْشِقٌ الامر منه
اِبْرَنْشِقْ و النهي لا تَبْرَنْشِقْ باب سيوم بروزن
اِفْعَلَلَّ يَفْعَلِلُّ اِفْعِلَّالًا آيد چون الاقشعرار
موی برتن خواستن تصريفه اِقْشَعَرَّ يَقْشَعِرُّ

اقشعرارا

اِقْشِعْرَارًا فهو مُقْشَعِرٌّ الامر منه اِقْشَعِرَّ و النهي لا تَقْشَعِرَّ

تمت بالخير بعون الله

وبک نستعین

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله علی نعمه الظاهرة والباطنة والصلوة والسلام علی رسوله
محمد وآله الطاهرة بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که الف و واو
و یا را حرف علة و مد و لین گویند و از حال بحال بسیار گردند
زیرا که ایشان بمنزله نفس باشند و حرکة را احتمال نتوانند کرد
و بیشتر علل ایشان ازین عقود بیرون آیند انشاء الله تعالی
عقد بدانکه الف جز ساکن نباشد وماقبل او جز مفتوح نباشد
چون ما و لا و هرچه متحرک باشد بصورت الف چون أمر و سأل
و قرأ و یا ساکن منضغط چون رأس و کأس آن هم در حقیقة همزه
باشد و همزه را یک صورت نیست گاه بصورت الف نویسند

و گاه بصورت واو نویسند و گاه بصورت یا نویسند چون
آمن یؤمن ایمانا عقد هر الفی که ساکن باشد وماقبل او مضموم
باشد آن الف واو گردد تقول فی فاعل قاتل قوتل و فی ضارب
ضورب قال الله تعالی ولئن قوتلوا لاینصرونهم و قال ما ووری
عنهما من سوآتهما و قال نودی ان بورک من فی النار فهذه
الواوات کلها منقلبة عن الالف عقد هر الفی که در
وحدان ساکن باشد چون جمع کنند ماقبل او در جمع مکسور باشد
آن الف در جمع یا گردد تقول فی جمع سرحان سراحین
و فی جمع شیطان شیاطین قال الله تعالی یعملون له ما یشاء
من محاریب و تماثیل و قال الشاعر وعدت وکان الخلف
منک سجیة مواعید عرقوب اخاه بیثرب فهذه
الیایات کلها منقلبة عن الالف عقد هر واوی که ساکن

باشد و ماقبل او مكسور آن واو يا كردد نحو المیزان من الوزن
والمیقات من الوقت والمیعاد من الوعد الا ترى
انك تقول في جمعها موازين ومواقيت ومواعيد
قال الله تعالى ان الله لا يخلف الميعاد عقد هر واوى
كه ميان يا وكسرت افتد وحركته يا مخالف واو باشد
آن واو بيفتد نحو وعد يعد ووزن يزن ووصل يصل
وكان الاصل يوعد ويوزن ويوصل مثل يضرب
الا انهم حذف الواو لما ذكرنا لان الواو الواقعة بين اليا
والكسرة بمنزلة الضمة اللازمة والضمة اللازمة بين الكسرتين
غير موجودة في كلامهم فاذا ادى قياس او استعمال الى
ذلك رفض وترك ولا يلزم عليه يوجع ويوجل لان الواو
فيهما لم تقع بين اليا والكسرة بل وقع بين اليا والفتحة

چون

وچون واو از يعد بيفتاد از تعد واعد ونعد نيز بيفتاد تا حكم باب
مختلف نكردد عقد هر واوى كه در كلمه ثالث باشد چون
رابع كردد وحركت ماقبل او مخالف واو باشد آن واو يا كردد
تقول من علا يعلو علوت ومن غزا يغزو غزوت
فاذا نقلته بالهمزة قلت اعليت واغزيت قال الله
واذ انجيناكم من آل فرعون عقد هر يائى كه ساكن باشد وماقبل
او مضموم آن يا واو كردد چون ايقظ يوقظ ايقاظا فهو
موقظ وايسر يوسر ايسارا فهو موسر وايقن
يوقن ايقانا فهو موقن قال الله تعالى وبالآخرة هم يوقنون
عقد هر جا كه واو ويا جمع آيند ونخستين حرف از ايشان ساكن
باشد وآن واو ويا بدل از چيزى نباشد ومحمول بر جمع تكسير
نباشد واز التباس ايمن باشد آن واو را يا كنند ويا

دریا ادغام کنند متقدمةً کانت الواو او متاخرةً نحو
مرمیٌّ و مهدیٌّ و سیدٌ و میتٌ و علیٌّ و صبیٌّ و یومٌ و ایامٌ
و باکیٌّ و بکیٌّ و جاثٍ و جثیٌّ و هو کثیرٌ فی کلامهم قال الله تعالی
لیّاً بالسنتهم و قال نطوی السجل للکتب و لایلزم علیه دیوانٌ لان
الیاء منقلبةٌ عن الواو و در جمع وی نه بینی که دواوین میگوئی
و لایلزم علیه اسیود لانه محمول علی الاسود و لان التصغیر و التکسیر
من باب واحدٍ لان فی کل واحدٍ منهما تغییرٌ عن الهیئة الاصلیة
و لایلزم علیه ضیونٌ و حیوةٌ لانهما شاذان لایقاس علیهما
عقد هر واوی که در واحد ان کن باشد چون جمع کنند ما قبل
آن واو در جمع مکسور باشد و ما بعد آن واو الف زایده
آن واو در جمع یا گردد چون روضٌ و ریاضٌ و ثوبٌ
و ثیابٌ و حوضٌ و حیاضٌ و لایلزم علیه عودٌ و عودةٌ لانه

لیس بعد الواو الف و لایلزم علیه طویلٌ و طوالٌ لان الواو فی
الواحد ان متحرکةٌ و لایلزم علیه ثورٌ و ثیرةٌ لانه کان فی الاصل ثیارة
فقصر عن ثیارة الی ثیرة و من عاداتهم حذف الالف و قصر الکلمة
قال ان عمر الالا بارک الله فی سهیل اذا ما الله بارک
فی الرجال و لایلزم علیه جوادٌ و جیادٌ لان ما قبل الالف
لایکون الا مفتوحاً فکان هذه الفتحة جزءاً من الالف و هو فی حکم
السکون عقد هر واوی که بر طرف افتد و یا نزدیک طرف
افتد و پیش از و کسره باشد آن واو یا گردد نحو غازٍ من
غزوت و داعٍ من دعوت و کذلک تعلّی و تصفّی
قال الله تعالی قطوفها دانیةٌ و قال فویل للقاسیة قلوبهم
و قال کلا اذا بلغت التراقی عقد هر واوی که متحرک باشد
و ما قبل او مفتوح باشد و در آن کلمه تعلیل دیگر از جنس وی

نیفتاده باشد وآن واو در معنی واو صحیح ضروری نباشد واز
اشتباه بنا ایمن باشد وآن کلمه مصدر وجمع نباشد
آن واو در بیشتر احوال الف گردد نحو قال وخاف
وطال وکذلک حکم الیاء فی هذا العقد چون باع وهاب
ولا یلزم علیه طوی وروی لانه وقع فی الکلمة تعلیل آخر من
جنسه وهو ان الیاء صارت الفا ولا یلزم علیه حول وعوج
لانه لیس ما قبل الواو مفتوحا ولا یلزم علیه عور وحور لانهما فی معنی
اعور واحور ومن الواو تصح ضرورة لان الساکنین یلتقیان بها ولا
یلزم علیه دعوا ورمیا لانهما لو صارتا الفا لاشتبهت التثنیة بالواحد
ولا یلزم علیه الحولان والدوران لانهما مصدران ولا یلزم علیه
الخونة والحوکة لانهما جمعان وربما جعلوا الواو والیاء فی المصدر
والجمع الفا نحو القالة والباعة والمقالة والمخافة وهو شاذ

عقد

عقد هر واوی ویائی که در باب افتعال بجای فاء فعل افتد آن
واو را بتا بدل کنند وتا در تا ادغام کنند نحو اتصل من
وصل واتعظ من وعظ واتهب من وهب واتسر
من یسر قال الله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم وهو
افتعال من وقی یقی عقد هر واوی که ساکن باشد وما
قبل او مفتوح باشد در آن کلمه تعلیل نیفتد نحو القوم
والصوم والنوم وکذلک حکم الیاء فی هذا العقد نحو البیع والریع
والدین عقد هر واوی که او را در فعل تعلیل افتد در مصدر او
نیز تعلیل افتد لا سیما اذا کانت متحرکة وما قبلها مکسورة
ولم یکن ساکنة قبلها فتحة نحو صام صیاما
وقام قیاما ولام ملامة وخاف مخافة
ووصل یصل صلة واقام یقیم اقامة ووعد

بعد عدة واستعان يستعين استعانة ولا يلزم عليه
قاوم قواما وعاود عوادا لانه لم يقع في فعلها تعليل قال الله تعالى
قد يعلم الله الذين يتسللون منكم لواذا عقد هر واوي كه بر طرف
افتد وما قبل او ضمه باشد ضروري يا قياسي آن ضمه را بكسره
بدل كنند وآن واو را بيا بدل كنند نحو دلو وادل وترقوة وترق
وقلنسوة وقلنس قال الشاعر لبث هزبر مدل عند خيسة
بالرقمتين له اجر واعراس وانما كان كذلك لانه لم يجئ في كلامهم
اسم متمكن في آخره واو وما قبلها ضمة فاذا ادى قياس او استعمال
الي ذلك رفض وترك عقد هر واوي كه در اول كلمه افتد وا
واو مضموم باشد ويا مكسور آن واو را بهمزه بدل كنند نحو
وجوه واجوه ووقتت واقتت ووشاح واشاح ووسادة
واسادة وعلم تبدل من الواو المفتوحة الهمزة الا في لفظين

وهما احد واناة واصلهما وحد ووناة عقد هر واوي كه بر طرف افتد
ويا نزديك طرف وپيش از و الف زايده آن واو را بهمزه
بدل كنند نحو كساء ودعاء وقايل وخايف وكذلك حكم
اليا في هذا العقد نحو رداء وبكاء عقد هر جاكه در اول كلمه دو
واو باشد اول اصلي دوم قياسي نخستين را بهمزه
بدل كنند تقول في جمع تكسير واعدة اواعد وفي جمع تكسير
واصلة اواصل وفي تصغير واصل اويصل وفي تصغير
واعظ اويعظ عقد هر جاكه دو همزه بهم آيند ونخستين
همزه از ايشان متحرك باشد دوم ساكن دوم همزه را بحرف
مد ولين بدل كنند باعتبار حركة همزه نخستين نحو آمن واومن
ايمانا قال الله تعالى سآوي الى جبل يعصمني من الماء عقد
هر جاكه دو حرف از يك جنس بهم آيند وهر دو متحرك باشند

بحركة لازمي واز تغيير بنا ايمن باشند نخستين را ساكن كنند ودر
دوم ادغام كنند نحو مدّ وفرّ وعضّ ولا يلزم عليه مددن و
عضضن لان ثاني منهما ساكن ولا يلزم عليه سبب ومدد
لان في تسكينهما وادغامهما تغيير بناء ولا يلزم عليه طب
وخب وصب لانها صفات فلا تشتبه على احد ولا
يلزم عليه اذيب الكلب لان حركة الثاني غير لازمة عقد هرجاكه
دو حرف از يك جنس بهم آيند ويرا التخفيف يكي از سه
طريق كنند يا حذف كنند يا ادغام كنند يا او را بدل كنند بحرف علة
فالحذف نحو قوله تعالى فظلتم تفكهون وقوله تعالى فاندرتكم نارا
تلظى اصله تتلظى والادغام نحو مدّ وفرّ وعضّ والبدل نحو قوله
تعالى وقد خاب من دسيها اصله دسسها ولم يتسنه
في احد القولين والمقصود من التثنية كلها طلب التخفيف عقد

هرجاكه دو ساكن بهم آيند ونخستين حرف از الين نون صحيح باشد نخستين را
حركت بكسرة دهند چون خذ الكتاب وقل اللهم وجاهد الكفار وروا
كه بضمة حركت دهند براي اتباع را چون ان اقتلوا انفسكم
وانت عندنا مذ اليوم زيرا كه در سخن عرب دو ساكن در درج
كلام نيايند ويجوز في الوقف نحو يا رباه واگر نخستين
ساكن حرف علة باشد بنگر اگر حركت ماقبل او موافق
باشد وبر حذف او دليل كند بيفگن چون اسمعا اسمعا
واسمعوا اسمعوا واسمعي اسمعي وقاتلوا المشركين كافة
وهذا عصا الرجل ومررت بقاضي البلد واگر حركت ماقبل او
مخالف باشد وبر حذف او دليل نكند حكم او چون حكم حرف
صحيح باشد يعني حركة دهند او را على ما ذكرنا نحو يا صاحبي السجن
ولو استطعنا اخرجوا من دياركم تمت تمام شد كار من نظام

ابجد اول قسم دوم

٤٢

[illegible]

رب یسر وتمم بالخیر و برکت نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم دوم اسم است چون الاسم نام الاول نخستین و علامت اسم آنست

که تنوین والف ولام برو در آید و تصغیر کردد و ثلاثی بر وزن فعیل آید کرجیل

و رباعی بر وزن فعیلل آید کجعیفر و خماسی بر وزن فعیلیل آید کذنینیر و جمله اسم

و فعل بر هفت صیغه است و یا صحیح است یعنی آنکه بمقابله فا فعل و عین فعل و لام فعل

حرف علت نباشد و دو حرف صحیح از یک جنس نباشد و همزه نباشد چون

الضرب بزدن و یا مهموز است یعنی آنکه در وی همزه باشد ای الف متحرک

و یا ساکن مضغوط و این همزه اگر بجای فا فعل باشد آنرا مهموز فا گویند

و این همزه اگر بجای عین فعل باشد آنرا مهموز عین گویند و این همزه

اگر بجای لام فعل باشد آنرا مهموز لام گویند چون أَمَرَ و سَأَلَ و قَرَأَ

و یا معتل است یعنی آنکه در وی واو والف یا یا باشد پس اگر واو باشد

آنرا معتل واوی گویند چون الوعد وعده کردن و اگر یا باشد آنرا معتل

یائی گویند چون البیع فروختن و معتل الفی نگویند زیراکه این الف البته

بدل از واو و یا باشد و اگر حرف علت بجای فا فعل باشد آنرا معتل

فا و مثال گویند چون وَعَدَ و اگر حرف علت بجای عین فعل باشد آنرا

معتل عین و اجوف گویند چون قَالَ و بَاعَ و اگر حرف علت بجای

لام فعل باشد آنرا معتل لام و ناقص گویند چون دَعَا و رَمَى

و یا مضاعف است یعنی آنکه عین و لام کلمه او هر دو حرف صحیح از یک

جنس بود چون رَبَّ و اگر با این دو حرف صحیح حرف علت باشد آنرا

معتل فا و مضاعف گویند نحو وَدَّ و اگر با این دو حرف صحیح همزه باشد

آنرا مهموز فا و مضاعف گویند نحو أَمَّ و یا لفیف است یعنی آنکه دو حرف علت

در یک کلمه باشد چون طَوَى و رَوَى پس اگر میان این دو حرف علت

حرف صحیح باشد آنرا لفیف مفروق گویند نحو وَقَى و اگر میان این دو

حرف علة حرف صحیح نباشد آنرا الفیف مقرون کویند نحو اَوَیٰ
بازآمد آمد باز اسم غیر مصدر یا ثلاثی ست ای آنکه سه حرف در و بود
نحو رَجُلٌ مرد باز اسم غیر مصدر یا رباعی ست یعنی آنکه چهار حرف در و بود
نحو جَعْفَرٌ جوی بزرک باز اسم غیر مصدر یا خماسی ست یعنی آنکه پنج حرف
در و بود نحو سَفَرْجَلٌ میوه آبی باز اسم غیر مصدر یا منشعبه ست اما با لحاق
یا بغیر الحاق واین منشعبه بر سه نوع ست یکی منشعبه ثلاثی ست ای آنکه
حروف اصلی در و سه بود پس بر آن حرفی را زیاده کنند برای الحاق
نحو قُعْدُدٌ اصله قَعْدٌ بوده ست و دوم منشعبه رباعی ست یعنی آنکه
حروف اصلی در و چهار بود پس بر آن حرفی را زیاده کنند نحو قَرَنْفُلٌ
اصله قَرْفُلٌ بوده ست سیوم منشعبه خماسی ست یعنی آنکه حروف
اصلی در و پنج بود پس بر آن حرفی را زیاده کنند نحو قَبَعْثَرَیٰ
معناه زنی زال اصله قَبَعْثَرٌ بوده ست باز اسم وحدان

بود چون زید و تثنیه بود چون زیدانِ و زیدینَ و جمع بود چون زیدون
و یا زیدینَ واین جمع بواو و نون و یا با و نون جمع سلامت ست
ای آنکه لفظ وحدان او بر قرار باند و دوم جمع تکسیر ست یعنی آنکه
لفظ وحدان او بر قرار نماند نحو رجلٌ و رجالٌ باز اسم بر دو جنس ست
یکی آنکه از وفعل نیاید نحو اَلْوَرْدُ کلی و آنرا اسم جامد کویند دوم آنکه
از وفعل خیزد آنرا اسم مصدر کویند چون اَلنَّصْرُ یاری کردن
واین مصدر نیز بر دو قسم ست یکی لازمی ست ای آنکه از تو تجاوز نه کند
و بدیکری نرسد نحو اَلْقِیَامُ استادن و از وفعل مجهول و اسم
مفعول نیاید و دوم متعدی ست یعنی آنکه از تو تجاوز کند و بدیکری رسد
نحو اَلضَّرْبُ بزدن و لازمی بحرف جر متعدی شود و یا در باب
افعال و تفعیل بری نحو اَلْاِقَامَةُ و اَلتَّقْوِیْمُ استانیدن چون
اَلذَّهَابُ برفتن و کویی ذَهَبَ بِهٖ ببرد او را و اسم مصدر نیز

ثلاثي و رباعي و منشعبه ست اما خماسي در فعل نيامده ست ثلاثي از ان

بر شش باب ست باب اول ابن وزن فَعَلَ يَفْعِلُ آيد بفتح العين في الماضي

وكسرها في الغابر الصحيح منه الضَّرْبُ بزدن ضَرَبَ يَضْرِبُ

ضَرْبًا فهو ضَارِبٌ وضُرِبَ يُضْرَبُ ضَرْبًا فهو مَضْرُوبٌ الامر

منه اِضْرِبْ والنهي لَاتَضْرِبْ الظرف منه مَضْرِبٌ والآلة منه

مِضْرَبٌ ومِضْرَبَةٌ ومِضْرَابٌ والجمع منهما مَضَارِبُ ومَضَارِيبُ

وافعل التفضيل منه اَضْرَبُ والمؤنث منه ضُرْبَى والجمع منهما

اَضَارِبُ وضُرَبُ المضاعف اَلْفِرَارُ بگريختن فَرَّ

يَفِرُّ فِرَارًا فهو فَارٌّ

الامر منه فِرَّ وافْرِرْ والنهي لَاتَفِرَّ ولَاتَفِرِّ

ولَاتَفْرِرْ الظرف منه مَفَرٌّ والآلة منه مِفَرٌّ ومِفَرَّةٌ

و فِرّ افْرِرْ

ومفرار

ومِفْرَارٌ والجمع منهما مَفَارُّ ومَفَارِيرُ وافعل التفضيل منه اَفَرُّ

والمؤنث منه فُرَّى والجمع منهما اَفَارُّ وفُرَرٌ معتل

الفاء مثال واوي اَلْوَعْدُ وعده كردن وَعَدَ يَعِدُ وَعْدًا فهو

وَاعِدٌ ووُعِدَ يُوعَدُ وَعْدًا فهو مَوْعُودٌ الامر منه عِدْ والنهي لَاتَعِدْ

الظرف منه مَوْعِدٌ والآلة منه مِيْعَدٌ ومِيْعَدَةٌ ومِيْعَادٌ والجمع

منهما مَوَاعِدُ ومَوَاعِيدُ وافعل التفضيل منه اَوْعَدُ والمؤنث

منه وُعْدَى والجمع منهما اَوَاعِدُ ووُعَدٌ معتل العين اجوف

يائي اَلْبَيْعُ فروختن بَاعَ

يَبِيعُ بَيْعًا فهو بَائِعٌ

وبِيعَ يُبَاعُ بَيْعًا

فهو مَبِيعٌ الامر منه بِعْ والنهي

لَاتَبِعْ الظرف منه مَبِيعٌ والآلة منه مِبْيَعٌ

ومبيعة ومبياع والجمع منهما مبايع ومباييع وافعل التفضيل منه
أبيع والمؤنث منه بوعى والجمع منهما أبايع وبيع
الناقص اليائي الرمي تير انداختن رمى
يرمي رميا فهو رام ورمي يرمى
رميا فهو مرمي الامر منه ارم والنهي لا ترم الظرف
منه مرمى والآلة منه مرمى ومرماة ومرماء والجمع منهما
مرامي ومراميّ وافعل التفضيل منه
أرمى والمؤنث منه رميى والجمع منهما أرامي
ورمي مهموز الفاء المضاعف منه الأنين ناليدن
أنّ يئنّ أنينا فهو آنّ الامر منه
إئنّ وإنّ وائنن والنهي لا تئنّ ولا تئنّ ولا
تأنن الظرف منه مئنّ والآلة منه مئنّ ومئنّة

والجمع منهما مآنّ ومآنين وافعل التفضيل منه
أأنّ والمؤنث منه أُنّى والجمع منهما أوانّ
وأُنن مهموز العين المثال الواوي الوأد
زنده در گور کردن وأد يئد وأدا فهو وائد
ووئد يوأد فهو موؤد الامر منه إد والنهي
لا تئد الظرف منه موئد والآلة منه ميأد وميأدة
وميآد والجمع منهما موائد ومواييد وافعل
التفضيل منه أوأد والمؤنث منه وؤدى
والجمع منهما أوائد ووؤد معتل الفاء
مثال اليائي اليسر قمار باختن
يسر ييسر يسرا فهو ياسر
ويسر يوسر يسرا فهو ميسور

وأدا

الامر منه ايسر والنهي لا تيسر الظرف منه
ميسر والآلة منه ميسر وميسرة وميسار والجمع
منهما مياسر ومياسير وافعل التفضيل منه
ايسر والمؤنث منه يسرى والجمع منهما اياسر
ويسر مهموز الفاء الناقص اليائي
الاتي والاتيان بيامدن اتى ياتي
اتيا فهو آت واوتي يؤتى اتيا فهو
مأتي الامر منه ايت والنهي لا تأت
الظرف منه مأتى والآلة منه ميتى وميتاة
وميتاء والجمع منهما مآتي ومآتي وافعل التفضيل منه
آتى والمؤنث منه اتيا والجمع منهما
اواتي واتي اللفيف المقرون الطي در نوردن

طوى

طوى يطوي طيا فهو طاو وطوي
يطوى طيا فهو مطوي الامر منه اطو
والنهي لا تطو الظرف منه مطوى والآلة منه مطوى
ومطواة ومطواء والجمع منهما مطاوي ومطاوي وافعل
التفضيل منه اطوى والمؤنث منه طويا والجمع منهما
اطاوي وطوي مهموز الفاء اللفيف المقرون الاوي باز آمدن
اوى ياوي اويا فهو آو الامر منه ايو والنهي
لا تأو الظرف منه مأوى والآلة منه مأوى ومأواة
ومأواء والجمع منهما مآوي ومآوي وافعل التفضيل منه
آوى والمؤنث منه اويا والجمع منهما اءاوي واوى
اللفيف المفروق الوحي اشارت كردن وحى
يحي وحيا فهو واح ووحي يوحى

وَجْياً فهو مَوجيٌّ الامر منه جِ والنهي لاتَجِ الظرف
منه مَوْجًى والآلة منه مِيجًى ومِيجاةٌ ومِيجاءٌ والجمع منهما
مَوَاجٍ ومَوَاجِيٌّ وافعل التفضيل منه اَوْجى
والمؤنث منه وُجْيا والجمع منهما اَوَاجٍ ووُجًى
باب دوم بروزن فَعَلَ يَفْعُلُ آيد بفتح العين
في الماضي وضمها في الغابر الصحيح منه النَّصْرُ
ياري كردن نَصَرَ يَنْصُرُ نَصْرًا
فهو ناصِرٌ ونُصِرَ يُنْصَرُ نَصْرًا
فهو مَنْصُورٌ الامر منه اُنْصُرْ والنهي
لاتَنْصُرْ الظرف منه مَنْصَرٌ والآلة منه مِنْصَرٌ
ومِنْصَرَةٌ ومِنْصارٌ والجمع منهما مَنَاصِرُ ومَنَاصِيرُ
وافعل التفضيل منه اَنْصَرُ والمؤنث منه نُصْرى

والجمع منهما

والجمع منهما اَنَاصِرُ ونُصْرٌ المضاعف السُّرُورُ والمَسَرَّةُ شاد
شدن سَرَّ يَسُرُّ سُرُورًا فهو سارٌّ الامر منه سُرَّ والنهي لاتَسُرَّ
الظرف منه مَسَرٌّ والآلة منه مِسَرٌّ ومِسَرَّةٌ ومِسْرارٌ والجمع منهما
مَسَارٌّ ومَسَارِيرُ وافعل التفضيل منه اَسَرُّ والمؤنث منه سُرَّى
والجمع منهما اَسَارُّ وسُرَرٌ مهموز الفاء المضاعف الاَمُّ
قصد كردن اَمَّ يَؤُمُّ اَمًّا فهو آمٌّ واُمَّ يُؤَمُّ اَمًّا فهو مَأْمُومٌ الامر
منه اُمَّ والنهي لاتَؤُمَّ الظرف منه مَأَمٌّ والآلة منه مِئَمٌّ ومِئَمَّةٌ
ومِئْمامٌ والجمع منهما مَآمُّ ومَآمِيمُ وافعل التفضيل منه اَوَمُّ والمؤنث
منه اُمَّى والجمع منهما اَوَامُّ واُمَمٌ معتل العين الاجوف واوي
القَوْلُ والمَقالَةُ سخن كفتن قالَ يَقُولُ قَوْلًا فهو قائِلٌ وقِيلَ
يُقالُ قَوْلًا فهو مَقُولٌ الامر منه قُلْ والنهي لاتَقُلْ الظرف
منه مَقالٌ والآلة منه مِقْوَلٌ ومِقْوَلَةٌ ومِقْوالٌ والجمع منهما

مقاول ومقاويل وافعل التفضيل منه اقول والمؤنث منه
قولى والجمع منهما اقاول وقول مهموز الفاء الاجوف الاوب
والاياب بازآمدن آب يؤوب ايابا فهو آيب
الامر منه اُب والنهي لا تأب الظرف منه مآب
والآلة منه مئوب ومئوبة ومئواب والجمع منهما مآيب
ومآويب وافعل التفضيل منه آوب والمؤنث منه
اوبى والجمع منهما اآيب واُوب مهموز اللام الاجوف
النوء بگرانى برخواستن ناء ينوء نوءً فهو نائي الامر منه
نُؤ والنهي لا تنؤ الظرف منه منائ والآلة منه
منوء ومنواة ومنواء والجمع منهما مناى ومنائي وافعل
التفضيل منه انوء والمؤنث منه نوى والجمع منهما انائي
وانا الناقص الواوي الدعاء والدعوة خواندن دعا يدعو

دعاءً فهو داعٍ ودُعي يُدعى دعاءً فهو مدعو الامر منه ادعُ
والنهي لا تدعُ الظرف منه مدعىً والآلة منه مدعى ومدعاة
ومدعاء والجمع منهما مداعي ومداعي وافعل التفضيل منه
ادعى والمؤنث منه دعوى والجمع منهما اداعي ودعا مهموز
الفاء الناقص اليائي الالو سستى كردن الى يألو الوا
فهو آلٍ الامر منه اُلُ والنهي لا تأل الظرف منه
مالى والآلة منه مألى ومألاة ومألاء والجمع منهما مآلى ومآلى
وافعل التفضيل منه آلى والمؤنث منه الوى والجمع منهما
اآلى واُلا باب سيوم بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ آيد بفتح العين
في الماضي والمضارع الصحيح منه المنع بازداشتن منع
يمنع منعاً فهو مانع ومُنع يُمنع منعاً فهو ممنوع الامر منه
امنع والنهي لا تمنع الظرف منه ممنع والآلة منه ممنع وممنع

ومماع و الجمع منها ممانع ومماميع وافعل التفضيل منه امنع
والمؤنث منه منعى والجمع منها امانع ومنع و هر لغتى كه
ازين باب آيد عين فعل او يا لام فعل او حرفى از
حروف حلق باشد وحروف حلقى شش اند مجموع آن
ءحاعغهخ باشد مگر ابى يابى وركن يركن وقلى يقلى وعض
يعض همين چهار لغت كه عين فعل ولام فعل ايشان حرف
حلق نيست مهموز العين السؤال والمسألة پرسيدن وخواستن
سأل يسأل سؤالا فهو سائل وسئل يسأل سؤالا
فهو مسؤول الامر منه اسأل والنهى لا تسأل الظرف منه
مسأل والآلة منه مسأل ومسألة ومسآل والجمع منهما
مسائل ومسائيل وافعل التفضيل منه اسأل والمؤنث
منه سؤلى والجمع منها اسائل وسأل مهموز اللام القراءة القرآن

خواندن

خواندن قرأ يقرأ قراءة فهو قارئ وقرئ
يقرأ قراءة فهو مقروء الامر منه اقرأ والنهى لا تقرأ
الظرف منه مقرأ والآلة منه مقرأ ومقراة ومقراء والجمع
منها مقارئ ومقاريء وافعل التفضيل منه اقرأ والمؤنث
منه قرئى والجمع منها اقارئ وقرأ معتل الفاء اليائى الينع
رسيدن ميوه ينع يينع ينعا فهو يانع الامر منه اينع
والنهى لا تينع الظرف منه مينع والآلة منه مينع ومينعة
وميناع والجمع منها ميانع وميانيع وافعل التفضيل منه
اينع والمؤنث منه ينعى والجمع منها اياينع وينع الناقص
اليائى الرعاية نگاه داشتن رعى يرعى
رعاية فهو راع ورعى يرعى رعاية فهو مرعى
الامر منه ارع والنهى لا ترع الظرف منه مرعى والآلة منه مرعى

ومرعاة ومرعى والجمع منهما مراعٍ ومراعي وافعل التفضيل منه ارعى
والمؤنث منه رعيى والجمع منهما اراعي ورُعى مهموز العين
الناقص اليائي الرؤية ديدن رأى يرى رؤية فهو راءٍ
ورُئي يُرى رؤية فهو مرئي الامر منه رَ والنهي لا ترَ
الظرف منه مرأى والآلة منه مِرأى ومرآة والجمع منهما مرائي
ومرائي وافعل التفضيل منه أرأى والمؤنث منه رُؤيى ومرائيه
والجمع منها اراءٍ ورُؤى باب چهارم بر وزن فَعِلَ يَفعَلُ
بكسر العين في الماضي وفتحها في الغابر الصحيح منه السمع
والسماع شنيدن سمع يسمع سمعا فهو سامع
وسُمع يُسمع سمعا فهو مسموع الامر منه اسمع والنهي
لا تسمع الظرف منه مَسمَع والآلة منه مِسمع ومِسماع والجمع منهما
مسامع ومساميع وافعل التفضيل منه اسمع والمؤنث منه سُمعى

[illegible]

والجمع منهما سامع وسُمّع مهموز الفاء الاذن دستوري دادن
أذِن يأذَن إذنا فهو آذن وأُذِن يُؤذَن إذنا
فهو مأذون الامر منه ايذن والنهي لا تأذن الظرف منه
مأذَن والآلة منه مِأذن ومِأذنة ومِئذان والجمع منهما مآذن
ومآذين وافعل التفضيل منه آذن والمؤنث منه أُذنى
والجمع منهما آذن وأُذَن المضاعف العض بگزيدن
عضّ يعضّ عضّا فهو عاضّ وعُضّ يُعضّ عضّا
فهو معضوض الامر منه عَضّ والنهي لا تعضّ الظرف
منه مَعَضّ والآلة منه مِعَضّ ومِعضّة ومِعضاض
والجمع منهما معاضّ ومعاضيض وافعل التفضيل منه اعضّ
والمؤنث منه عُضّى والجمع منهما اعاضّ وعُضض معتل الفاء
المضاعف الودّ دوست داشتن ودّ يودّ ودّا فهو وادّ

وودّ يودّ ودًّا فهو مودود الامر منه ودّ والنهي لا تودّ الظرف منه
مودّ والآلة منه مودّ ومودّة وميداد والجمع منهما موادّ
ومواديد وافعل التفضيل منه اودّ والمؤنث وُدّى
والجمع منهما اوادّ ووُدّ ومعتل الفاء مهموز اللام الوطأ زير پاى
كردن وطئ يطأ وطأ فهو واطئ ووطئ يوطأ
وطأ فهو موطوء الامر منه ايطأ والنهي لا توطأ الظرف منه
موطئ والآلة منه ميطئ وميطأة وميطاء والجمع منهما مواطئ
ومواطئ وافعل التفضيل منه اوطأ والمؤنث منه
وُطْئى والجمع منهما اواطئ ووُطأ المثال الوجل ترسيدن
وجل يوجل وجلا فهو وجل الامر منه ايجل والنهي لا توجل
الظرف منه موجل والآلة منه ميجل وميجلة وميجال والجمع منهما
مواجل ومواجيل وافعل التفضيل منه اوجل والمؤنث

منه

منه وُجلى والجمع منهما اواجل ووُجَل مهموز العين المعتل
اليأس نوميد شدن يئس ييأس يأسا فهو يائس
الامر منه ايأس والنهي لا تيأس الظرف منه
ميأس والآلة منه ميأس وميأسة وميآس
والجمع منهما مياءس ومياييس وافعل التفضيل منه
اياس والمؤنث منه يأسى والجمع منهما اياءس
ويأس الاجوف الخوف والمخافة ترسيدن
خاف يخاف خوفا فهو خائف وخيف يخاف
مخافة فهو مخوف الامر منه خف والنهي لا تخف
الظرف منه مخاف والآلة منه مخوف ومخوفة و
مخواف والجمع منهما مخاوف ومخاويف وافعل
التفضيل منه اخوف والمؤنث منه خوفى والجمع منهما

اخايف وخوف معتل العين مهموز اللام الشئ
والمشيئة خواستن شاء يشاء شيئا فهو شاء
وشيئ يشاء شيئا فهو مشيئ الامر منه شأ
والنهي لا تشأ الظرف منه مشاء والآلة منه
مشياء ومشياة ومشياء والجمع منهما مشايئ
ومشائي وافعل التفضيل منه اشيأ والمؤنث
منه شوأى والجمع منهما اشائي وشيئ الناقص اليائي
اللقاء ديدن لقي يلقى لقاء فهو لاق ولقي
يلقى لقاء فهو ملقي الامر منه الق والنهي
لا تلق الظرف منه ملقى والآلة منه ملقى وملقاة
وملقاء والجمع منهما ملاقي وملاقي وافعل التفضيل منه
القى والمؤنث منه لقيا والجمع منهما الاقي ولقى

مهموز الفاء

مهموز الفاء الاذى رنج رسانيدن اذي يأذى
اذى فهو آذ واذى يؤذى اذيا فهو ماذ
الامر منه ايذ والنهي لا تأذ الظرف منه مأذى
والآلة منه مأذى ومأذاة ومأذاء والجمع منهما
مآذي ومآذي وافعل التفضيل منه
آذى والمؤنث منه اذيى والجمع منهما أأاذ
واذى باب پنجم بروزن فعل يفعل
آيد بضم العين في الماضي والغابر الصحيح منه
الكرامة بزرگوار شدن كرم يكرم كرامة
فهو كريم الامر منه اكرم والنهي لا تكرم الظرف
منه مكرم والآلة منه مكرم ومكرمة ومكرام والجمع
منهما مكارم ومكاريم وافعل التفضيل منه اكارم واكرم

ولو اسرع في المشي ادرك الركعة ولو على الراحة
لفاتته يسرع ويدرك الركعة كذا في التتمة ١٢ ذخيرة
ثم الصلوة منفردا احسن من ان يصلي خلف الجاهل الا قارئ
شرح كنز — الدقائق ولو صلى بعض اهل المسجد باقامة
وجماعة ثم دخل المؤذن والامام وبقية الجماعة فا
الجماعة المستحبة لهم والكراهة للاولى كذا في الملتقط ١٢
خزانة الروايات

[illegible]

دعت در اول دعا

اما منزد سطح بود و جماعتيان خارج سطح
جماعت سنة اند مكروه نيست [illegible]
مخدوم محمد [illegible] قيام [illegible]
[illegible]

غزل

[illegible]

ولكل جملة القرآن يعطي على سلطان الزمان ان يعطي لكل طالب العلم في كل سنة مائة مثقال ذهب
وفي بعض الروايات ان يعطي الف مثقال ذهب مائة مثقال فضة وان لم يعط في الدنيا يطلبه في الآخرة
القرآن الف مثقال فضة وما يعطي الامام المقاتلة لكل طالب العلم في كل سنة ولكل جملة
والتي هي ارزاق القضاة والولاة والمفتين والمعلمين من العطايا واصلاح القناطير
والمؤذنين الفقير والغني سواء ويعطي قدر ما يكفيهم وعيالهم وقضاء ديونهم وذكر في المبسوط
[illegible] الزكوة الى من يملك النصاب الا الطالب العلم والغازي والمنقطع من الحاج
لقوله عليه السلام يجوز دفع الزكوة لطالب العلم ولو كان له نفقة اربعين سنة [illegible]

[illegible]

ادويه عنق وبراى زيادة [illegible] بكرود [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

الجزء الاول من
کتاب چهل حدیث

٥

[illegible] است

[illegible] دولت [illegible] است

[illegible] از ازل [illegible] است

بلبل [illegible] معشوق [illegible] دیدار است

کار [illegible] شود [illegible] از اطوار است

شاه [illegible] شود [illegible] است

عالما از علم منور شود از دین است

فاریا از شرع [illegible] است

سر [illegible] شود [illegible] است

باز [illegible] جام [illegible] است

دل او [illegible] شود عاشق [illegible] است

[illegible] شود [illegible] است

[illegible] است

[illegible]

[illegible] است

[illegible] است

[illegible] است

[illegible] است

[illegible] است

[illegible]

[illegible] است

[illegible] است

وبك نستعين

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الحمد لله رب العالمين، قيوم السموات والارضين، مدبر الخلائق اجمعين، باعث الرسل صلواته
وسلامه عليهم الى المكلفين لهدايتهم وبيان شرائع الدين، بالدلائل القطعية وواضحات
البراهين، احمده على جميع نعمه، واساله المزيد من فضله وكرمه واشهد ان لا اله الا الله الواحد القهار
الكريم الغفار واشهد ان محمدا عبده ورسوله وحبيبه وخليله افضل المخلوقين المكرم بالقرآن العزيز
المعجزة المستمرة على تعاقب السنين وبالسنن المستنيرة للمسترشدين المخصوص بجوامع الكلم وسماحة
الدين صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله وسائر النبيين وآل كل وسائر الصالحين اما بعد
فقد روينا عن علي بن ابي طالب وعبد الله بن مسعود ومعاذ بن جبل وابي الدرداء وابن عمر
وابن عباس وانس بن مالك وابو هريرة وابي سعيد الخدري رضي الله عنهم اجمعين من طرق
كثيرات وبروايات متنوعات ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من حفظ على
امتي اربعين حديثا من امر دينها بعثه الله تعالى يوم القيامة في زمرة الفقهاء والعلماء
وفي رواية بعثه الله تعالى فقيها عالما وفي رواية ابي الدرداء رضي الله عنه وكنت له يوم القيامة

شافعا

شافعا وشهيدا وفي رواية ابن مسعود رض قيل له ادخل من اي ابواب الجنة شئت
وفي رواية ابن عمر رض كتب في زمرة العلماء وحشر في زمرة الشهداء واتفق
على انه حديث ضعيف وان كثرت طرقه وقد صنف العلماء رضي الله عنهم اجمعين في هذا
الباب ما لا يحصى من المصنفات فاول من علمته صنف فيه عبد الله بن المبارك
ثم محمد بن اسلم الطوسي العالم الرباني ثم الحسن بن سفيان النسوي وابو بكر الآجري
وابو بكر محمد بن ابراهيم الاصبهاني والدارقطني والحاكم وابو نعيم وابو عبد الرحمن السلمي
وابو سعيد الماليني وابو عثمان الصابوني وعبد الله بن محمد الانصاري وابو بكر البيهقي وخلائق
لا يحصون من المتقدمين والمتاخرين وقد استخرت الله تعالى في جمع اربعين حديثا
اقتداء بهؤلاء الائمة الاعلام وحفاظ الاسلام وقد اتفق العلماء على جواز العمل
بالحديث الضعيف في فضائل الاعمال ومع هذا فليس اعتمادي على هذا الحديث
بل على قوله صلى الله عليه وسلم في الاحاديث الصحيحة ليبلغ الشاهد منكم الغائب وقوله صلى الله
عليه وسلم نضر الله امرأ سمع مقالتي فوعاها فاداها كما سمعها ثم من العلماء من جمع الاربعين
في اصول الدين وبعضهم في الفروع وبعضهم في الجهاد وبعضهم في الزهد وبعضهم
في الآداب وبعضهم في الخطب وكلها مقاصد صالحة رضي الله عن قاصديها وقد
رأيت جمع اربعين حديثا اهم من هذا كله وهي اربعون حديثا مشتملة على جميع ذلك
كله وكل حديث منها قاعدة عظيمة من قواعد الدين قد وصفه العلماء بان مدار الاسلام

عليه او هو نصف الاسلام او ثلثه ونحو ذلك ثم التزم في هذه الاربعين ان تكون
صحيحة ومعظمها في صحيحي البخاري ومسلم واذكرها محذوفة الاسانيد ليسهل حفظها
ويعم الانتفاع بها ان شاء الله تعالى ثم اتبعها بباب في ضبط خفي الفاظها وينبغي
لكل راغب في الآخرة ان يعرف هذه الاحاديث لما اشتملت عليه من المهمات
واحتوت عليه من التنبيه على جميع الطاعات وذلك ظاهر لمن تدبره وعلى الله تعالى
اعتمادي واليه تفويضي واستنادي وله الحمد والنعمة وبه التوفيق والعصمة الحديث
الاول عن امير المؤمنين ابي حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول انما الاعمال بالنيات وانما لكل امرء ما نوى فمن كان
كانت هجرته الى الله ورسوله فهجرته الى الله ورسوله ومن كانت هجرته الى دنيا يصيبها
او امرأة ينكحها يتزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه رواه امام المحدثين ابو عبد الله محمد بن اسمعيل
بن ابراهيم بن المغيرة بن بردزبة البخاري وابو الحسين مسلم بن الحجاج بن مسلم
القشيري النيسابوري رضي الله عنهما ايضا قال بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم
ذات يوم اذ طلع علينا رجل شديد بياض الثياب شديد سواد الشعر لا يرى عليه اثر
السفر ولا يعرفه منا احد حتى جلس الى النبي عليه السلام فاسند ركبتيه ووضع كفيه على
فخذيه وقال يا محمد اخبرني عن الاسلام فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الاسلام ان
تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وتقيم الصلوة وتؤتي الزكوة وتصوم رمضان

في صحيحيهما الذين هما اصح الكتب المصنفة الحديث الثاني عن عمر رضي الله عنه

وتحج البيت

وتحج البيت ان استطعت اليه سبيلا قال صدقت فعجبنا له يسأله ويصدقه قال فاخبرني
عن الايمان قال الايمان ان تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر وتؤمن
بالقدر خيره وشره قال صدقت قال فاخبرني عن الاحسان قال ان تعبد الله
كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك قال فاخبرني عن الساعة قال ما المسؤل
عنها باعلم من السائل قال فاخبرني عن اماراتها قال ان تلد الامة ربتها وان
ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون في البنيان ثم انطلق فلبثت مليا
ثم قال يا عمر اتدري من السائل قلت الله ورسوله اعلم قال فانه جبرئيل اتاكم
يعلمكم دينكم رواه مسلم الحديث الثالث عن ابي عبد الرحمن عبد الله بن عمر بن الخطاب
رضي الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى ع م يقول بني الاسلام على خمس شهادة
ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله واقام الصلوة وايتاء الزكوة وحج
البيت وصوم رمضان رواه البخاري ومسلم الحديث الرابع عن ابي عبد الرحمن عبد الله
بن مسعود رض الله قال حدثنا رسول الله صلى الله ع م وهو الصادق المصدوق
ان احدكم يجمع خلقه في بطن امه اربعين يوما نطفة ثم يكون علقة مثل ذلك
ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم يرسل اليه الملك فينفخ فيه الروح ويؤمر باربع
كلمات بكتب رزقه واجله وعمله وشقي او سعيد فو الذي لا اله غيره ان
احدكم ليعمل بعمل اهل الجنة حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب

فيعمل بعمل اهل الجنة فيدخلها رواه البخاري ومسلم الحديث الخامس عن ام المؤمنين
ام عبد الله عايشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احدث
في امرنا هذا ما ليس فيه فهو رد رواه البخاري ومسلم وفي رواية لمسلم من عمل عملا
ليس عليه امرنا فهو رد الحديث السادس عن ابي عبد الله النعمان بن بشير رضي الله عنهما
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الحلال بين وان الحرام بين وبينهما
مشتبهات لا يعلمهن كثير من الناس فمن اتقى الشبهات استبرأ لدينه وعرضه
ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام كالراعي يرعى حول الحمى يوشك ان
يرتع فيه الا وان لكل ملك حمى الا وان حمى الله تعالى محارمه الا وان في الجسد مضغة
اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله الا وهي القلب رواه البخاري
ومسلم الحديث السابع عن ابي رقية تميم بن اوس الداري رضي الله عنه ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال الدين النصيحة قلنا لمن قال لله ولكتابه ولرسوله ولائمة
المسلمين وعامتهم رواه البخاري ومسلم الحديث الثامن عن ابن عمر رضي الله عنهما ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال امرت ان اقاتل الناس حتى يشهدوا
ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ويقيموا الصلوة ويؤتوا الزكوة فاذا فعلوا
ذلك عصموا مني دماءهم واموالهم الا بحق الاسلام وحسابهم على الله تعالى
رواه البخاري ومسلم الحديث التاسع عن ابي هريرة عبد الرحمن ابن صخر رضي الله عنه

قال

قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما نهيتكم عنه فاجتنبوه وما
امرتكم به فافعلوا منه ما استطعتم فانما اهلك الذين من قبلكم كثرة مسائلهم
واختلافهم على انبيائهم رواه البخاري ومسلم الحديث العاشر عن ابي هريرة رضي الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى طيب لا يقبل الا
طيبا وان الله تعالى عز وجل امر المؤمنين بما امر به المرسلين فقال
تعالى يا ايها الذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم ثم ذكر الرجل
يطيل السفر اشعث اغبر يمد يديه الى السماء يا رب يا رب
ومطعمه حرام ومشربه حرام وملبسه حرام وغذي بالحرام فانى
يستجاب لذلك رواه مسلم الحديث الحادي عشر عن ابي محمد الحسن بن
علي بن ابي طالب سبط رسول الله صلى الله عليه وسلم وريحانته رضي الله
عنهما قال حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم دع
ما يريبك الى ما لا يريبك رواه الترمذي والنسائي وقال الترمذي
حديث حسن صحيح الحديث الثاني عشر عن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حسن اسلام المرء تركه
ما لا يعنيه حديث حسن رواه الترمذي وغيره الحديث الثالث عشر
عن ابي حمزة انس بن مالك رضي الله عنه خادم رسول الله صلى الله عليه

فقال الله تعالى يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحا

عن النبي صلى الله عم قال لا يؤمن احدكم حتى يحب لاخيه ما يحب لنفسه
رواه البخاري ومسلم الحديث الرابع عشر عن ابن مسعود رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عم لا يحل دم امرئ مسلم الا
باحدى ثلث الثيب الزاني والنفس بالنفس والتارك
لدينه المفارق للجماعة رواه البخاري ومسلم الحديث الخامس عشر
عن ابي هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من
كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا او ليصمت ومن كان
يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره ومن كان يؤمن بالله و
اليوم الآخر فليكرم ضيفه رواه البخاري ومسلم الحديث السادس عشر
عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رجلا قال للنبي صلى الله عليه وسلم
اوصني قال لا تغضب فردد مرارا قال لا تغضب
رواه البخاري الحديث السابع عشر عن ابي يعلى شداد بن اوس
رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عم قال ان الله كتب الاحسان
على كل شيء فاذا قتلتم فاحسنوا القتلة واذا ذبحتم فاحسنوا الذبحة
وليحد احدكم شفرته وليرح ذبيحته رواه مسلم الحديث الثامن عشر
عن ابي ذر جندب بن جنادة وابي عبد الرحمن معاذ بن جبل

رضي الله عنهما

رضي الله عنهما عن رسول الله صلى الله عم قال اتق الله حيثما كنت
واتبع السيئة الحسنة تمحها وخالق الناس بخلق حسن رواه الترمذي
وقال حديث حسن وفي بعض النسخ حسن صحيح الحديث التاسع عشر
عن ابي العباس عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال كنت خلف النبي
صلى الله عم يوما فقال يا غلام الا اني اعلمك كلمات احفظ الله
يحفظك احفظ الله تجده تجاهك اذا سألت فاسأل الله
واذا استعنت فاستعن بالله واعلم ان الامة لو اجتمعت
على ان ينفعوك بشيء لم ينفعوك الا بشيء قد كتبه الله لك وان اجتمعوا
على ان يضروك بشيء لم يضروك الا بشيء قد كتبه الله عليك
رفعت الاقلام وجفت الصحف رواه الترمذي وقال حديث
حسن صحيح وفي رواية غير الترمذي احفظ الله تجده امامك تعرف
الى الله في الرخاء يعرفك في الشدة واعلم ان ما اخطأك لم يكن
ليصيبك وما اصابك لم يكن ليخطئك واعلم ان النصر على الاعداء
مع الصبر وان الفرج مع الكرب وان مع العسر يسرا
الحديث العشرون عن ابي مسعود عقبة بن عمرو الانصاري البدري
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عم ان مما ادرك الناس من كلام

النبوة الاولى اذا لم تستحي فاصنع ما شئت رواه البخاري الحديث الحادي والعشرون
عن ابي عمرو وقيل ابي عمرة سفيان بن عبد الله رضه الثقفي قال قلت
يا رسول الله قل لي في الاسلام قولا لا اسأل عنه احدا غيرك بعدك
قال قل آمنت بالله ثم استقم رواه مسلم الحديث الثاني والعشرون عن ابي عبد الله
جابر بن عبد الله الانصاري رضي الله عنهما ان رجلا سأل رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال ارأيت اذا صليت المكتوبات وصمت
رمضان واحللت الحلال وحرمت الحرام ولم ازد على ذلك شيئا أادخل
الجنة قال نعم رواه مسلم ومعنى حرمت الحرام اجتنبته ومعنى احللت الحلال
فعلته معتقدا حله والله تعالى اعلم الحديث الثالث والعشرون عن ابي مالك
الحارث بن عاصم الاشعري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم الطهور شطر الايمان والحمد لله تملأ الميزان وسبحان الله والحمد لله
تملآن او تملأ ما بين السماء والارض والصلوة نور والصدقة
برهان والصبر ضياء والقرآن حجة لك او عليك كل الناس
يغدو فبايع نفسه فمعتقها او موبقها رواه مسلم الحديث الرابع والعشرون
عن ابي ذر الغفاري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم فيما روى
عن الله تعالى انه قال يا عبادي اني حرمت الظلم على نفسي وجعلته

بينكم محرما فلا تظالموا يا عبادي كلكم ضال الا من هديته فاستهدوني اهدكم
يا عبادي كلكم جائع الا من اطعمته فاستطعموني اطعمكم يا عبادي
كلكم عار الا من كسوته فاستكسوني اكسكم يا عبادي انكم تخطئون
بالليل والنهار وانا اغفر الذنوب جميعا فاستغفروني اغفر لكم
يا عبادي انكم لن تبلغوا ضري فتضروني ولن تبلغوا نفعي فتنفعوني
يا عبادي لو ان اولكم وآخركم وانسكم وجنكم كانوا على اتقى قلب
رجل واحد منكم ما زاد ذلك في ملكي شيئا يا عبادي لو ان اولكم و
آخركم وانسكم وجنكم كانوا على افجر قلب رجل واحد منكم ما نقص
ذلك من ملكي شيئا يا عبادي لو ان اولكم وآخركم وانسكم وجنكم
قاموا في صعيد واحد فسألوني فاعطيت كل انسان مسألته
ما نقص ذلك مما عندي الا كما ينقص المخيط اذا ادخل البحر يا عبادي
انما هي اعمالكم احصيها لكم ثم اوفيكم اياها فمن عمل خيرا فليحمد الله ومن
وجد غير ذلك فلا يلومن الا نفسه رواه مسلم الحديث الخامس والعشرون
عن ابي ذر ايضا رضي الله عنه ان ناسا من اصحاب رسول الله
صلى الله عليه وسلم قالوا للنبي صلى الله عليه وسلم يا رسول الله
ذهب اهل الدثور بالاجور يصلون كما نصلي ويصومون كما نصوم

ويتصدقون بفضول اموالهم قال اوليس قد جعل الله لكم ما تصدقون
ان بكل تسبيحة صدقة وكل تكبيرة صدقة وكل تحميدة صدقة وكل تهليلة صدقة
وامر بالمعروف صدقة ونهي عن منكر صدقة وفي بضع احدكم صدقة قالوا
يا رسول الله ايأتي احدنا شهوته ويكون له فيها اجر قال ارايتم لو وضعها في
حرام اكان عليه وزر فكذلك اذا وضعها في الحلال كان له اجر رواه مسلم

الحديث السادس والعشرون

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
كل سلامى من الناس عليه صدقة كل يوم تطلع فيه الشمس تعدل بين الاثنين
صدقة وتعين الرجل في دابته فتحمله عليها او ترفع له عليها متاعه صدقة
والكلمة الطيبة صدقة وبكل خطوة تمشيها الى الصلوة صدقة وتميط الاذى
عن الطريق صدقة رواه البخاري ومسلم

الحديث السابع والعشرون

عن النواس بن سمعان
رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال البر حسن الخلق والاثم ما حاك في
نفسك وكرهت ان يطلع عليه الناس رواه مسلم وعن وابصة ابن معبد
رضي الله عنه قال اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال جئت تسأل
عن البر قلت نعم فقال استفت قلبك البر ما اطمأنت اليه النفس واطمأن
اليه القلب والاثم ما حاك في النفس وتردد في الصدر وان افتاك الناس
وافتوك حديث حسن رويناه في مسندي الامامين احمد بن حنبل والدارمي

باسناد حسن

٤٧

باسناد حسن

الحديث الثامن والعشرون

عن ابي نجيح العرباض بن سارية رضي الله عنه
قال وعظنا رسول الله صلى الله عليه وسلم موعظة وجلت منها القلوب وذرفت
منها العيون فقلنا يا رسول الله كانها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم
بتقوى الله والسمع والطاعة وان تأمر عليكم عبد وانه من يعش منكم فسيرى
اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها
بالنواجذ واياكم ومحدثات الامور فان كل بدعة ضلالة رواه ابو داود و
الترمذي وقال حديث حسن صحيح

الحديث التاسع والعشرون

عن معاذ رضي
الله عنه قال قلت يا رسول الله اخبرني بعمل يدخلني الجنة ويباعدني من النار
قال لقد سألت عن عظيم وانه ليسير على من يسره الله تعالى عليه تعبد الله
ولا تشرك به شيئا وتقيم الصلوة وتؤتي الزكوة وتصوم رمضان وتحج البيت
ثم قال الا ادلك على ابواب الخير الصوم جنة والصدقة تطفي الخطيئة
كما تطفي الماء النار وصلوة الرجل من في جوف الليل ثم تلا تتجافى جنوبهم
عن المضاجع حتى بلغ يعملون ثم قال الا اخبرك برأس الامر وعموده
وذروة سنامه قلت بلى يا رسول الله قال رأس الامر الاسلام
وعموده الصلوة وذروة سنامه ثم قال الا اخبرك بملاك كله قلت بلى
يا رسول الله فاخذ بلسانه قال كف عليك هذا قلت يا نبي الله وانا لمؤاخذون بما نتكلم
به فقال ثكلتك امك يا معاذ وهل يكب الناس

في النار على وجوههم او على مناخرهم الا حصائد السنتهم رواه الترمذي وقال
حديث حسن صحيح الحديث الثلثون عن ابي ثعلبة الخشني جرثوم بن ناشر
رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله عز وجل قد فرض فرائض
فلا تضيعوها وحد حدودا فلا تعتدوها وحرم اشياء فلا تنتهكوها وسكت عن اشياء
رحمة لكم غير نسيان فلا تبحثوا عنها حديث رواه الدارقطني وغيره الحديث الحادي والثلثون
عن ابي العباس سهل بن سعد الساعدي رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي صلى الله
عليه وسلم فقال يا رسول الله دلني على عمل اذا عملته احبني الله واحبني الناس
فقال ازهد في الدنيا يحبك الله وازهد فيما عند الناس يحبك الناس حديث
حسن رواه ابن ماجة وغيره باسانيد حسنة الحديث الثاني والثلثون
عن ابي سعيد سعد بن مالك بن سنان الخدري رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال لا ضرر ولا ضرار في الاسلام حديث حسن رواه ابن ماجة
والدارقطني وغيرهما مسندا ورواه مالك في الموطأ عن عمرو بن يحيى عن ابيه
عن النبي صلى الله عليه وسلم مرسلا فاسقط ابا سعيد وله طرق يقوي بعضها بعضا
عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعطى الناس
بدعواهم لادعى رجال اموال قوم ودماءهم لكن البينة على المدعي واليمين على من انكر
حسن رواه البيهقي وغيره هكذا وبعضه في الصحيحين الحديث الثالث والثلثون

عن

عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
من راى منكم منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع فبقلبه
وذلك اضعف الايمان رواه مسلم الحديث الرابع والثلثون عن ابي هريرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحاسدوا ولا تناجشوا ولا
تباغضوا ولا تدابروا ولا يبع بعضكم على بيع بعض وكونوا عباد الله اخوانا
المسلم اخو المسلم لا يظلمه ولا يخذله ولا يحقره التقوى ههنا ويشير الى صدره ثلاث مرار
بحسب امرئ من الشر ان يحقر اخاه المسلم كل المسلم على المسلم حرام دمه وماله
وعرضه رواه مسلم الحديث الخامس والثلثون عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال من نفس عن مؤمن كربة من كرب الدنيا نفس الله
عنه كربة من كرب يوم القيامة ومن يسر على معسر يسر الله عليه في الدنيا
والاخرة ومن ستر مسلما ستره الله تعالى في الدنيا والاخرة والله في عون العبد
ما كان العبد في عون اخيه ومن سلك طريقا يلتمس فيه علما سهل الله له به
طريقا الى الجنة وما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله يتلون كتاب الله ويتدارسونه
بينهم الا نزلت عليهم السكينة وغشيتهم الرحمة وحفتهم الملائكة وذكرهم الله
فيمن عنده ومن بطأ به عمله لم يسرع به نسبه رواه مسلم بهذا اللفظ الحديث
السادس والثلثون عن ابن عباس رضي الله عنهما عن رسول الله صلى الله عليه وسلم

فيما يروي عن ربه تبارك وتعالى قال ان الله تعالى كتب الحسنات والسيئات
ثم بين ذلك فمن هم بحسنة فلم يعملها كتبها الله عنده عشر حسنات الى
سبع مائة ضعف الى اضعاف كثيرة وان هم بسيئة فلم يعملها كتبها الله
عنده حسنة كاملة وان هم بها فعملها كتبها الله سيئة واحدة رواه البخاري
ومسلم في صحيحيهما بهذه الحروف فانظر يا اخي وفقنا الله تعالى واياك الى
عظيم لطف الله تعالى وتامل هذه الالفاظ فقوله عنده اشارة الى
الاعتناء بها وقوله كاملة للتوكيد وشدة الاعتناء وقال في السيئة التي
هم بها ثم تركها كتبها الله عنده حسنة كاملة فاكدها بكاملة وان عملها كتبها
سيئة واحدة فاكد تقليلها بواحدة ولم يوكدها بكاملة فلله الحمد والمنة سبحانه
لا نحصي ثناء عليه وبالله التوفيق الحديث السابع والثلثون عن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى قال من عادى لي
وليا فقد آذنته بالحرب وما تقرب الي عبدي مما افترضت عليه وما يزال
عبدي يتقرب الي حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره
الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها وان سألني
اعطيته ولئن استعاذني لأعيذنه رواه البخاري الحديث الثامن والثلثون
عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله تجاوز لي

لي

عن امتي الخطاء والنسيان وما استكرهوا عليه حديث حسن رواه ابن ماجة والبيهقي وغيرهما
الحديث التاسع والثلثون عن ابن عمر رضي الله عنهما قال اخذ رسول الله صلى الله
عليه وسلم بمنكبي فقال كن في الدنيا كانك غريب او عابر سبيل
وكان ابن عمر رضي الله عنهما يقول اذا امسيت فلا تنتظر الصباح واذا اصبحت
فلا تنتظر المساء وخذ من صحتك لمرضك ومن حياتك لموتك رواه البخاري
الحديث اربعون عن ابي محمد عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله
عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يؤمن احدكم حتى يكون هواه
تبعا لما جئت به حديث صحيح رويناه في كتاب الحجة باسناد صحيح الحديث
عن انس رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
قال الله تعالى يا ابن آدم انك ما دعوتني ورجوتني غفرت لك
على ما كان منك ولا ابالي يا ابن آدم لو بلغت ذنوبك عنان السماء
ثم استغفرتني غفرت لك يا ابن آدم انك لو اتيتني بقراب الارض
خطايا ثم لقيتني لا تشرك بي شيئا لاتيتك بقرابها مغفرة
رواه الترمذي وقال
حديث حسن صحيح تمت
بالخير بعون الله تعالى

الجزء الاول من
مائة العوامل في علم النحو

مائة العوامل

٦

[illegible]

النحو علم باصول يعرف بها احوال اواخر الكلم ثلث من الاعراب والبناء وكيفية تركيب بعضها مع بعض والغرض منه صيانة الذهن عن الخطاء نطقي في كلام العرب

وبه نستعين

بسم الله الرحمن الرحيم رب يسر وتمم بالخير

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلواة علي رسوله محمد وآله اجمعين

اعلم ان العوامل في النحو علي ما الفه الشيخ الفاضل عبد القاهر ابن عبد الرحمن الجرجاني سقي الله تعالي ثراه وجعل الجنة مثواه مائة عامل

وهي علي ضربين لفظية ومعنوية فاللفظية منها علي ضربين سماعية وقياسية

فالعوامل اللفظية السماعية منها احد وتسعون عاملا والقياسية منها سبعة عوامل

والمعنوية منها عددان وتتنوع السماعية منها علي ثلثة عشر نوعا النوع الاول حروف تجر الاسم فقط وهي سبعة عشر حرفا الباء ومن

والي وفي واللام ورب وواوها وعن وعلي والكاف

ومذ ومنذ وحتي وواو القسم وتاء القسم وحاشا وعدا وخلا النوع الثاني حروف تنصب الاسم وترفع الخبر وهي ستة احرف إنّ

وأنّ وكأنّ ولكنّ وليت ولعلّ النوع الثالث حرفان تشابهان بليس

ترفعان الاسم وتنصبان الخبر وهما ما ولا النوع الرابع حروف تنصب الاسم

فقط وهي سبعة احرف الواو بمعني مع والا ويا وايا وهيا واي

والهمزة

والهمزة المفتوحة النوع الخامس حروف تنصب الفعل المضارع

وهي اربعة احرف ان ولن وكي واذن النوع السادس حروف

تجزم الفعل المضارع وهي خمسة احرف لم ولما ولام الامر

ولا في النهي وان في الشرط والجزاء النوع السابع اسماء تجزم الفعل المضارع

علي معني ان وهي تسعة اسماء من وما واي ومتي

ومهما واين وانى وحيثما واذما النوع الثامن اسماء تنصب اسماء

نكرات علي التميز وهي اربعة اسماء احدها عشرة اذا ركبت مع احد

الي تسعة وتسعين وثانيها كم الاستفهامية نحو كم رجلا عندك وثالثها كاين نحو كاين رجلا عندك ورابعها كذا النوع التاسع كلمات

تسمي اسماء الافعال بعضها ينصب وبعضها يرفع وهي تسعة كلمات

الناصبة منها ستة كلمات وهي رويد وبله ودونك وعليك

وحيهل وها والرافعة منها ثلثة كلمات هيهات وشتان

وسرعان النوع العاشر الافعال الناقصة وهي ترفع الاسم

وتنصب الخبر وهي ثلثة عشر فعلا كان وصار واصبح

وامسي واضحي وظل وبات ومازال ومابرح

ومافتئ ومانفك ومادام وليس النوع الحادي عشر

افعال تسمى افعال المقاربة ترفع الاسماء وخبرها الفعل المضارع وهي
اربعة افعال اولها عسى وكاد وكرب واوشك النوع الحادي عشر
افعال المدح والذم ترفع الاسم الجنس المعرف بالالف واللام
او الاسم المضاف اليه او المضمر المفسر بنكرة منصوبة وبعده اسم آخر مرفوع بالمدح والذم (بانه المقصود)
وهي اربعة افعال نعم وبئس وساء وحبذا النوع الثالث عشر
افعال الشك واليقين وهي تدخل على اسمين ثانيهما عبارة عن الاول
وتنصبهما جميعا اذا كانت المعرفة الشيء على صفة وهو سبعة افعال
ثلثة منها الشك وهي حسبت وخلت وظننت وثلثة منها اليقين
وهي علمت ورايت ووجدت وواحد منها الشك واليقين وهو
زعمت اما القياسية منها سبعة عوامل الفعل على الاطلاق واسم الفاعل
واسم المفعول والصفة المشبهة والمصدر وكل اسم اضيف الى اسم
آخر وكل اسم تم فاستغنى عن الاضافة والمعنوية منها اثنان احدهما عامل
في المبتدا والخبر وهو تعرية الاسم عن العوامل اللفظية وثانيهما عامل في
الفعل المضارع وهو وقوعه موقع الاسم فهذه مائة عامل لا يستغني
الصغير والكبير والرفيع والوضيع عن معرفتها والاستعمال
في معمولاتها ٥٥٥ تمت تمام شد كار من نظام

وبه نستعين

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

شرح مائة

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله
محمد وآله واصحابه اجمعين اعلم ان العوامل في النحو على ما الفه الشيخ
الامام الفاضل الكامل افضل العلماء والانام عبد القاهر بن
عبد الرحمن الجرجاني سقى الله تعالى ثراه وجعل الجنة مثواه مائة عامل
وهي على ضربين لفظية ومعنوية فاللفظية منها على ضربين سماعية وقياسية
فالعوامل اللفظية السماعية منها احد وتسعون عاملا والقياسية منها سبعة
عوامل والمعنوية منها عددان وتنوع السماعية منها على ثلثة عشر نوعا
النوع الاول حروف تجر الاسم فقط وهي تسعة عشر حرفا الباء تجيء لمعان
احدها للالصاق نحو به داء ومررت بزيد والثاني للاستعانة نحو كتبت
بالقلم والثالث للمصاحبة نحو دخلت عليه بثياب السفر والرابع للتعدية
نحو ذهبت بزيد والخامس للظرفية نحو جلست بالمسجد والسادس
للمقابلة نحو بعت هذا بذاك والسابع للقسم نحو بالله لافعلن كذا

اي اذهبته

والثامن للزيادة نحو ما زيد بقائم واللام تجيء لمعان ايضا احدها للاختصاص
نحو المال لزيد والجل للفرس وثانيها للتعليل نحو ضربته للتاديب وثالثها
للزيادة قوله تعالى ردف لكم اي ردف كم ورابعها للقسم نحو لله لا يؤخر الاجل
ورب للتقليل وهو يختص بالنكرة ويلزم مجرورها الوصف نحو رب رجل
كريم لقيته ورب رجل ابوه منطلق وعلى للاستعلاء نحو زيد على السطح
وعليه دين وعن للبعد والمجاوزة نحو رميت السهم عن القوس واخذت
عنه المال ومن لابتداء الغاية في المكان نحو خرجت من البصرة الى الكوفة
وفي الزمان نحو قوله تعالى لله الامر من قبل ومن بعد وللتبعيض نحو اخذت
من المال اي بعض المال وللبيان نحو لي عشرة من الدراهم وللزيادة
نحو ما جاءني من احد والى لانتهاء الغاية في المكان نحو سرت من البصرة
الى الكوفة وفي الزمان كقوله تعالى ثم اتموا الصيام الى الليل وللمصاحبة
كقوله تعالى من انصاري الى الله وحتى ايضا لانتهاء الغاية ومجرورها شيء
ينتهي به المذكور نحو اكلت السمكة حتى راسها او عنده نحو نمت البارحة
حتى الصباح وما بعد حتى يدخل فيما قبلها وفي للظرفية نحو الماء في الكوز
والنجاة في الصدق وبمعنى على قليل نحو قوله تعالى ولاصلبنكم في جذوع النخل
والكاف للتشبيه نحو زيد كالاسد وللزيادة كقوله تعالى ليس كمثله شيء

ومذ ومنذ

ومذ ومنذ لابتداء الغاية في الزمان نحو ما رايته مذ يوم الجمعة ومنذ يوم الجمعة
والواو للقسم لا تستعمل الا بدون الفعل نحو والله لافعلن كذا ولا تدخل
على الضمير فلا يقال وك لافعلن كذا والتاء للقسم ايضا نحو تالله لاكيدن
اصنامكم وهي لا تدخل الا على اسم الله تعالى خاصة وحاشا للتنزيه والتبرئة
نحو اساء القوم حاشا زيد وخلا وعدا بمعنى الا نحو جاءني القوم خلا زيد وعدا زيد
واذا دخلت عليهما ما لا يكونان الا فعلين نحو جاءني القوم ما خلا زيدا وما عدا زيدا
النوع الثاني حروف تنصب الاسم وترفع الخبر وهي ستة احرف احدها ان
وهي لتحقيق مضمون الجملة نحو ان زيدا منطلق وثانيها ان وهي لتحقيق ايضا
نحو بلغني ان زيدا ذاهب وثالثها لكن وهي للاستدراك وهي تقع بين كلامين
متغايرين نفيا واثباتا نحو ما جاءني زيد لكن عمرا حاضر وجاءني زيد لكن عمرا لم يجئ
ورابعها كان وهي للتشبيه نحو كان زيدا الاسد وخامسها ليت وهي للتمني وهو
يقع في الممكن والمحال نحو ليت زيدا عائد وليت الشباب يعود وسادسها
لعل للترجي وهو لا يكون الا في الامر الممكن نحو لعل زيدا عائد وتدخل ما الكافة
على جميعها فتكفها عن العمل كقوله تعالى انما الله اله واحد وكقولك انما زيد منطلق
النوع الثالث حرفان تشابهان بليس ترفعان الاسم وتنصبان الخبر وهما ما ولا
فما تدخل على المعرفة نحو ما زيد جاهلا وعلى النكرة نحو ما رجل ذاهبا ولا لا تدخل

الا علي النكرة نحو لا رجل افضل منك النوع الرابع حروف تنصب الاسم فقط

وهي سبعة احرف احدها الواو وهي بمعني مع ويكون ما قبلها فعلاً نحو استوي

الماء والخشبة وجاء البرد والطيالسة او معني الفعل نحو ما شانك وزيداً اي ما

تصنع وزيداً وثانيها الا وهي للاستثناء وهو متصل نحو جاء القوم الا زيداً وما جاءني

احد الا زيداً ومنقطع نحو جاء القوم الا حماراً وثالثها يا وهي لنداء القريب والبعيد

نحو يا عبد الله ويا طالعاً جبلاً ويا رجلاً خذ بيدي ورابعها ايا وهي لنداء البعيد

نحو ايا عبد الله وايا طالعاً جبلاً وايا رجلاً خذ بيدي وخامسها هيا وهي لنداء البعيد ايضاً

نحو هيا عبد الله وهيا طالعاً جبلاً وهيا رجلاً خذ بيدي وسادسها اي وهي لنداء القريب

نحو اي عبد الله واي طالعاً جبلاً واي رجلاً خذ بيدي وسابعها الهمزة المفتوحة

وهي لنداء القريب ايضاً نحو أعبد الله وأطالعاً جبلاً وأرجلاً خذ بيدي النوع الخامس

حروف تنصب الفعل المضارع وهي اربعة احرف احدها أنْ وهي لل

مصدرية نحو احب أنْ تقوم اي احب قيامك وثانيها لن وهي لتاكيد

النفي في المستقبل نحو لن ابرح الارض وثالثها كي وهي لتعليل نحو اسلمت

كي ادخل الجنة وما قبلها سبب لما بعدها ورابعها اذن وهي جواب في اللفظ

وجزاء في المعني نحو اذن اكرمك لمن قال انا آتيك فقد اجبت بهذا الكلام و

صيرت اكرامك جزاء لاتيانه ويضمر أن بعد ستة احرف احدها حتي نحو

سرت

نحو سرت حتي ادخل البلد ولام الجحد نحو ما كان الله ليعذبهم ولام كي نحو جئت

لتكرمني واو بمعني الي ان او الا ان نحو لالزمنك او تعطيني حقي و واو العطف

نحو لا تاكل السمك وتشرب اللبن والفاء في جواب الاشياء الستة احدها الامر

نحو زرني فاكرمك وثانيها النهي نحو لا تشتمني فاشتمك وثالثها الجحد نحو ما تاتينا

فتحدثنا ورابعها الاستفهام نحو هل تعلم فتنجو وخامسها الدعاء نحو اللهم ارزقني بعيراً فاحج

عليه وسادسها العرض نحو الا تنزل بنا فتصيب خيراً النوع السادس

حروف تجزم الفعل المضارع وهي خمسة احرف احدها إنْ وهي للشرط

والجزاء نحو إنْ تكرمني اكرمك وثانيها لم وهي لنفي الماضي نحو لم يضرب زيد وثالثها

لام الامر نحو ليضرب زيد ورابعها لا للنهي نحو لا يضرب زيد ولا تضرب زيداً

وخامسها لما وهي لاستغراق نفي الماضي نحو لما يركب الامير النوع السابع اسماء

تجزم الفعل المضارع علي معني إنْ وهي تسعة اسماء احدها مَن نحو من يكرمني

اكرمه اي إنْ يكرمني زيد اكرمه وإنْ يكرمني عمرو اكرمه وثانيها اي نحو ايهم يشتمني اشتمه

اي إنْ يشتمني زيد اشتمه وان يشتمني عمرو اشتمه وثالثها متي نحو متي تخرج اخرج

اي إنْ تخرج اليوم اخرج اليوم وان تخرج غداً اخرج غداً ورابعها ما نحو

ما تصنع اصنع اي إنْ تصنع هذا اصنع هذا وان تصنع ذاك اصنع ذاك وخامسها

مهما نحو مهما تذهب اذهب اي إنْ تذهب اليوم اذهب اليوم وإنْ تذهب غداً

الا علي النكرة نحو لا رجل افضل منك النوع الرابع حروف تنصب الاسم فقط
وهي سبعة احرف احدها الواو وهي بمعني مع ويكون ماقبلها فعلاً نحو استوي
الماء والخشبة وجاء البرد والطيالسة او معني الفعل نحو ما شانك وزيداً اي ما
تصنع وزيداً وثانيها الا وهي للاستثناء وهو متصل نحو جاء القوم الا زيداً وما جاءني
احد الا زيداً ومنقطع نحو جاء القوم الا حماراً وثالثها يا وهي لنداء القريب والبعيد
نحو يا عبد الله ويا طالعاً جبلاً ويا رجلاً خذ بيدي ورابعها ايا وهي لنداء البعيد
نحو ايا عبد الله وايا طالعاً جبلاً وايا رجلاً خذ بيدي وخامسها هيا وهي لنداء البعيد ايضاً
نحو هيا عبد الله وهيا طالعاً جبلاً وهيا رجلاً خذ بيدي وسادسها اي وهي لنداء القريب
نحو اي عبد الله واي طالعاً جبلاً واي رجلاً خذ بيدي وسابعها الهمزة المفتوحة
وهي لنداء القريب ايضاً نحو اعبد الله واطالعاً جبلاً وارجلاً خذ بيدي النوع الخامس
حروف تنصب الفعل المضارع وهي اربعة احرف احدها أن وهي لل
مصدرية نحو احب ان تقوم اي احب قيامك وثانيها لن وهي لتاكيد
النفي في المستقبل نحو لن ابرح الارض وثالثها كي وهي لتعليل نحو اسلمت
كي ادخل الجنة وما قبلها سبب لما بعدها ورابعها اذن وهي جواب في اللفظ
وجزاء في المعني نحو اذن اكرمك لمن قال انا آتيك فقد اجبت بهذا الكلام و
صيرت اكرامك جزاء لاتيانه ويضمر ان بعد ستة احرف احدها حتي نحو

سرت

نحو سرت حتي ادخل البلد ولام الجحد نحو ما كان الله ليعذبهم ولام كي نحو جئتك
لتكرمني واو بمعني الي ان او الا ان نحو لالزمنك او تعطيني حقي و واو العطف
نحو لا تاكل السمك وتشرب اللبن والفاء في جواب الاشياء الستة احدها الامر
... مك وثالثها الجحد نحو ما تاتينا
الدعا... نحو اللهم ارزقني بعيراً فاحج
... خيراً النوع السادس
... ب احدها ان وهي لشرط
... ني نحو لم يضرب زيد وثانيها
... ب زيد ولا تضرب زيداً
... ير النوع السابع اسماء
... اسماء احدها من نحو من يكرمني
اكرمه اي ان يكرمني زيد اكرمه وان يكرمني عمرو اكرمه وثانيها اي نحو ايهم يشتمني اشتمه
اي ان يشتمني زيد اشتمه وان يشتمني عمرو اشتمه وثالثها متي نحو متي تخرج اخرج
اي ان تخرج اليوم اخرج اليوم وان تخرج غداً اخرج غداً ورابعها ما نحو
ما تصنع اصنع اي ان تصنع هذا اصنع هذا وان تصنع ذاك اصنع ذاك وخامسها
مهما نحو مهما تذهب اذهب اي ان تذهب اليوم اذهب اليوم وان تذهب غداً

[illegible]

اذهب غداً وسادسها اينما نحو اينما تجلس اجلس اي ان تجلس في البيت اجلس
في البيت وان تجلس في المسجد اجلس في المسجد وسابعها حيثما نحو حيثما تقعد
اقعد اي ان تقعد في البيت اقعد في البيت وان تقعد في المسجد اقعد في المسجد و
ثامنها اذما نحو اذما تفعل افعل اي ان تفعل الخيط افعل الخيط وان تفعل
الزراعة افعل الزراعة وتاسعها اني نحو اني تكن اكن اي ان تكن في البلد
اكن في البلد وان تكن في الغربة اكن في الغربة النوع الثامن اسماء تنصب
اسماء نكرات علي التميز وهي اربعة اسماء احدها عشرة اذ ركبت مع احد الي
تسعة وتسعين نحو احد عشر رجلاً والثاني كم الاستفهامية نحو كم رجلاً عندك
والثالث كاين نحو كاين رجلاً عندك ورابع كذا نحو عندي كذا درهماً النوع
التاسع كلمات تسمي اسماء الافعال وهي تسع كلمات ستة منها تنصب احدها
رويد وهي اسم لامهل نحو رويد زيداً اي امهل زيداً وثانيها بله وهي اسم لدع نحو
بله زيداً اي دع زيداً وثالثها دونك وهي اسم لخذ نحو دونك زيداً اي خذ زيداً
ورابعها عليك وهي لالزم نحو عليك زيداً اي الزم زيداً وخامسها ها وهي ايضاً
اسم لخذ نحو ها زيداً اي خذ زيداً وسادسها حيهل وهي اسم لايت نحو حيهل الصلوة
اي ايت الصلوة وثلثة منها ترفع احدها هيهات وهي اسم لبعد نحو هيهات
زيد اي بعد زيد وهيهات الامر اي بعد الامر وثانيها شتان وهي اسم

لافترق

لافترق نحو شتان زيد وعمرو اي افترق زيد وعمرو وثالثها سرعان وهي اسم لسرع
نحو سرعان زيداً اي سرع زيداً النوع العاشر الافعال الناقصة ترفع الاسم وتنصب الخبر
وثلثة عشر فعلاً احدها كان نحو قوله تعالي كان الله غفوراً رحيماً فهذه ناقصة وتكون
بمعني وقع او حصل نحو كان زيد اي وقع زيد وزائدة نحو كان زيد من افضلهم وبمعني صار نحو كان
زيد غنياً والتي فيها ضمير الشان نحو كان زيد قائم تقديره كان الشان زيد قائم وثانيها
صار وهو للانتقال نحو صار الفقير غنياً فلا يقال صار الله عليماً حكيماً وثالثها اضحي وهو
لاقتران مضمون الجملة بالضحي نحو اضحي زيد كريماً ويجيء بمعني صار نحو اضحي المريض
صحيحاً وبمعني الدخول في الضحي نحو اضحي زيد اي دخل في الضحي ورابعها اصبح وهي
لاقتران مضمون الجملة بالصباح نحو اصبح زيد عالماً ويجيء بمعني صار نحو اصبح الامير
اسيراً وبمعني الدخول في الصبح نحو اصبح زيد اي دخل في الصباح وخامسها امسي وهي
لاقتران مضمون الجملة بالمساء نحو امسي زيد عالماً ويجيء بمعني صار نحو امسي زيد الذليل
عزيزاً وبمعني الدخول في المساء نحو امسي زيد اي دخل زيد في المساء وسادسها ظل وهي
لاقتران مضمون الجملة بالنهار نحو ظل زيد قائماً ويجيء بمعني صار نحو ظل الصبي بالغاً
وسابعها بات وهي لاقتران مضمون الجملة بالليل نحو بات زيد قائماً ويجيء بمعني صار
نحو بات الحزين فرحاً وثامنها مازال وهي لاستمرار خبرها لاسمها نحو مازال زيد كريماً
وتاسعها مابرح وهي ايضاً لاستمرار خبرها لاسمها نحو مابرح زيد جواداً وعاشرها مافتي

وهي ايضاً لاستمرار خبرها لاسمها نحو ما فتئ زيد فاضلاً وحادي عشرها ما انفك وهي ايضاً
لاستمرار خبرها لاسمها نحو ما انفك زيد عالماً وثانيها عشرها ما دام وهي لتوقيت شيء
بمدت ثبوت خبرها لاسمها نحو اجلس ما دام زيد جالساً اي بمدت جلوس زيد وثالث
عشرها ليس وهي لنفي مضمون الجملة في الحال نحو ليس زيد قائماً وما يتصرف من
هذه الافعال كحكم هذه الافعال النوع الحادي عشر افعال المقاربة ترفع الاسم وتنصب
الخبر وهي اربعة افعال احدها عسى وهو للرجاء وتنوّ الخبر وخبره الفعل المضارع
مع أن ويكون في تقدير المصدر المنصوب نحو عسى زيد أن يخرج اي قارب زيد
الخروج وإذا جعل الفعل المضارع مع أن اسماً لا يحتاج الي الخبر نحو عسى أن
يخرج زيد اي قارب خروج زيد وثانيها كاد وهو لدنو حصول الخبر وخبره
الفعل المضارع المتاوّل بالمصدر المنصوب نحو كاد زيد يخرج وثالثها اوشك
وهو لشروع الاسم في الخبر وهو مثل عسى في وجهيها في الاستعمال نحو اوشك
زيد أن يخرج واوشك أن يخرج زيد ورابعها كرب وهو لشروع الاسم في الخبر
وهو مثل كاد في الاستعمال نحو كرب زيد يخرج اي كرب زيد الخروج
النوع الثاني عشر افعال المدح والذم ترفع الاسم الجنس المعرف بالالف واللام
او الاسم المضاف اليه او المضمر المفسر بنكرة منصوبة وبعده اسم آخر مرفوع
بانه المقصود بالمدح والذم وهي اربعة افعال احدها نعم وهو لمدح العام

نحو

نحو نعم الرجل زيد ونعم صاحب الرجل زيد ونعم رجلاً زيد وثانيها بئس وهو
لذم العام نحو بئس الرجل زيد وبئس صاحب الرجل زيد وبئس رجلاً عمرو
وثالثها حبذا وهو جار مجرى نعم نحو حبذا الرجل زيد وحبذا صاحب الرجل زيد وحبذا
ورابعها ساء وهو جار مجرى بئس نحو ساء الرجل زيد وساء صاحب الرجل زيد
وساء رجلاً زيد النوع الثالث عشر افعال الشك واليقين وهي تدخل
علي اسمين ثانيهما عبارة عن الاول وتنصبهما جميعاً اذا كانت المعرفة الشيء
علي صفة وهو سبعة افعال ثلثة منها للشك احدها ظننت نحو ظننت زيداً فاضلاً
وثانيها حسبت نحو حسبت زيداً اخاك وثالثها خلت نحو خلت زيداً قائماً وثلثة
منها لليقين احدها علمت نحو علمت زيداً كريماً وثانيها رايت نحو رايت زيداً قائماً
وثالثها وجدت نحو وجدت زيداً فاضلاً وواحد منها للشك واليقين وهو زعمت نحو
زعمت زيداً كريماً ومن خصائصها ان لا يجوز الاختصار علي احد مفعوليها
فلا يقال علمت زيداً بلا ذكر المفعول الثاني ومنها ان يجوز الالغاء اذا وقعت
متوسطة نحو زيد علمت منطلق ويجب الالغاء اذا وقعت متاخرة نحو زيد منطلق
علمت واما القياسية منها فسبعة عوامل احدها الفعل علي الاطلاق سواء
كان لازماً او متعدياً لان الفعل علي ضربين لازم ومتعد وكل واحد منهما يرفع اسماً
واحداً كان فاعله نحو شرف زيد وضرب زيد عمرواً والمتعدي علي ثلثة اقسام متعد الي مفعول

به

نحو ضربت زيداً ومتعد الى مفعولين وثانيهما عين الاول نحو حسبت زيداً فاضلاً
او غير الاول نحو اعطيت زيداً درهماً ومتعد الى ثلثة مفاعيل نحو اعلمت زيداً عمرواً
فاضلاً وثانيها **المصدر** وهو اسم لحدث اشتق منه الفعل وهو يعمل عمل فعله
نحو عجبت من ضرب زيد عمرو وقد يضاف المصدر الى الفاعل ويترك المفعول
منصوباً على حاله نحو عجبت من دق القصار الثوب وقد يضاف المصدر
الى المفعول ويترك الفاعل مرفوعاً على حاله نحو عجبت من ضرب اللص الجلاد
وثالثها **اسم الفاعل** وهو كل اسم اشتق من فعل لذات من فعل وهو
يعمل عمل فعله اذا اريد به الحال او الاستقبال بشرط الاعتماد على المبتدا نحو
زيد ضارب غلامه عمرواً الآن او غداً كما تقول زيد يضرب غلامه عمرواً او ذي الحال
نحو رايت زيداً راكباً فرسه او الموصوف نحو مررت برجل راكب فرسه
او حرف الاستفهام نحو اقائم اخوك او حرف النفي نحو ما قائم اخوك لانه
حينئذ يتقوى بذلك واما اذا اريد به الماضي فلا يعمل عمل فعله فلا يقال زيد ضارب
غلامه عمرواً امس ورابعها **اسم المفعول** وهو كل اسم اشتق من فعل
لذات من وقع عليه الفعل وهو يعمل عمل فعله اذا اريد به الحال او الاستقبال
بشرط الاعتماد على المبتداء نحو زيد مكرم اصحابه كما تقول زيد يكرم اصحابه
او ذي الحال نحو رايت زيداً مضروباً غلامه او الموصوف نحو مررت برجل

مضروب

٨

مضروب غلامه او حرف الاستفهام نحو أمضروب غلامك او حرف
النفي نحو ما مضروب غلامك لانه حينئذ يتقوى بذلك ايضاً واما اذا
اريد به الماضي فلا يعمل عمل فعله فلا يقال زيد مكرم اصحابه امس وخامسها
الصفة المشبهة وهي ما لا يجري على فعله وهي تعمل عمل الفعل اللازم
نحو زيد كريم اباؤه كما تقول زيد يكرم اباؤه وزيد شريف حسبه كما تقول زيد شرف حسبه
وهي مشبهة باسم الفاعل من حيث انها تثنى وتجمع وسادسها **المضاف** وهو كل اسم
اضيف الى اسم آخر فالاول يجر الثاني ويسمى الجار مضافاً والمجرور مضافاً اليه
والاضافة تكون بمعنى اللام نحو غلام زيد او بمعنى من نحو خاتم فضة او بمعنى
في نحو ضرب اليوم وسابعها **الاسم التام** وهو كل اسم تم فاستغنى عن الاضافة
وتمامه اما بالتنوين نحو ما في السماء قدر راحة سحاباً او بنون التثنية نحو عندي
منوان سمناً وقفيزان براً او بنون الجمع نحو عندي عشرون درهماً او بالاضافة
نحو عندي ملاء الاناء عسلاً ويسمى المنصوب تمييزاً وهو ما يرفع الابهام عن المفرد
كما تقدم او عن الجملة نحو طاب زيد نفساً **والمعنوية** منها عددان احدهما
العامل في المبتدا والخبر وهو تعرية الاسم عن العوامل اللفظية نحو
زيد منطلق وثانيهما **العامل** في الفعل المضارع وهو وقوعه موقع
الاسم نحو زيد يضرب كما تقول زيد ضارب والله تعالى اعلم بالصواب

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الحمد لله ذي الطول والانعام الذي اكرمنا بالفهم والافهام والذهن
والالهام والصلوة على رسوله محمد وآله واصحابه الكرام ابدا في الدهور والاعوام
والساعات والايام والضياء والظلام والسرمد والدوام قال الشيخ
الامام ابو الحسن علي ابن محمد ابن ابراهيم الضريري التهنوني
رحمة الله عليه وطيب مضجعه اعلم ان الكلام العرب ينقسم على
ثلثة اقسام اسم وفعل وحرف جاء لمعنى فالاسم نحو زيد وفرس
وحجر ونحوه والفعل نحو قام يقوم وقعد يقعد ونحوه والحرف نحو من وعن
وهل وبل ونحوه وعلامة الاسم التنوين والجر والاضافة ودخول
الالف واللام وعلامة الفعل ما يحتمل طرفي الزمان او احدهما وعلامة الحرف
خلوه عن علامة الفعل والاسم فصل الاعراب على اربعة اوجه رفع
ونصب وجر وجزم فالرفع نحو جاءني زيد ونحوه وعلامة الرفع فيه ضمة الدال
قال النبي عليه السلام محمد رسول الله والنصب نحو رايت زيدا وعلامة النصب فيه فتحة الدال
قال الله تعالى ولقد ارسلنا نوحا والجر نحو مررت بزيد ونحوه وعلامة الجر فيه كسرة

الدال

الدال قال الله تعالى فاتوا بسورة والجزم نحو لم يفعل ونحوه وعلامة
الجزم فيه سكون اللام قال الله تعالى لم يجعل له عوجا فصل البناء ايضا على
اربعة اوجه ضم وفتح وكسر ووقف فالضم نحو حيث وقبل وبعد في الغاية ومنذ
والفتح نحو ضرب وكيف واين والكسر نحو هؤلاء وامس والوقف نحو هل وبل
ومن وعن والفرق بين الاعراب والبناء ان الاعراب يتغير آخره بدخول العوامل
والبناء ما لا يتغير آخره بدخول العوامل فصل الرفع والنصب يدخلان على
الاسماء والافعال جميعا والخفض يختص بالاسماء دون الافعال والجزم يختص
بالافعال دون الاسماء فليس في الاسماء جزم ولا في الافعال خفض
نحو قل اللهم فصل وليس يعرب من الكلام كله الا الاسم المتمكن والفعل المضارع
فالاسم المتمكن نحو زيد وفرس وحجر وما اشبه ذلك والفعل المضارع نحو يضرب
ويكتب وما اشبهها وساير الكلام كله مبني على الفتح لا يتغير آخره بدخول العوامل عليه نحو
ضرب واين وكيف ومن وعن والى ونحن وحيث ومذ ومنذ وهؤلاء وامس
وهل وبل وقد ولكن وما اشبهه فصل الاعراب يلزم آخر الكلمة
دون اولها واوسطها فالاسم ينون والفعل لا ينون والاسم يصغر
والفعل لا يصغر الاسم يضاف ويضاف اليه والفعل لا يضاف ولا يضاف اليه
الاسم يدخله الالف واللام للمعرفة والفعل لا يدخله الالف واللام ويدخله

ايضا يا ر النسبة الاسم يثني ويجمع والفعل لا يثني ولا يجمع الاسم يجر والفعل
لا يجر والفعل يجزم والاسم لا يجزم الاسم يرخم والفعل لا يرخم الاسم ينصرف
والفعل لا ينصرف الاسم يعبر عن شخص والفعل لا يعبر عن شخص الاسم
ينادي والفعل لا ينادي ليكون فرقا بين اعراب الاسم وبين اعراب
الفعل وبين ما ينصرف وبين ما لا ينصرف **فصل** واذا ثنيت
الاسم المرفوع زدت في آخره الفا ونونا كقولك جاءني الزيدان والهندان
وعلامة الرفع فيه الالف ونون بدل من التنوين في الوحدان قال الله
تعالي وقال رجلان واذا ثنيت الاسم المنصوب او المجرور زدت في آخره
ياء ونونا وفتحت ما قبل الياء كقولك رايت الزيدين ومررت بالزيدين و
علامة النصب والجر فيهما الياء قال الله تعالي في النصب فكان ابواه
مؤمنين وقال الله تعالي في الخفض كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين
فصل واذا جمعت الاسم المرفوع زدت في آخره واوا ونونا وضممت
ما قبل الواو كقولك جاءني الزيدون قال الله تعالي لا يتخذ المومنون الكافرين
اولياء من دون المومنين واذا جمعت الاسم المنصوب او المجرور زدت
آخره ياء ونونا وكسرت ما قبل الياء كقولك رايت الزيدين ومررت بالزيدين
وعلامة النصب والجر فيهما الياء قال الله تعالي في النصب ان المسلمين و

والمسلمات

والمسلمات وقال الله عز وجل في الجر وكان بالمومنين رحيما و
اذا جمعت الاسم المونث زدت في آخره الفا وتاء وهذه التاء في الرفع
مرفوعة وفي النصب والخفض مجرورة نحو جاءني مسلمات ورايت
مسلمات ومررت بمسلمات **فصل** نون التثنية مكسورة ابدا ونون
جمع السلامة مفتوحة ابدا وهما تسقطان عند الاضافة كقولك غلاماك
وصالحوك وكان في الاصل غلامان وصالحون فسقطت النون بالاضافة
وقال الله تعالي في التثنية بل يداه مبسوطتان فسقطت النون بسبب
الاضافة وقال الله تعالي في الجمع انا كاشفوا العذاب فسقطت النون
للاضافة وكذلك التنوين ايضا تسقط عند الاضافة ومع الالف
واللام كقولك غلام الملك والغلام قال الله تعالي في الاضافة وخلق سبع سموات
وفي الالف واللام رب اجعل هذا البلد آمنا **فصل** اعلم ان الجمع
جمعان جمع السلامة وجمع التكسير فاما جمع السلامة فهو ما يسلم فيه لفظ الواحد
وهو يجمع علي هجائين مرة علي الواو والنون ومرة علي الياء والنون كقولك
الزيدون والزيدين وهذا جمع لمن يعقل وهو يختص بالذكور قال الله تعالي
ان الارض يرثها عبادي الصالحون وقال عز وجل والصالحين من
عبادكم وامائكم واما جمع التكسير فهو ما تكسر فيه لفظ الواحد كقولك رجل

ورجالٌ وفرس وافراس وحجر واحجارٌ وسلطان وسلاطين وشيطان
وشياطين قال الله تعالى واتبعوا ما تتلو الشياطين فرفع الشياطين لانه فاعلٌ
وعلامة الرفع فيه ضمة النون فصل وستة اسماءٌ معتلةٌ مضافةٌ
الى غير ياء المتكلم رفعها بالواو ونصبها بالالف وخفضها بالياء وهي ابو
واخوك وحموك وهنوك وفوك وذو مالٍ تقول في الرفع هذا ابوك
وعلامة الرفع فيه الواو قال الله تعالى قال ابوهم وفي النصب رايت اباك
وعلامة النصب فيه الالف قال الله تعالى ان ابانا لفي ضلالٍ مبينٍ وفي
الخفض مررت بابيك وعلامة الخفض فيه الياء قال الله تعالى فلما رجعوا الى
ابيهم وكذلك اخواتها فصل وخمسة امثلةٍ من الافعال المستقبلة
رفعها بثبوت النون ونصبها وجزمها بسقوط النون وهي يفعلان ويفعلون
وتفعلان وتفعلون وتفعلين تقول في الرفع هما يفعلان وعلامة الرفع
فيه ثبوت النون قال الله تعالى وهم يحملون اوزارهم وفي النصب لن يفعلا
ويفعلوا وفي الجزم لم يفعلا ولم يفعلوا وعلامة النصب والجزم فيهما سقوط
النون قال الله تعالى فان لم تفعلوا ولن تفعلوا سقطت النون من لم تفعلوا و
لن تفعلوا لاجل الجزم والنصب وكذلك اخواتها فصل وكل فعل مستقبل
في آخره واوٌ وياءٌ نحو يدعو ويرمي فرفعه بسكون آخره ونصبه بفتح آخره

وجزمه بسقوط آخره

وجزمه بسقوط آخره تقول في الرفع هو يدعو ويرمي وعلامة الرفع فيه سكون
آخره قال الله تعالى والله يدعو الى دار السلام وفي النصب لن يدعو ولن
يرمي وعلامة النصب فيه فتحة آخره قال الله تعالى لن ندعو من دونه الها لقد
قلنا وفي الجزم لم يدع ولم يرم وعلامة الجزم فيه سقوط آخره قال الله تعالى كان
لم يدعنا الى ضرٍ مسه وكان في الاصل يدعونا فسقطت الواو لاجل الجزم
وكذلك اخواتها فصل وكل فعل مستقبلٍ في آخره الفٌ مقصورة
نحو يرضى ويخشى فرفعه ونصبه بسكون آخره وجزمه بسقوط آخره تقول في
الرفع هو يرضى ويخشى وعلامة الرفع فيه سكون آخره قال الله تعالى ولا يرضى
لعباده الكفر وفي النصب لن يرضى ولن يخشى وعلامة النصب فيه
سكون آخره قال الله تعالى ولن ترضى عنك اليهودُ ولا النصارى وفي الجزم
لم يرض ولم يخش وعلامة الجزم فيه سقوط آخره فصل وكل اسم في آخره
ياءٌ اذا انفتح ما قبل الياء لم يحتمل الحركات كلها نحو هذا موليٌّ ورايت موليٌّ ومررت
بموليٌّ قال الله تعالى يوم لا يغني مولي عن مولي شيئًا واذا انكسر ما قبل الياء لم
يحتمل من الحركات الا الفتحة كقولك هذا قاضٍ ورايت قاضيًا ومررت
بقاضٍ قال الله تعالى فاقض ما انت قاضٍ وقال في الخفض وما انت
بهادي العمي وقال الله تعالى في النصب واني خفت الموالي من ورائي

واذا اسكن ما قبل الياء احتمل الحركات كلها كقولك هذا ظبيٌ ورايت
ظبيًا ومررت بظبيٍ قال الله تعالى في الرفع حتى يبلغ الهدي محله قال الله
تعالى في النصب هديًا بالغ الكعبة وقال الله تعالى في الخفض فما استيسر من
الهدي باب المبتداء والخبر اعلم ان المبتداء والخبر مرفوعان ابدًا كقولك
زيد قايم ورفعت زيدًا لانه مبتداء ورفعت قايمًا لانه خبر مبتداء قال الله تعالى
الله لطيفٌ بعباده ثم اعلم ان خبر المبتداء يكون في احد اربعة اشياءَ
في اسمٍ او فعلٍ او ظرفٍ او جملةٍ فيها ذكر المبتداء الاول اما الاسم فكقولك
زيد قايمٌ رفعت زيدًا لانه مبتداء ورفعت قايمًا لانه خبره فزيد مبتداء وقايم خبر في الاسم
قال الله تعالى محمد رسول الله واما الفعل فكقولك زيد قام وزيد يقوم
رفعت زيد لانه مبتداء وخبره في الفعل قال الله تعالى والله يدعو الى دار السلام
واما الظرف فكقولك زيد في الدار وزيد عندك رفعت زيد لانه مبتداء
وخبره في الظرف قال الله تعالى والله عنده حسن المآب واما الجملة
فكقولك زيد ابوه قائم فزيد مبتداء وابوه مبتداء ثاني وقائم خبر مبتداء ثاني فالمبتداء
ثاني وخبره خبر المبتداء الاول قال الله تعالى اولئك هم المفلحون فاذا
كان خبر المبتداء اسمًا فهو مرفوعٌ ابدًا وانْ كان فعلًا او ظرفًا او جملة فهو
على ما يستحقه من الاعراب ويجوز تقديم خبر المبتداء عليه تقول قائمٌ

زيد

زيد باب الفاعل والمفعول به اعلم انّ الفاعل مرفوعٌ ابدًا والمفعول به
منصوبٌ ابدًا كقولك ضرب زيد عمرو رفعت زيدًا لانه فاعل ونصبت عمروا
لانه مفعول به قال الله تعالى وقتل داود جالوت ويجوز انْ يكون المفعول به
مقدمًا على الفاعل قال الله تعالى واذ ابتلى ابراهيم ربه بكلماتٍ نصبت ابراهيم
لانه مفعول به مقدمًا على الفاعل ورفعت ربه لانه فاعل باب
المفعول ما لم يسم فاعله اعلم انك اذا ذكرت مفعولًا ولم تسم فاعله رفعته
كقولك ضُرب زيد رفعت زيدًا لانه مفعول ما لم يسم فاعله قال الله تعالى ولما
ضرب ابن مريم مثلًا واذا ذكرت مفعولين ولم تسم فاعلهما رفعت الاول
ونصبت الثاني كقولك اعطي زيد درهمًا رفعت زيد لانه مفعول ما لم يسم
فاعله ونصبت درهمًا لانه مفعول الثاني قال الله تعالى وخلق الانسان ضعيفا
رفعت الانسان لانه مفعول ما لم يسم فاعله ونصبت ضعيفا لانه مفعول ثاني
باب الاضافة اعلم انّ الاضافة تقع بين الاسمين فاذا اضفت
اسمًا الى اسمٍ آخر اجريت الاول على ما يستحقه من الاعراب وخفضت
ثاني بالاضافة اليه كقولك جاءني غلام زيد رفعت غلامًا لانه فاعل وخفضت
زيدا لانه مضاف اليه وكذلك رايت غلام زيد نصبت غلامًا لانه مفعول به و
خفضت زيدا لانه مضاف اليه ومررت بغلام زيد قال الله تعالى مالك يوم الدين

باب الافعال التي ترفع الاسماء وتنصب الاخبار وهي سبعة عشر فعلاً نحو
كان وصار وظلّ وبات واصبح وامسي واضحي ومادام ومازال ومابرح
ومانفك ومافتي وطفق وغدا وراح وليس ولايكون فهذه الافعال وما اشتق
منها نحو يكون ويصير ويظل ويبيت ويدوم وينفك ترفع الاسماء وتنصب الاخبار
كقولك كان زيد قايماً رفعت زيداً لانه اسم كان ونصبت قايماً لانه خبر كان وكذلك اخواتها

قال الله تعالي وكان الله غفوراً رحيماً باب الحروف التي تنصب الاسماء وترفع
الاخبار وهي ستة احرف انّ وانّ وكانّ ولكنّ وليت ولعلّ فهذه الحروف
تنصب الاسماء وترفع الاخبار كقولك انّ زيداً قايمٌ نصبت زيداً لانه اسم
انّ ورفعت قايم لانه خبر انّ وكذلك اخواتها قال الله تعالي انّ الله غفور رحيم
وان الفضل بيد الله ومارميت اذ رميت ولكنّ الله رمي لعل الله يحدث بعد
ذالك امرا ياليت بيني وبينك بعد المشرقين باب الحروف التي تخفض
الاسماء وترفع الاخبار وهي من وعن وفي والي وعلي وحتي ومنذ وسوي
وحتي وعند ورب وواو رب وواو القسم وباوه وتاوه والكاف واللام والبا
والباو الزايده ومذ ومنذ وحاشا وخلا وعدا فهذه الحروف تخفض الاسماء وترفع
الاخبار اذا كانت لها اخبار كقولك علي زيد درهم خفضت زيداً لانه اسم علي
ورفعت درهماً لانه خبر علي وان ثبتت قلت انه مبتدا في التقدير وان ثبتت

قلت

قلت انه خير الصفو قال الله تعالي وعلي الله قصد السبيل باب الحروف تقع ما بعدها من الاسماء
مبتداء وهي انما وانما وكانما ولكنما وليتما ولعلما ومتي وبينما وبينما واذما واذلما ولولا وحبذا
ونعم وبئس وهل وبل وكيف وحيثما وحيث واين واني وان وان ولن ولكن
الخفيفة فهذه الحروف يقع ما بعدها من الاسماء مبتداء به كقولك انما زيد قايم رفعت
زيداً لانه مبتداء به ورفعت قايم لانه خبره قال الله تعالي انما الله اله واحد وكذالك اخواتها

باب الافعال اعلم انّ الافعال علي اربعة اوجه فعل ماضٍ وهو مبنيّ
علي الفتح كقولك ضرب ونصر وفتحت ضرب ونصر لانهما ماضيان قال الله تعالي
وضرب لنا مثلاً ونسي خلقه وفعل مستقبل وهو مرفوع مالم يدخل عليه حرفٌ فعلان م
من حروف الجزم فيجزمه او حرفٌ من حروف نصب فينصبه كقولك يضرب
رفعت يضرب لانه فعل مستقبل قال الله تعالي ويضرب الله الامثال
والامر والنهي وهما مجزومان ابداً كقولك اضرب ولاتضرب جزمت اضرب
لانه امرٌ وجزمت لاتضرب لانه نهيٌ قال الله تعالي فاضرب ولاتحنث فصل
في تقديم الفعل وتاخيره واذا تقدم الفعل علي الاسم وحدّ ولم يثنّ ولم يجمع
كقولك قام اخوك ثم قعدا وحدتّ قام لانه فعل مقدمٌ علي الاسم وثنيت قعدا
لانه فعل موخرٌ عن الاسم واذا تاخر الفعل عن الاسم ثني للمثني وجمع للجمع
كقولك جاءكم فدخلوا وحدتّ جاء لانه فعل مقدم علي الاسم وجمعت فدخلوا

لانه فعل موخر عن الاسم قال الله تعالي وجاء اخوة يوسف فدخلوا عليه
باب في المصدر اعلم ان المصدر منصوب ابدًا كقولك ضربت ضربًا نصبت
ضربًا علي المصدر قال الله تعالي فضرب الرقاب وكذالك الحال منصوب ابدًا كقولك
جاءني زيد راكبًا نصبت راكبًا علي الحال قال الله تعالي يدخلون في دين الله افواجا
قال الله تعالي وهذا بعلي شيخا ويجوز ان يكون النصب علي القطع لانه
قطع عنه الالف واللام فنصب باب الحروف التي تجزم الافعال المستقبلة
وهي ثمانية احرف لم ولما والم والما واولم واولما ولام الامر الغائب ولا النهي
فهذه الحروف تجزم الافعال المستقبلة كقولك لم يَفعَلْ جزمت يفعل
بلم قال الله تعالي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد وكذالك حروف الشرط
ايضًا وهي ثمانية عشر حرفًا اِنْ واَيْنَ ومَنْ ومهما واَنّي واَيْنَ واينما ومتي ومتيما
وكيف وكيفما وحيث وحيثما واَيٌّ وايّما واَمّا واذ واذاما فهذه الحروف تجزم
الفعل المستقبلة وجوابها اذا كان بغير الفاء قال الله تعالي اِنْ تقرضوا الله
قرضا حسنا يضاعفه لكم وعلامة الجزم فيه سقوط النون واذا دخلت الفاء في
جوابها رفعته كقولك اِنْ تكرمني فاكرمك رفعت فاكرمك لانه جواب
الشرط بالفاء قال الله تعالي ومن عاد فينتقم الله منه وكذالك اخواتها باب
الحروف التي تنصب الافعال المستقبلة وهي احد عشر حرفًا اَنْ ولَنْ

وكي

وكَيْ واِذَنْ وحتي وكيلا وكيما ولام كي ولام الجحد وواو الصرف فهذه الحروف
تنصب الافعال المستقبلة كقولك احب ان تفعلَ كذا نصبت
تفعل بان قال الله تعالي افتطمعون اَنْ يؤمنوا لكم وعلامة النصب
فيه سقوط النون وكذالك اخواتها باب الجوابات اعلم ان جواب
الامر والنهي والدعاء والاستفهام والجحد والتمني والعرض يكون بالفاء
منصوبًا وبغير الفاء مجزومًا تقول في الامر بالفاء نحو زرني فاكرمك نصبت
فاكرمك لانه جواب الامر بالفاء قال الله تعالي وقل اعملوا فسيري الله عملكم
وفي النهي بالفاء لا تضربني فاشتمك نصبت فاشتمك لانه جواب النهي
بالفاء قال الله تعالي لا تفتروا علي الله كذبًا فيسحتكم بعذاب وفي الدعاء
بالفاء ابقاك الله تعالي فانتفع بك نصبت فانتفع بك لانه جواب
الدعاء بالفاء قال الله تعالي ربنا اطمس علي اموالهم واشدد علي قلوبهم
فلا يومنوا وعلامة النصب فيه سقوط النون وفي الاستفهام بالفاء هل
عندكم ماء فاشربه نصبت فاشربه لانه جواب الاستفهام بالفاء قال الله
تعالي هل عندكم من علمٍ فتخرجوه لنا نصبت فتخرجوه لنا لانه جواب
الاستفهام بالفاء وفي الجحد ما انت بعالمٍ فنتعلم منك نصبت فنتعلم لانه
جواب الجحد بالفاء قال الله تعالي ما عليك من حسابهم من شيءٍ

وما من حسابك عليهم من شيء فتطردهم وفي التمني ليتك عندنا
فنفرح بك نصبت فنفرح لانه جواب التمني بالفاء قال الله تعالى
يا ليتني كنت معهم فافوز فوزا عظيما وفي العرض الا تنزل بنا
فتصيب خيرا نصبت فتصيب لانه جواب العرض بالفاء قال
الله تعالى فان استطعت ان تبتغي نفقا في الارض او سلما في السماء فتاتيهم
باية فان اسقطت الفاء من هذه الجوابات جزمتها كلها الا الجحد
فان جوابه بالفاء نصب وبغير الفاء رفع كقولك ما انت بعالم فتعلم
منك كقولك ذرني اكرمك جزمت اكرمك لانه جواب الامر بغير الفاء
رفعت نتعلم منك لانه جواب الجحد بغير الفاء قال الله تعالى قل تعالوا
اتل ما حرم ربكم عليكم وعلامة الجزم فيه سقوط الواو وكذلك اخواتها

باب ما يتبع الاسم في اعرابه واعلم ان جميع ما يتبع الاسماء في الاعراب اربعة اشياء
وهي النعت والتوكيد والعطف والبدل فان كان الاسم الاول رفعا
فهذه رفع وان كان الاسم نصبا فهذه نصب وان كان الاسم خفضا
فهذه خفض واما النعت فكقولك جاءني زيد العاقل ورايت زيدا
العاقل ومررت بزيد العاقل قال الله تعالى اهدنا الصراط المستقيم
ولا تنعت المعرفة الا بالمعرفة ولا تنعت النكرة الا بالنكرة كقولك

في المعرفة

في المعرفة جاءني زيد العاقل وتقول في النكرة هذا رجل عاقل
قال الله تعالى والموعظة الحسنة واما التوكيد فكقولك جاءني زيد
نفسه وعينه رفعت نفسه وعينه لانه توكيد لزيد وكذلك رايت زيدا نفسه
وعينه ومررت بزيد نفسه وعينه وحروف التوكيد اربعة وهي النفس
والعين وكل واجمع كقولك جاءني زيد نفسه وعينه وجاء القوم انفسهم
واعينهم وكلهم واجمعون رفعت انفسهم واعينهم وكلهم واجمعون
لانه تاكيد للقوم قال الله تعالى فسجد الملائكة كلهم اجمعون واما العطف
فكقولك جاءني زيد وعمرو رفعت عمرو الانه عطف على زيد وكذلك رايت زيدا وعمرا
ومررت بزيد وعمرو وحروف العطف احد عشر حرفا وهي الواو والفاء وثم
واو وام واما ولا وبل ولكن الخفيفة وحتى وليس فهذه الحروف تعطف
ما بعدها على ما قبلها فيتبع في اعرابه فاما الواو فكقولك جاءني زيد وعمرو قال
الله تعالى وجاء ربك والملك صفا صفا رفعت الملك على العطف واما
البدل فكقولك جاءني زيد اخوك رفعت اخوك لانه بدل عن زيد
وكذلك رايت زيدا اخاك ومررت بزيد اخيك قال الله تعالى اهدنا الصراط
المستقيم صراط الذين نصبت صراط الثاني لانه بدل عن الصراط الاول
والفرق بين النعت والبدل ان النعت لا يقوم مقام الاسم والبدل يقوم مقامه

باب المعرفة والنكرة المعرفة ما وضع لشيئ بعينه اعلم ان المعرفة علي خمسة
انواع اسماء الاعلام نحو زيد وعمرو وما دخلته الالف واللام نحو الرجل والغلام
واسماء الضماير نحو انا ونحن وانت واسماء الاشارة نحو هذا وذاك وذالك
وما اضيف الي احد هذه الاربعة نحو دار زيد وثوب الرجل وفرس هذا وغلامك
واما النكرة فهي ما تقع علي الامة كلها فيها سواء نحو رجل وامراة وما اشبهها

باب المعرفة المذكر والمؤنث اعلم ان للمؤنث ثلاث علامات وهي
الالف الممدودة ان كانت رابعة او خامسة نحو الحمراء والصفراء والالف
المقصورة نحو الحبلي والذكري والبشري والتاء التي تصير في الوقف
هاء نحو الرحمة والبركة وكل اسم تكون فيه احدي هذه العلامات فهو مؤنث
لفظي كقولك اعجبتني الحمراء والصفراء ونفعتني الذكري والبشري و
نزلت الرحمة والبركة والاعضاء المزدوجة نحو اليدين والرجلين
والعينين والاذنين والخدين والفخذين والحاجبين والمجوع كلها مؤ
نثات الا جمع السلامة فهو مذكر وما خلا عن هذه العلامات فهو مذكر الا الاسماء
المعدودة تحفظ ولا يقاس عليه نحو السماء والارض والشمس
والقدر والنار والدار والنعل والنخل والحرب والقوس والحديد
والريح والدلو والدرع والعقرب والخمر والاصبع والعين والنعب

والحال

والحال والبير والعنكبوت والضبع وما اشبهها وكل شيئ لا روح فيه ان
شئت ذكرته وانثته

باب المنادي وهو علي ثلثة اوجه مفرد معرفة
ومضاف ونكرة موصوفة فالمفرد المعرفة رفع بلا تنوين كقولك يا زيد
رفعت زيدا بلا تنوين لانه منادي مفرد قال الله تعالي يا نوح اهبط
واذا اردت بالنكرة واحدا بعينه رفعته كقولك يا رجل قال الله تعالي
يا جبال اوبي معه وحروف النداء خمسة يا وايا وهيا واي والهمزة
المفتوحة وكل اسم فيه الالف واللام نحو الرجل فانه ينادي بيا
ايها ويا ايتها كقولك يا ايها الرجل ويا ايتها المراة قال الله تعالي
يا ايها الناس ويا ايها الرسل الا قولهم يا الله لانه لا يجوز ان يقال يا ايها الله
ويا ايتها الله لان الهاء للتنبيه والله تعالي منزه عن التنبيه قال الله تعالي
يا ايها الانسان وقال عز وجل يا ايها المؤمنون والمنادي المضاف
فهو منصوب بلا تنوين كقولك يا عبد الله نصبت عبد الله لانه منادي
مضاف قال الله تعالي يا اهل الكتاب وكذالك النكرة الموصوفة منصوبة
ابدا الا انك تنونها كقولك يا رجلا صالحا نصبت رجلا مع التنوين لانه
نكرة موصوفة ونصبت صالحا لانه نعت له قال الله تعالي يا حسرة علي العباد
فاذا نعت المفرد المعرفة فلك في نعته الرفع والنصب كقولك يا زيد العاقل بالرفع

وان شئت قلت يا زيد العاقلَ بالنصب الا ان تنعته بمضافٍ فاذا نعته
بمضاف فلك في نعته النصب لا غير كقولك يا زيد صاحب الفرس واذا
نعت المضاف او النكرة الموصوفة نصبتهما لا غير كقولك يا عبد الله العاقلَ و
يا رجلاً صالحاً نصبت العاقل لانه نعت المضاف ونصبت صالحاً لانه نعت النكرة ويجوز
حذف حروف النداء من المعرفة والمضاف كقولك يا زيد اقبل قال الله تعالى يوسف
اعرض عنه باب الترخيم اعلم ان الترخيم يقع في اخر كل اسم منادى مفرد اذا كان
علماً مزيدا على ثلثة احرف فاذا رخمت اسما حذفت آخره وتركت ما قبل المحذوف
على حاله كقولك في جعفرٍ يا جعفَ وفي حارثٍ يا حارِ وفي محمدٍ يا محمَّ وفي مالكٍ يا مالِ
وفي منصورٍ يا منصُ قال الله تعالى ونادوا يا مالك وفي بعض القراءة يا مالِ
وان شئت ضممت آخر الاسم بعد الترخيم كقولك في جعفرٍ يا جعفُ وفي حارثٍ
يا حارُ واذا كان قبل آخر الاسم الفٌ ساكنة قبلها فتحة او واو ساكنة قبلها ضمة
او ياءٌ ساكنة قبلها كسرة حذفتها مع آخر الاسم وتركت ما قبل المحذوف على
الحركة كقولك في عباسٍ يا عبَّ وفي منصورٍ يا منصُ وعنتريس يا عنترِ
وان كان الاسم على اربعة احرفٍ ثالثها الف او واو او ياء لا تحذفه كما تقول
في سعيدٍ يا سعي واذا كان الاسم على ثلثة احرفٍ اوسطها ساكن نحو زيد وهند
وعمرو وبكر ورعد فانه لا يرخم الا اذا كان في آخره تاء التأنيث فانه يرخم

كقولك

كقولك في ثبة يا ثبَ وفي عزة يا عزَ باب الندبة واذا ندبت اسما
زدت في آخره الفاً كقولك يا زيداه رحمك الله وان وقفت عليه زدت بعد
الالف هاءً فقلت يا زيداه وان شئت قلت وازيداه باب نعم وبئس
وهما يرفعان من الاسماء ما فيه الالف واللام او ما اضيف الى ما فيه الالف واللام
وتنصبان ما سقطت منه الالف واللام وترفعان الخبر في كل حالٍ كقولك
نعم الرجل زيد رفعت الرجل لانه اسم نعم بالالف واللام ورفعت زيدا لانه خبر نعم
وكذلك نعم غلام الرجل زيد وكذلك بئس نحو بئس الرجل عمرو ورفعت الرجل
لانه اسم بئس ورفعت عمروا لانه خبر بئس قال الله تعالى نعم المولى ونعم النصير
وقال عز وجل نعم اجر العاملين وتقول في النكرة نعم رجلاً زيد نصبت رجلاً لانه اسم نعم
وقد سقطت منه الالف واللام ورفعت زيدا لانه خبر نعم وكذلك يجري حبذا مجرى نعم
وساء مجرى بئس كقولك حبذا الرجل زيد رفعت الرجل لانه اسم حبذا وفي النصب حبذا رجلاً زيد
نصبت رجلاً لانه اسم حبذا وقد سقطت عنه الالف واللام ورفعت زيدا لانه خبر حبذا
قال الله تعالى ساء مثل القوم الذين كذبوا بآياتنا باب ما النافية وهي ترفع
الاسم وتنصب الخبر كقولك ما زيد قائماً رفعت زيدا لانه اسم ما النافية ونصبت قائما
لانه خبر ما النافية قال الله تعالى ما هذا بشرا وان قدمت الخبر على الاسم او ادخلت عليه
الا رفعته كقولك ما قائم زيد وما زيد الا قائم قال الله تعالى وما محمد الا رسول

وان شئت ادخلت الباء في خبرها وخفضته كقولك ما زيد بقائم قال الله
تعالى وما الله بغافل عما تعملون وهذه لغة اهل الحجاز وبنو تميم يرفعون الخبر
على كل حال يقولون ما زيدٌ قائمٌ الا ان القرآن نزل بلغة اهل الحجاز باب
النفي بلا اذا نفيت الاسم النكرة بلا نصبته بلا تنوين كقولك لا رجلَ في الدار نصبت
الرجل بلا تنوين على النفي والتبرئة قال الله تعالى لا ريب فيه فان كررت لا بين
الاسمين فانت فيه بالخيار ان شئت نصبتهما بلا تنوين كقولك لا حولَ ولا قوةَ قال
الله تعالى فلا رفث ولا فسوق ولا جدال في الحج وان شئت رفعتهما بالتنوين فقلت
لا حولٌ ولا قوةٌ قال الله تعالى لا بيع فيه ولا خلة وان شئت رفعت الاول بالتنوين
ونصبت الآخر بلا تنوين فقلت لا حولٌ ولا قوةَ قال الله تعالى لا بيع فيه ولا خلالَ
وان شئت نصبت الاول بلا تنوين ورفعت الآخر بالتنوين فقلت لا حولَ ولا قوةٌ
وان فصلت بين لا وبين الاسم المنفي بشيء رفعته لا غير وكررت لا كقولك لا في
الدار رجلٌ ولا فيها امرأة قال الله تعالى لا فيها غولٌ ولا هم عنها ينزفون باب
كم وهي على وجهين احدهما ان يكون استفهاما والآخر ان يكون خبرا فاذا كان استفهاما
نصبت الاسم به على التفسير كقولك كم درهما مالك نصبت درهما على التفسير وان شئت
حذفت المنصوب فتقول كم مالك وان كان خبرية خفضت الاسم به على الاضافة
كقولك كم رجلٍ لقيته خفضت الرجل بالاضافة وان شئت نصبت الاسم به

في الخبر

في الخبر كما نصبت الاسم به في الاستفهام فقلت كم رجلاً لقيته وان شئت ادخلت
فيهما من فقلت كم من رجل لقيته قال الله تعالى وكم من قرية اهلكناها وان شئت
فصلت بين كم وبين الاسم بشيء نصبته لا غير كقولك كم في الدار رجلاً لقيته وكاين مثله
ومن لازمة له كما تقول وكاين من رجلاً لقيته قال الله تعالى وكاين من قرية عتت
عن امر ربها باب مذ ومنذ وهما يرفعان ما مضى من الوقت وتخفضان ما انت
فيه كقولك ما رأيته مذ يوم الجمعة بالرفع وما رأيته منذ هذا اليوم بالخفض وكذلك غير الا
ان مذ في الرفع اكثر ومنذ في الخفض اكثر باب حروف القسم وهي الباء
والواو والتاء فهذه الحروف تخفض المقسم به كقولك بالله لافعلن كذا خفضت
اسم الله بباء القسم وكذلك والله وتالله قال الله تعالى تالله لاكيدن اصنامكم اما
الباء فانها تدخل على مقسم به ظاهراً كان او مكنياً كقولك بالله لافعلن كذا او بك لافعلن كذا
واما الواو فانها لا تدخل الا على الظاهر دون المكني كقولك والله لافعلن كذا و
لا يجوز ان يقال وك لافعلن كذا قال الله تعالى والشمس وضحيها واما
التاء فانها لا تدخل الا على اسم الله تعالى خاصة كقولك تالله لافعلن كذا
ولا يجوز ان يقال تالرحمن وتالرحيم واذا حذفت حرف القسم نصبت المقسم به
كقولك الله لافعلن كذا ويجوز الكسر ايضا نحو الله لافعلن كذا باب
ايجاب القسم باحد اربعة اشياء باللام وان ولا وما فاما باللام وان

فني الاثبات دون النفي كقولك والله لافعلن كذا او والله ان زيداً القائمُ
قال الله تعالى والليل اذا يغشى الى قوله ان سعيكم لشتى وقال الله تعالى
لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم واما ما ولا ففي النفي دون الاثبات
كقولك والله لا فعلن كذا او والله ما فعلت كذا قال الله تعالى لاريب فيه
وقال الله تعالى والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى والفرق بين
لا وبين ما ان لا تقع في المستقبل وما تقع على الماضي وربما لا تقع على الماضي
وما تقع على المستقبل قال الله تعالى فلا صدق ولا صلى وقال ما اريكم الا ما ارى
وما اهديكم الا سبيل الرشاد باب حتى وهي تخفض الاسم وتنصب
الفعل المستقبل فتقول في الاسم جاءني القوم حتى زيدٍ خفضت زيداً
لانه اسم حتى قال الله تعالى هي حتى مطلع الفجر وتقول في الفعل المستقبل
ازورك حتى تكرمني نصبت تكرمني بحتى قال الله تعالى حتى يسمع كلام الله
واذا اوقعتها على الفعل المستقبل وتريد به الماضي لا تنصبه بل رفعته كقولك
سرت الى البصرة حتى ادخلها بمعنى دخلتها قال الله تعالى وزلزلوا حتى
يقول الرسول وفي بعض القراءة بمعنى قال الرسول قد يكون حتى بمنزلة
واو العطف في الاسماء كقولك جاءني القوم حتى زيدٌ وكذلك رايت القوم حتى
زيداً ومررت بالقوم حتى زيدٍ باب انّ وانّ واذا ابتدأت بانّ او وقعت

بعد القول

او بعد القسم فهي مكسورة ابداً كقولك انّ زيداً قايم وكسرت انّ لانك ابتدأت
بها قال الله تعالى ان الله غفور رحيم وقال الله تعالى ان الانسان لربه لكنود
وكذلك بعد القول قال الله تعالى قال انه يقول انها بقرة وكقولك والله
ان زيداً قايم قال الله تعالى والعصر ان الانسان لفي خسر كسرت انّ لانها
وقعت بعد القسم واذا توسطت في الكلام او وقعت بعد العلم او الحسب
او الشهادة او الظن فهي مفتوحة ابداً كقولك بلغني انّ زيداً قايمٌ
قال الله تعالى اني جزيتهم اليوم بما صبروا انهم هم الفايزون وكذلك علمت
انّ زيداً قايمٌ قال الله تعالى واعلموا انّ الله شديد العقاب وكذلك ظننت
انّ عمرواً ذاهب قال الله تعالى الذين يظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم
اليه راجعون وكذلك اشهد انّ محمداً رسول الله الا انّ يقع اللام
في خبرها فتكسر حينئذٍ كقولك علمت انّ زيداً لقايمٌ قال والله يعلم انك لرسوله
باب انّ وانّ اعلم انّ انّ المكسورة يكون في ستة مواضع
احدها في الابتداء والثاني بعد القول والثالث اذا كان في الخبر لام التاكيد
قال الله تعالى ان الانسان لظلوم كفار والرابع اذا كان بعد القسم نحو قوله تعالى
ان الانسان لفي خسر والخامس اذا كان بعد الامر والنهي قوله تعالى
ادعوا ربكم تضرعا وخفية انه لا يحب المعتدين قوله تعالى ولا تفسدوا في الارض

انه لا يجب المفعولين والسادس اذا كان بعد ستة احرف
وهي نعم واجل وبلى وكلا والا ولكن الخفيفة واعلم ان ان يخفف
قبل اربعة احرف من حرف النفي وهي لم ولن ولا وليس قال الله تعالى
ايحسب ان لم يره احد وقوله تعالى ان لن يقدر عليه وقوله تعالى
وان ليس للانسان الا ما سعى وفي الشهادة اشهد ان لا اله
الا الله باب عسى وهي ترفع الاسم وتنصب الخبر ويكون خبرها
ان مع الفعل المستقبل كقولك عسى زيد ان يفعل كذا قال الله تعالى
عسى ربكم ان يرحمكم وان شئت حذفت فقلت عسى زيد يفعل كذا
بالرفع ونحوه كاد نحو كاد زيد يفعل كذا قال الله تعالى يكاد البرق يخطف
ابصارهم وان شئت ادخلت ان فيه فقلت كاد زيد ان يفعل
كذا الا ان دخول ان في خبر عسى اجود من حذفها وفي خبر كاد حذفها
اجود من اثباتها قال النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم كاد الفقر
ان يكون كفرا باب التعجب اعلم ان المتعجب منه منصوب ابدا كقولك
ما احسن زيدا نصبت زيدا على التعجب قال الله تعالى فما اصبرهم على النار و
للتعجب لفظ آخر كقولك بزيد اي ما احسن زيدا لفظه امر ومعناه التعجب
قال الله تعالى اسمع بهم وابصر اي ما اسمعهم وما ابصرهم باب الظرف

اعلم

اعلم ان الظرف ظرفان ظرف الزمان وظرف المكان وكلا
هما منصوبان ابدا بتقدير في فيهما فاما ظرف الزمان فنحو اليوم والليلة
والساعة والشهر والسنة وما اشبهها من الاوقات الزمان كقولك خرجت اليوم
نصبت اليوم على الظرف قال الله تعالى اليوم تجزى كل نفس بما كسبت قال
الله تعالى فمن شهد منكم الشهر فليصمه وكذلك اخواتها واما ظرف المكان فنحو قدام
وامام وخلف وفوق وتحت وعند وبين وبعد وقبل وما اشبهها من الامكنة كقولك
قمت خلفك وجلست امامك نصبت خلفك وامامك على الظرف قال الله تعالى
ومن عنده علم الكتاب قال الله تعالى فزينوا لهم ما بين ايديهم وما خلفهم وكذلك
اخواتها باب الاستثناء واذا اثبت الحكم ثم استثنيت منه شيئا نصبت المستثنى
كقولك جاءني القوم الا زيدا نصبت زيدا لانه استثناء بعد الاثبات وكذلك
رايت القوم الا زيدا ومررت بالقوم الا زيدا قال الله تعالى فسجد الملائكة
كلهم اجمعون الا ابليس قال الله تعالى فشربوا منه الا قليلا واذا نفيت
الحكم ثم استثنيت منه شيئا ان كان المستثنى منه مذكورا فالنصب جائز
والبدل هو المختار نحو ما جاءني القوم الا زيدا والا زيد قال الله تعالى
ما فعلوه الا قليلا والا قليل وان كان المستثنى منه غير مذكور اجريت
المستثنى على ما يستحقه من الاعراب كقولك ما جاءني الا زيد

رفعت زيداً لانه فاعل بالتحقيق وكذلك ما رايت الا زيداً وما مررت الا زيد
قال الله تعالى وما محمد الا رسول وحروف الاستثناء عشرة وهي
الا وغير وسوا وسواء وعدا وحاشا وخلا وما عدا وما خلا وليس ولا يكون
واما غير فحكمها حكم الاسم الواقع بعد الا كقولك جاءني القوم غير زيد وما جاء
ني القوم غير زيد وما جاءني غير زيد واما سوى فهي تخفض ما بعدها كقولك
جاءني القوم سوى زيد خفضت زيداً بالاضافة واما حاشا وخلا وعدا فيخفض
وينصبن ما بعدها كقولك جاءني القوم عدا زيد وزيداً وحاشا زيد وزيداً واما
خلا وما عدا وليس ولا يكون فتنصب لا غير كقولك جاءني القوم ما عدا زيداً
وما خلا عمراً وليس خالداً ولا يكون بكراً باب نون التاكيد وهي تدخل
في الفعل المستقبل في ستة مواضع في الامر والنهي والدعاء والاستفهام
والشرط اذا كان باما وفي جواب القسم اذا كان مع اللام تقول في الامر
للواحد اضربنّ وللاثنين اضربانّ وللجمع اضربنّ تفتح ما قبل النون
في الواحد وتضم في الجمع وتكسره في الواحدة تقول في النهي لا تضربنّ
وفي الدعاء اللهم اغفرنّ وفي الاستفهام اتضربنّ وفي الشرط اما تضربنّ
فيضربك قال الله تعالى فاما ترينّ من البشر احداً ومع اللام في جواب القسم
والله لافعلنّ كذا قال الله تعالى لاكيدنّ اصنامكم قال الله تعالى ولئن سالتهم

ليقولن

ليقولنّ وكذلك في التثنية والجمع والتانيث والتوكيد وان شئت خففت
النون في هذه المواضع كلها كقولك اضربنْ زيداً الا ان يكون ما قبل النون
الفاً ساكنة اضربانّ واضربنانّ فانه لا يجوز تخفيفها وان وقعت عليها قبلها
الفاً اذا انفتح ما قبلها او واو اذا انضم ما قبلها او ياء اذا انكسر ما قبلها قال الله تعالى
وليكوناً من الصاغرين باب الف الوصل وهي تدخل في ثمانية اسماء
وتسعة ابنية من الافعال المنشعبة وفي الامر منها وفي مصادرها وفي
الامر من الثلاثي المجرد فاما الاسماء فاثنان واثنتان وابن وابنة وامرء وامراة
واسم واست واما الابنية التسعة من الافعال المنشعبة فهي انفعل
نحو انصرف وافتعل نحو امتنع واستفعل نحو استعلم وافعلّ نحو احمرّ وافعالّ
نحو احمارّ وافعوعل نحو اخشوشن وافعوّل نحو اجلوّذ وافعنلل نحو احرنجم
وافعللّ نحو اقشعرّ وقد تدخل الف الوصل ايضاً في تفعّل وتفاعل اذا ادغمت
تاءهما نحو اطّهّر واثّاقل وفي الامر منها نحو انصرف وامتنع وفي المصادر نحو انصرافاً
وامتناعاً واما الامر من الثلاثي المجرد نحو اذهب واطلب واعلم واضرب وما
اشبهها فهذه الفات اذا ابتدات بها كانت مكسورة الا الف الامر من فعَل
يفعُل بضم العين فانها مضمومة نحو اكرم واذا وصلتها بشيء قبلها سقطت
من اللفظ لا من الكتابة كقولك هذا اسم مكتوب وكتب اسم ولم تظهر الالف

في هذه لاتصالها بما قبلها وكذالك نظايرها قال الله تعالى بئس الاسم الفسوق
واما الالف التي تدخل مع اللام التعريف نحو الرجل وما اشبهه والف ايم الله
فهما ايضاً الف الوصل الا انك اذا ابتدات بهما فتحتهما كقولك الرجل
جاءني وايم الله لقد فعلت كذا باب العدد اعلم ان العدد علي ضربين احدهما
ما يضاف الي المعدود والآخر ما يفسر بالمعدود اما ما يضاف الي المعدود
فهو علي قسمين احدهما ما يضاف الي الواحد والثاني ما يضاف الي الجمع
فاما ما يضاف الي الجمع فمن الثلاثة الي العشرة كقولك ثلثة رجال
واربعة رجال الي العشرة واما ما يضاف الي الواحد فهو المائة وما
فوقها كقولك مائة رجل والف درهم واما ما يفسر بالمعدود فهو علي نوعين
مركب ومعطوف فالمركب من احد عشر الي تسعة عشر نحو احد عشر رجلاً الي
عشرين رجلاً والمعطوف من احد وعشرين الي مائة كقولك جاءني احد وعشرون
غلاماً ورايت احدي وعشرين جارية قال الله تعالى ان هذا اخي له تسع وتسعون
نعجة ولي نعجة واحدة وعدد المذكر من الثلاثة الى العشرة بالتاء وعدد
المؤنث بغير التاء كقولك ثلثة رجال وثلث نسوة وكذالك الي العشرة
قال الله تعالى سبع ليال وثمانية ايام واذا جاوزت من العشرة فقلت في المذكر
احد عشر رجلاً واثني عشر رجلاً قال الله تعالى اني رايت احد عشر كوكباً وفي المؤنث

احدي عشرة

احدى عشرة امراة واثنتا عشرة امراة قال الله تعالى فانفجرت منه اثنتا عشرة عيناً
فاذا جاوزت منهما اثبت التاء في النيف وتسقطها من العشرة في المذكر
ما بين ثلثة عشر الي تسع عشر وتسقطها من النيف واثبتها في العشرة
في المؤنث ما بين ثلث عشرة الي تسع عشرة كقولك جاءني ثلثة عشر رجلاً
وثلث عشرة امراة قال الله تعالى عليها تسعة عشر وتنصب العددين في
الرفع والنصب والجر ما بين احد عشر الي تسعة عشر كقولك جاءني ثلثة
عشر رجلاً وثلث عشرة امراة ورايت ثلثة عشر رجلاً وثلث عشرة امراة
ومررت بثلثة عشر رجلاً وبثلث عشرة امراة قال الله تعالى عليها تسعة عشر
وما جعلنا الخ فتنصب العددين في الرفع والنصب والجر لانهما اسمان جعلا
اسماً واحداً الا اثني عشر رجلاً واثنتي عشرة امراة فانهما في الرفع بالالف
والنصب والجر بالياء كقولك في الرفع جاءني اثنا عشر رجلاً واثنتا عشرة امراة
وفي النصب رايت اثني عشر رجلاً واثنتي عشرة امراة وفي الخفض
مررت باثني عشر رجلاً وباثنتي عشرة امراة قال الله تعالى وبعثنا منهم اثني
عشر نقيباً قال الله تعالى وقطعناهم اثنتي عشرة اسباطاً امماً واما ما يفسر بالمعدود
فهو منصوب علي التفسير كقولك جاءني احد وعشرون رجلاً نصبت
رجلاً علي التفسير قال الله تعالى واختار موسي قومه سبعين رجلاً وكذالك

باب الاسماء التي لا تنصرف اعلم ان الاسماء التي لا تنصرف تنقسم علي
قسمين احدهما ما لا تنصرف في معرفة ونكرة وهي كل اسم علي وزن
افعل ومؤنثه علي وزن فعلاء نحو احمر حمراء واصفر صفراء وكذالك من
كذا نحو زيد اكرم من عمرو وكل نعت مذكر علي وزن فعلان نحو عطشان
ومؤنثه علي فعلي نحو عطشي وغضبان غضبي وكذالك كل اسم واحد او جمع
في آخره الف التانيث ممدودة كانت او مقصورة نحو حمراء وحبلي وعلماء وجرحي
وكل جمع ثالثه الف وبعد الالف حرفان او ثلثة اوسطها ساكن او حرف مشددة
نحو دراهم ودنانير ودواب فهذه ما لا ينصرف في المعرفة والنكرة كقولك مررت
باحمر نصبة في موضع الخفض لانه لا ينصرف في المعرفة والنكرة قال الله تعالي
اليس الله باعلم بالشاكرين وقال الله تعالي يعملون له ما يشاء من محاريب
وتماثيل وجفان وكذلك سائر ما ذكرنا وقسم منهما ما لا ينصرف في المعرفة
وينصرف في النكرة وهو كل اسم علي وزن الفعل نحو يزيد وتغلب ويشكر
واربع واصبع وانمل وايكم وكل اسم في آخره هاء التانيث نحو طلحة وحمزة
وعائشة كان مؤنثا معنويا نحو زينب وعقرب الا ان يكون الاسم علي ثلثة
احرف ساكن الوسط نحو هند ودعد فانت فيه بالخيار ان شئت صرفته
وان شئت لم تصرفه وكل اسم العجمي علي اكثر من ثلثة احرف نحو ابراهيم

واسماعيل

افعل

واسمعيل واسحق وكل اسم في آخره الف ونون زائدتان نحو عثمان وسليمان وعمران
وكل اسمين جعلا اسما واحدا نحو معديكرب وبعلبك وكل اسم عدل من فاعل
الي فعل نحو عمر من عامر وقثم من قاثم وزفر من زافر وكل اسم عدل
من عدد المذكر من واحد الي اربعة نحو موحد واحاد ومثني وثناء ومثلث وثلاث
ومربع ورباع قال الله تعالي مثني وثلاث ورباع وكل اسم من اسماء السور والبلدان
والبقاع اذا اريد به التانيث نحو مكة وبغداد وكوفة وكهيعص وطس فهذه
ما لا ينصرف في المعرفة وينصرف في النكرة كقولك مررت بابراهيم
وابراهيم آخر لم تصرف الاول لانه معرفة وصرفت الثاني لانه نكرة وكذالك
سائر ما ذكرنا قال الله تعالي اهبطوا مصرا وقال ادخلوا مصر ان شاء الله فاذا
ادخلت الالف واللام علي ما لا ينصرف او اضفته انصرف كقولك مررت
بالاحمد واحمدكم قال الله تعالي اليس الله باحكم الحاكمين ومعني قولهم لا ينصرف
اي لا ينون وينصب في موضع الخفض باب الاسماء التي توصل بها
وهي الذي والتي ومن وما واي فهذه الاسماء لا يتم الا بصلة وعائد و
صلتها في احد ثلثة اشياء فعل او ظرف او جملة كقولك جاءني الذي قام
والذي عندكم والذي ابوه قائم فالذي اسم موصول وما بعده صلة قال
الله تعالي صراط الذين انعمت عليهم وكذالك اخواتها باب التصغير اذا

صغرت اسما ثلاثيا ضمت اوله وفتحت ثانيه وزدت بعد ثانيه ياء التصغير كقولك
في فلس فليس وفي رجل رجيل قال الله تعالى يا بني اركب معنا واذا كان
الاسم علي اربعة احرف كسرت ما بعد ياء التصغير كقولك في درهم دريهم
وان كان الاسم علي خمسة احرف فانت فيه بالخيار ان شئت حذفت
الخامس منه فقلت في سفرجل سفيرج وان شئت حذفت الرابع
فقلت سفيرل وان شئت عوضت الياء من المحذوف فقلت سفيريل
وان كان الاسم علي خمسة احرف ورابعه الف او واو او ياء فقلبت الالف
والواو ياء وتركت الياء علي حالها كقولك في دينار دنينير وفي عصفور
عصيفير وفي قنديل قنيديل باب النسبة وهي ان تبقي الاسم علي
حاله وتزيد في آخره ياء مشددة وكسرت ما قبل الياء كقولك في النسبة
الي عمر عمري والي جعفر جعفري قال الله تعالى كوكب دري وان كان الاسم
علي وزن فعيل نحو ثقيف او فعيلة نحو ربيعة او فعيل نحو قريش او فعيلة
نحو جهينة جاز فيه حذف الياء واثباتها كقولك في النسبة الي ثقيف ثقفي
والي جهينة جهني وان شئت قلت ثقيفي وجهيني باب الجمع اعلم ان
الجمع جمعان جمع القلة وجمع الكثرة فاما جمع القلة فهو ما يتناول العشرة
وما دونها وله اربعة امثلة أَفْعُلٌ وأَفْعالٌ وأَفْعِلَةٌ وفِعْلَةٌ فأَفْعُل

لما كان علي وزن فَعْل مثل فَلْس وأَفْلُس وافعال لما كان علي
فُعْل وفِعْل وفَعَل نحو قفل واقفال وجذع واجذاع وجبل واجبال
وأَفْعِلَةٌ وفعلة لما كان علي اربعة احرف وثالثه الف او واو او ياء مثل
عمود واعمدة وقفيز واقفزة وغراب واغربة وغلام واغلمة وصبي وصبية وهذا
ما يراد به ما بين الثلثة الي العشرة وربما يراد به اكثر من ذلك واما جمع الكثرة
فهو ما يتناول ما فوق العشرة وامثلته كثيرة منها فعول وفِعال وفِعلان
وفُعلان نحو فلوس وكلاب وغربان وقضبان باب التاء اعلم ان التاء
علي نوعين اما ان تكون اصلية او عارضية فاما الاصلية كالتاء التي في الاصوات
ترفع هذه التاء وتنصب وتخفض لانها هي التاء التي كانت في الاصل وهو
الصوت واما تاء الجمع فهي كالتاء التي في عمات واخوات وحسنات فترفع وتخفض
ولا تنصب لانها هي تاء الجمع ومعنى تاء الجمع انها لم تكن في الوحدان اصلية
كما كان تاء الاصوات في الصوت فالاصوات وزنه الافعال واما الاخوات
فوزنه فعلات وكانت التاء في الاخوات لازمة في لفظه ووزنه واما تاء الاصوات
فانها تثبت في لفظه ولا تثبت في وزنه الا ترى ان وزنه افعال فالتاء ساقطة
عنه لانها ههنا لام الفعل باب النون اعلم ان النون التي يكون
في الواحد في آخر الاسم في مثل سرحان وسكير فاذا جمعته فقلت سراحين

ومساكين ترفع وتنصب ولا تخفض كقولك جاءني سراحين ومساكين
ورايت سراحين ومساكين ومررت بسراحين ومساكين وليس كالنون
التي تدخل في الزيدين والمسلمين لان هذه النون نون الجمع فلا تكون
الا مفتوحة وتلك النون التي في السراحين والمساكين نون كانت في
الاصل سالمة فلذلك لم يلزمها الفتح هه تمت تمام شد كادين نظام

١٢٠٧

٩

سجاوندي

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين قال الشيخ الامام العالم الزاهد مجد الدين محمد ابن احمد ابن طيفور السجاوندي رحمة الله عليه اعلم ان الكلام كله ينقسم على ثلثة اوجه اسم وفعل وحرف جاء لمعنى فالاسم خبر ويخبر عنه نحو زيد قائم والفعل خبر ولا يخبر عنه نحو زيد قام وقعد والحرف ما ليس بخبر ولا يخبر عنه نحو هل وبل **فصل** الاعراب على اربعة اوجه رفع ونصب وجر وجزم نحو هذا زيد ورايت زيدا ومررت بزيد والجزم نحو لم يفعل والبناء ايضا على اربعة اوجه ضم وفتح وكسر ووقف نحو

حيث

حيث وقبل وبعد في الغاية واين وكيف وامس وهولاء وهل وبل وستة اسماء معتلة مضافة الى غير ياء المتكلم رفعها بالواو ونصبها بالالف وخفضها بالياء نحو هذا ابوك واخوك وحموك وهنوك وفوك وذو مال ورايت اباك واخاك وحماك وهناك وفاك وذا مال ومررت بابيك واخيك وحميك وهنيك وفيك وذي مال والتثنية في الاسماء اعرابها في الرفع بالالف والنصب والخفض بالياء نحو جاءني غلامان ورايت غلامين ومررت بغلامين وجمع السلامة يختص بالذكور من العقلاء في الرفع بالواو وفي النصب والجر بالياء نحو هولاء المومنون ورايت المومنين ومررت بالمومنين ونون التثنية مكسورة ابدا ونون الجمع مفتوحة ابدا وهما تسقطان عند الاضافة نحو هذان غلاما زيد ورايت غلامي زيد ومررت بغلامي زيد وهولاء مومنوك ورايت مومنيك ومررت بمومنيك وجمع المونث السالم بالالف والتاء نحو هند وهندات وهذه التاء في حالة الرفع مضمومة وفي النصب والجر مكسورة نحو هولاء المومنات ورايت المومنات ومررت بالمومنات **باب** الاسماء المرفوعة وهي ستة مبتداء وخبر المبتداء وفاعل ومفعول ما لم يسم فاعله والمشبه بالفاعل والمشبه بالمشبه فالمبتداء كل اسم عري عن العوامل اللفظية للاسناد اليه نحو زيد قائم والمبتداء

الاسماء المشتملة على علم الفاعلية وانما قدم المرفوعات

والمراد بالمفرد ههنا مقابل الجملة بدلالة السابق لا مطلق المفرد لان المفرد يطلق بمقابلة الجملة ومفرد مقابل التثنية والجمع ومفرد مقابل الاضافة ومفرد مقابل التركيب

نوعان حدث وجثة فاذا كان المبتداء جثة وقع الظرف خبرا عنه ولا يكون الا ظرف المكان نحو زيد عندك واذا كان المبتداء حدثا جاز وقوع كل واحد من الظرفين خبرا عنه تقول قيامك خلف زيد وعودك يوم الجمعة وخبره نوعان مفرد وجملة فالمفرد نحو زيد قائم قال الله تعالى الله لطيف بعباده والجملة وهي نوعان مركب من فعل وفاعل نحو زيد قام ابوه ومركبة من مبتداء وخبر نحو زيد ابوه قائم ولا بد فيهما من الضمير يعود الي المبتداء الاول وقد تقام الظروف وحروف الجر مقام الخبر فتكونان في محل الرفع نحو زيد عندك وعمرو خلفك وقيامك يوم الجمعة وبكر من الكرام والفاعل كل اسم مرفوع يأتي عقيب فعل معروف ويسند اليه ذالك فعل نحو ضرب زيد ويضرب عمرو فان قلت زيد ضرب فزيد مبتداء والفعل مع الضمير فيه خبره تقديره ضرب هو وكذلك الالف في يضربان والواو في يضربون والنون في يضربن هذه ضماير الفاعلين والمفعول الذي لم يسم فاعله اسم مرفوع يأتي عقيب فعل مجهول ويسند ذلك الفعل اليه نحو ضرب زيد ويضرب عمرو فزيد ارتفع لقيامه مقام الفاعل بالاسناد اليه هذا اذا كان الفعل متعديا الي مفعول واحد وان تعدي الفعل الي المفعولين او الي ثلثة رفعت الاول ويقع ما بعده منصوبا علي حاله نحو اعطي زيد درهما واعلم عمرو بكرا

جالسًا

جالسًا والمشبه بالفاعل اسم كان واخواتها وخبر انّ واخواتها واخوات

(وجه شبه اسم كان واخواتها بالفاعل كونهما مسندا اليه كما يسند سائر الافعال الي الفاعل ووجه شبه خبر ان واخواتها بالفاعل)

كان صار واصبح وامسى واضحي وظل وبات وطفق ومازال ومابرح ومافتئ ومانفك ومادام وليس كلها ترفع الاسم وتنصب الخبر قال الله تعالي وكان الله غفورا رحيما وظل مسودا واصبحتم غورا واخوات انّ انّ أنّ وكأنّ ولكنّ وليت ولعل كلها تنصب الاسم وترفع الخبر قال الله تعالي ان الله غفور رحيم ولعل الساعة قريب وتكسر انّ في الابتداء وجواب القسم وبعد القول وبعد العلم اذا كان في خبرها اللام نحو علمت ان زيدا لقائم قال الله تعالي والعصر ان الانسان لفي خسر وان كان الخبر ظرفا او حروف جر تقدم الخبر علي الاسم قال الله تعالي ان لدينا انكالا وجحيما وانّ من شيعته لابراهيم وقد يكون انّ بمعني نعم قال الله تعالي انّ هذان لساحران وقال الشاعر بكر العوازل في الصبوح يلمنني والوم هنه ويقلن شيب قد علاك وقد كبرت فقلت انه اي نعم والمشبه بالمشبه اسم ما ولا وخبر لا لنفي الجنس وما النفي بلغة اهل الحجاز تعمل عمل ليس وتدخل في خبرها الباء كما تدخل في خبر ليس نحو قولك ما زيد قائما وما زيد بقائم قال الله تعالي ما هذا بشرا وقال الله تعالي بغافل عما تعملون وبلغة بني تميم لا تعمل ولا لنفي الجنس تنصب النكرة

ان هذه الحروف لما كانت متشبهة بالفعل لفظا في كونها ثلثة احرف كان افعال الماضية ومعني في كونها يفهم منها معني الفعل للك ان وان بمعني ... وكان التشبيه ولكن استدراك وليت تمني ولعل الترجي والاستعمال في كونها يدخلن علي الاسماء كالفعل المتعدي فلما اشتبهت هذه الحروف من هذه الوجوه الفعل شبهه مرفوعها بالفاعل ومنصوبها بالمفعول تخفيفا وانما اخر مرفوع هذه الحروف من المنصوب وجوبا للان هذه الحروف فرعا علي اعما الافعال

وتحذف منها التنوين وترفع الخبر نحو لا رجل افضل منك وفي العطف
يجوز خمسة اوجه نحو لا حولَ ولا قوةَ ولا حولَ ولا قوةٌ ولا حولَ ولا قوةً
ولا حولَ ولا قوةً ولا حولٌ ولا قوةٌ باب الاسماء المنصوبة وهي ثلاثة
مفعول ومشبه بالمفعول والمشبه بالمشبه فالمفعول خمسة مفعول مطلق
ومفعول به ومفعول فيه ومفعول له ومفعول معه فالمفعول المطلق
هو المصدر الذي عامله من لفظه او معناه نحو ضربته ضربا اي احدثت ضربا لم
يكن قبله وقعدت جلوسا والمفعول به ما يقع به فعل المتعدي نحو ضرب زيد عمرا
والمتعدي قد يتعدي الي مفعولين او ثلاثة نحو اعطي زيد عمرا درهما واعلم زيد
عمرا بكرا جالسا والمفعول فيه نوعان ظرف الزمان وظرف المكان نحو جلست
اليوم مكانك اي في اليوم وفي مكانك والمفعول له مصدر يخالف
الفعل لفظا او معني ياتي علة لوقوع الفعل عليه نحو جئتك طمعا في برك
اي للطمع قال الله تعالي يجعلون اصابعهم في آذانهم من الصواعق حذر الموت
اي لحذر الموت والمفعول معه هو المذكور بعد الواو الكائنة بمعني مع لمصاحبة
معمول فعل مذكور نحو جئت وزيدا اي مع زيد والمشبه بالمفعول خمسة
حال وتمييز واستثناء واسم انّ واخواتها وخبر كان واخواتها فالحال نكرة
ياتي لبيان هيئة الفاعل او المفعول به او كليهما جميعا اذا كانا معرفتين نحو

جاءني

جاءني زيد راكبا وذهب عمرو حزينا اي في حال ركوبه وحزنه وضربت عبدك
راكبين والتمييز نوعان احدهما ما نقل عنه الفعل نحو زيد حسن وجها
اي حسن وجهه قال الله تعالي فان طبن لكم عن شيء منه نفسا اي طابت
نفوسهن قال الله تعالي وسع ربنا كل شيء علما اي وسع علم ربنا كل
شيء واحسن عملا اي احسن عمله وخير مقاما وضاق بهم ذرعا اي
ضاق ذرعه اي قلبه والثاني ما يقع بعد المقادير وهي اربعة الموزون
نحو عندي منوان سمنا والكيل نحو عندي قفيزان برا والممسوح
نحو ما في السماء قدر راحة سحابا والمعدود وهو من احد عشر الي تسعة
وتسعين منصوب مفرد نحو قوله تعالي اني رايت احد عشر كوكبا
وبعثنا منهم اثني عشر نقيبا والعدد نوعان مضاف ومميز فالمضاف نوعان
مضاف الي الجمع وهو من الثلاثة الي العشرة نحو عندي ثلاثة رجال
وثلاث نسوة قال الله تعالي سبع ليال وثمانية ايام وتدخل الهاء في
عدد المذكر دون المؤنث ومضاف الي الواحد وهو المائة وما فوقها
نحو عندي مائة درهم والف رجل والمميز نوعان مركب ومعطوف
فالمركب من احد عشر الي تسعة عشر كله مبني علي الفتح الا اثني عشر
فانه معرب تكون في الرفع بالالف وفي النصب والجر بالياء تقول

جاءني اثنا عشر رجلاً ورايت اثني عشر رجلاً ومررت باثني عشر رجلاً
وجاءت اثنتا عشرة امراة ورايت اثنتي عشرة امراة ومررت باثنتي عشرة
امراة واحد عشر في الذكور بغير الالف والتاء وفي المؤنث يكون بالالف
والتاء نحو احد عشر رجلاً واحدى عشرة امراة ومن الثلثة عشر الي تسعة
عشر في الذكور يكون الهاء في العدد الاول وفي المؤنث في الثاني نحو ثلثة
عشر رجلا وثلث عشرة امراة فاذا صرت الي العشرين يستوي فيه المذكر
والمؤنث تقول عندي عشرون رجلاً وامراة وثلثون رجلاً وامراة
والمعطوف من احد وعشرين الي تسعة وتسعين والعقود يكون
في الرفع بالواو وفي النصب والخفض بالياء نحو جاءني ثلثة وعشرون
غلاما ورايت ثلثة وعشرين غلاما ومررت بثلثة وعشرين غلاما
والمستثنى من الاثبات لا يكون الا منصوبا ابدا نحو جاءني القوم الا زيدا
اي من كلام الاثبات ومعنى الاثبات غير النفي والنهي والاستفهام
ومن النفي يجوز فيه الرفع على البدل والنصب على الاستثناء نحو ما
جاءني احد الا زيدٌ والا زيدًا قال الله تعالى ما فعلوه الا قليل والا قليلا
وان تقدم المستثنى على المستثنى منه لا يكون الا منصوبا نحو ما جاءني
الا زيدا احد وان لم يذكر الفاعل ففاعله ما بعد الا نحو ما جاءني الا زيد
ما رايت الا زيدا وما مررت الا بزيد والاستثناء من غير الجنس منصوب

منقطعا

منقطعا بمعنى لكن نحو ما في الدار احد الا حمارا قال الله تعالى فانهم عدو لي الا رب
العالمين والمشبه بالمضاف ثلثة اسماء مضافة تعرب اعراب ما بعد الا وهي غير
وسوى وسواء نحو جاءني القوم غير زيد وما جاءني احد غيرُ زيد وغيرَ زيد
وما جاءني غير زيد احد وما جاءني غير زيد واربعة افعال ناصبة وهي
ليس ولا يكون وما عدا وما خلا تقول قام القوم ليس زيدا ومررت بهم
لا يكون بكرا وانطلقوا ما عدا بشرا وجاءني القوم ما خلا عمروا ولفظان تجران
وتنصبان وهما حاشا وخلا فيكونان تارة فعلين وتارة حرفين تقول
جاء القوم حاشا بكرا واساء القوم خلا محمدٍ وتنصب محمدا اذا ادخلت ما لا غير
كقول الشاعر الا كل شيء ما خلا الله باطل ۞ وكل نعيم لا محالة زائل ۞
سوى جنة الفردوس ان نعيمها يبقى وان الموت لا بد نازل ۞ فان كانا حرفين
جرتا والمشبه بالمشبه اسم لا وخبرها وقد ذكرناه باب الاسماء المجرورة
وهي نوعان مجرور بالاضافة ومجرور بحرف الجر فالمضاف كل اسم عري
عن الالف واللام والتنوين نحو هذا غلام زيد وثوب عمر وقد يحذف
المضاف ويقام المضاف اليه مقامه اذا كان في الكلام دليل عليه
قال الله تعالى واسال القرية اي اهل القرية وحروف الجر ثمانية
عشر وهي من وعن والي وعلي وفي وحتى ومع بالسكون وان تحرك فهي ظرف

ورب ومنذ ومذ وقد يرفع ما بعدهما فيكونان اسمين والباء والكاف واللام
الزايدة نحو قوله تعالى ردف لكم اي ردفكم وواو القسم وباؤه وتاؤه وحاشا
وخلا وعدا وقد يحذف حرف الجر من القسم فينصب الاسم او يضمر فيجر نحو الله
لافعلن كذا اي والله لافعلن كذا وجواب القسم في الاثبات بان واللام
وقد وهل وبل كقوله تعالى والعصر ان الانسان لفي خسر ولعمرك انهم لفي
سكرتهم يعمهون وتالله لاكيدن اصنامكم والشمس وضحيها الى قوله قد افلح من
زكيها ق والقران المجيد بل عجبوا وفي النفي بما ولا وان نحو قوله تعالى
والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى والله ربنا ما كنا مشركين
فيقسمان بالله ان ارتبتم لا نشتري ثمنا والسماء والطارق الى قوله ان كل نفس
لما عليها حافظ وقد يحذف لا والمراد هو النفي نحو قوله تعالى تالله لاكيدن اصنامكم
ولام والنون التاكيد تدخل في جواب القسم والامر والنهي والدعاء والاستفهام
وفي العرض والشرط وهي نوعان ثقيلة وخفيفة فالثقيلة نحو اضربن اضربان
والخفيفة لا تدخل في التثنية وجمع المؤنث نحو اضربن اضربن اضربن
وهي تكتب بالالف كقوله تعالى لنسفعا بالناصية ناصية وتقلب في الوقف
الفا كقول الشاعر وصل على محمد حين العشيات والضحى ... فلا تعبد الشيطا
ن والله فاعبدا اي فاعبدن باب توابع الاسماء وهي خمسة الوصف

والتاكيد والبدل وعطف النسق وعطف البيان فوصف المعرفة
معرفة ووصف النكرة نكرة نحو جاءني الرجل الظريف وجاءني
رجل ظريف والتوكيد نوعان توكيد تخصيص نحو جاءني زيد عينه ونفسه
كقولك والله اكبر الله اكبر وتوكيد احاطة نحو جاءني القوم كلهم اجمعون
اكتعون ابصعون ابتعون وجاءني الجيش كله اجمع اكتع ابصع
ابتع وجاءت القبيلة كلها جمعاء كتعاء بصعاء بتعاء وجاءت
النسوة كلهن جمع كتع بتع بصع وتقول في التثنية نحو
جاءني الرجلان كلاهما والمرأتان كلتاهما ورأيت الرجلين كليهما والمرأتين
كلتيهما ومررت بالرجلين كليهما وبالمرأتين كلتيهما والبدل اربعة انواع
بدل الكل من الكل نحو جاءني زيد اخوك وان شئت قلت
جاءني اخوك زيد وبدل البعض من الكل نحو ضربت زيدا راسه
وبدل الاشتمال نحو عرفت عمرا عقله ودينه وبدل الغلط والنسيان
نحو رأيت زيدا حمارا وعطف النسق هو المذكور بعد عشرة احرف
فالواو للجمع بلا ترتيب نحو جاءني زيد وعمرو والفاء للتعقيب بلا مهلة
نحو جاءني زيد فعمرو وثم للمهلة والتراخي نحو جاءني زيد ثم عمرو ولا لنفي
الثاني واثبات الاول نحو جاءني زيد لا عمرو وبل لنفي الاول واثبات الثاني

نحو جاءني بل عمرو ولكن بعد النفي للاستدراك نحو ما جاءني زيد لكن
عمرو جاء وبعد الواجب لتركه الي جملة منفية نحو جاءني القوم لكن جعفر
لم يجئ واو في الخبر للشك نحو جاءني زيد او عمرو وفي الخطاب للتخيير نحو
كل خبزا او لحما وقد تكون للاباحة نحو جالس الحسن او ابن سيرين اي
جالس ايهما شئت واما للشك والتخيير والاباحة كاو واما تاتي
مكررة نحو خذ اما هذا واما ذاك وام في مقابلة الف الاستفهام بمعنى اي
نحو ازيد جاء ام عمرو اي ايهما جاء وفي غير الاستفهام لترك الاول والشك
في الثاني نحو انها لابل ام شاة وفي ابتداء الكلام للتقريع كقوله
تعالى ام للانسان ما تمنى وحتى للتعظيم نحو جاء الجيش حتى
الامير وللتحقير نحو قدم الحاج حتى المشاة وقد يبتدا بها نحو مررت
بالقوم حتى خيلهم انضاء ويعطف الاسم المعرف على المعرف
والنكرة على النكرة والماضي على الماضي والمستقبل على المستقبل
وعطف البيان اقامة الاعلام او الكنى مقام الوصف نحو رايت
ابا الحسن عليا وعليا ابا الحسن باب الاسماء التي تعمل
عمل الفعل وهي خمسة المصدر نحو اعجبني ضرب زيد عمرا
وقد يضاف الي الفاعل او المفعول نحو اعجبني ضرب زيد عمرا

وضرب

[illegible]

وضرب عمرو زيد وكرهت الضرب زيد عمرا واسم الفاعل نحو
هذا ضارب زيدا وهذا الضارب عمرا واسم المفعول يعمل عمل فعله
المجهول نحو زيد مضروب غلامه قال الله تعالى ذلك يوم مجموع له الناس
والصفة المشبهة باسم الفاعل نحو مررت بغلام حسن وجهه وحسن الوجه
وحسن وجها على التمييز وحسن وجهه على البدل ويجوز مررت بالغلام الحسن
الوجه قال الله تعالى والمقيمين الصلوة واسماء الافعال نحو صه اي
اسكت ومه مه اي اكفف ورويد زيدا اي امهله وعمرك الله اي اسال الله
تعميرك ونشدك الله اي احلفك بالله وعلى رسلك اي لا تعجل النجا
النجا اي اسرع الوحا الوحا اي عجل والامك اي تقدم ووراءك اي
تاخر ودونك زيدا وعندك عمرا اي خذه وتراك زيدا اي اتركه ومناع بكرا
اي امنعه ودراك عمرا اي ادركه وهلم اي تعال واهلم زيدا اي اقبله
وهات زيدا اي ايت به واليك عني اي تنح عني والتي به اي ايتني
وعلي به اي ايت به وعليك زيدا اي الزمه عليكم وانفسكم اي احفظوا
انفسكم وعليك بالورع اي الزم الورع وقد يضمر الفعل في الاغراء
نحو الورع الورع اي الزم الورع قال الله تعالى صبغة الله اي الزموا
دين الله وفي التحذير نحو النار النار اي احذروا النار النار قال

وقريب من ذلك التمني

الله تعالى ناقة الله اي احذروا عقر ناقة الله

نحو يا ليتني ماء باردا اي ليتني اجد ماء باردا فاشربه وكذلك المدح نحو

قوله تعالى والصابرين اي امدح الصابرين وفي الذم كقوله تعالى

حمالة الحطب اي اذم حمالة الحطب وقد يرفع الاسم باضمار الضمير

كقوله تعالى والموفون بعهدهم اي هم الموفون باب الاسماء الموصولة

وهي خمسة مَن وما واي والذي والتي والالف واللام بمعناهما في اسم

الفاعل والمفعول نحو هذا الضارب زيدا اخوه جعفر اي هذا الذي

يضرب زيدا اخوه جعفر والصلة ثلثة جملة نحو رايت الذي قام اخوه

ورايت من اخوه قائم وظرف كقوله تعالى ما عندكم ينفد وما عند الله باق وحرف

جر كقوله تعالى وما بكم من نعمة فمن الله وايهم في الدار اخوك وقد يحذف

ضمير الجملة اذا كان منصوبا كقوله تعالى من هم من كلم الله اي كلمه الله

والحروف المصدرية ثلثة ما وان وانّ والكلام بعدها بمعنى المصدر

نحو سرني ما قمت اي قيامك واريد ان تقوم اي قيامك وسمعت

انّ زيدا قائم اي سمعت قيام زيد باب معرفة المعارف وهي

خمسة اسم العلم والمضمر واسم الاشارة واسم الجنس اذا تحلي

بالالف واللام نحو الرجل والفرس والمضاف الي المعرفة معرفة

فاما الاسم

فاما الاسم العلم نحو زيد وعمرو الضمير وهو ثلثة انواع مستكن ومتصل

ومنفصل فالمستكن مرفوع وذلك في الفعل الواحد واسم الفاعل و

حكاية النفس في المضارع نحو ضرب اي ضرب هو وضربت اي ضربت

هي وضارب اي ضارب هو واضرب اي اضرب انا ونضرب اي

نضرب نحن والمتصل مرفوع وهو ضمير الفاعل وذلك في فعل

الاثنين والجماعة في المذكر والمؤنث والمخاطبين وحكاية النفس

في الماضي نحو ضربا ضربوا وضربت وضربن وضربت ضربتما ضربتم ضربت

ضربتما ضربتن ضربت ضربنا ومنصوب وهو ضمير المفعول نحو ضربني

وضربنا وضربه وما يقع بعد النواصب نحو انه ولعلي ومجرور وهو

ضمير المضاف اليه وما يقع بعد الجار نحو غلامك ونحو علينا وبه وبداره

وانما كتب الضمير في داره منفصلا لان الراء من حروف التمييز

والمنفصل مرفوع نحو هو هما هم هي هما هن وانا نحن انت

انتما انتم انتِ انتما انتن ومنصوب تقدم علي الفعل مضافا

الي الضمير وهو اياي تقول اياي ايانا واياك واياكم قال الله تعالى

اياك نعبد واياك نستعين الا ان يكون بينهما فاصلة فيؤخر قوله سبحانه

وتعالي وقضى ربك ان لا تعبدوا الا اياه واسماء الاشارة للمذكر نحو

ذا وذان وذين واولاء وللمؤنث ذي وذه وتي وته تان وتين
واولاء وهو مع هاء التنبيه للقريب نحو هذا وهذان وهذه وهاتي
وهاتان وهؤلاء ومع كاف الخطاب بغير اللام للمتوسط نحو ذاك
وتيك ومع اللام للبعيد نحو ذلك وتلك وتقول للتثنية للمذكر والمؤنث
ذانك وتانك مشددًا ومخففًا قال الله تعالى فذانك برهانان وللمؤنث
تلك وتيك وللتثنية تانك المرأتان وللجمع لهما اولئك واولا لك
وقد تدخل الميم المفخمة نحو ذلك ذلكما ذلكم تلك تلكما تلكم قال الله
تعالى الم انهكما عن تلكما الشجرة ونودوا ان تلكم الجنة
والاسم المعرف بالالف واللام بعده يكون صفة له لانه مبهم
نحو هذا الرجل طويل وغيره يكون بعده خبرا عنه نحو هذا رجل
وهذا زيد وتقول ها انا ذا ها نحن ذان ها نحن اولاء ها انت
ذا ها انتما ذان ها انتم اولاء واسم الجنس اذا تحلى بالالف واللام
نحو الرجل والفرس فاللام للتعريف والالف للوصل وهي تدخل
في الاسماء العشرة وهي اسم واسمة وهي ابنم وابن وابنة وامرء
وامرأة واثنان واثنتان وايم وايمن تقول وايم الله اي يمين الله
اي احلف به وتدخل الف الوصل في المنشعبة نحو اشتمل اشتمالا

وانصرف انصرافا والامر الحاضر نحو اضرب واللام التعريف قد يكون
للعهد والاستغراق والجنس نحو الرجل خير من المرأة والمضاف
الى المعرفة معرفة نحو غلام زيد وثوب عمرو باب ما لا ينصرف من الاسماء
وهو ما لا ينون ويكون في حال الجر منصوبا لانه بسببين صار فرعًا على
الاصلين فاشبه الفعل لان الفعل فرع المصدر والمصدر اصل
فمن الاسباب التعريف ووزن الفعل كما في احمد ويزيد وتغلب والتعريف
مع العدل كما في عمرو وزفر والتعريف مع العجمة كاسماء الملائكة والانبياء
سوى محمد وشعيب وصالح وينصرف ساكن الوسط من الثلاثي
نحو نوح وهود ولوط للخفة والتعريف مع التركيب نحو حضرموت وبعلبك
وبخت نصر والتعريف مع التانيث بغير فرق في اسم المذكر والمؤنث
نحو طلحة وشيبة وعتبة وحمزة وحنيفة واسم المؤنث المخصوص نحو
زينب ومريم واسماء البقاع نحو مصر ومكة وجهنم وسقر وحنين ينصرف
بمعنى الوادي وبمعنى البقعة لا ينصرف وكذلك ثمود بمعنى الحي
ينصرف وبمعنى القبيلة لا ينصرف فهذه الخمسة ينصرف نكرة بز
بزوال احد السببين وهو التعريف فتقول مررت باحمد وباحمد آخر
وخمسة لا تنصرف البتة فمنها اسبابها الوصف مع وزن الفعل

نحو احمر واصفر والفا التانيث الممدودة نحو حمراء وصفراء والمقصورة
نحو حبلي وسكري والوصف مع العدل في العدد نحو احاد وموحد وثناء
ومثني وثلاث ومثلث ورباع ومربع فانه معدول عن واحد
واحد واثنين اثنين وثلثة ثلثة واربعة اربعة والالف والنون
الزائدتان في فعلان الذي مؤنثة فعلي نحو سكران سكري وعطشان
عطشي وان لم يكن مؤنثة فعلي ينصرف نكرة نحو عثمان ومروان و
الجمع الاقصي مع بعده من بناء الاحاد ووزنه مفاعل ومفاعيل
نحو مساجد ومصابيح ودواب وشواب واشياء لا ينصرف لانه اصله
اشيأ آ او شيئاء فان ادخل فيهما تاء التانيث ينصرف نحو ملائكة وزنادقة
وغير المنصرف اذا دخله الالف واللام او اضيف انصرف لزوال المشابهة
فتقول مررت باحمدكم وعمركم والي المساجد باب الافعال التي
لا تنصرف وهي ستة ليس وعسي ونعم وبئس وحبذا وفعل التعجب
فعسي ترفع الاسم وخبره فعل مستقبل منصوب بان نحو عسي
زيد ان يقوم قال الله تعالي عسي الله ان يجعل بينكم ويذكر كاد
بمعني عسي الا ان الخبر يستعمل بغير ان قال الله تعالي يكاد البرق
يخطف ابصارهم وفاعل نعم وبئس معرف بالالف واللام

نحو نعم الرجل زيد وبئس الرفيق عمرو او مضمر مفسر بنكرة منصوبة
نحو نعم رجلاً زيد تقديره نعم الرجل رجلاً زيد فزيد خبر مبتداء محذوف اي
هو زيد او زيد مبتداء مؤخر ونعم الرجل خبره وساء بمعني بئس قال الله
تعالي فساء قرينا واصل حبذا حبّ ذا ويرفع ما بعده من المعرف او المنكر
نحو حبذا الرجل زيد وحبذا رجلٌ زيد وقد ينصب المنكر علي التميز نحو حبذا
رجلاً زيد وللتعجب بناء ان ما افعله وافعل به تقول ما احسن زيدا
اي اي شيئ احسن زيداً واحسن به قال الله تعالي فما اصبرهم علي النار
ويكون التعجب في الالوان والعيوب والافعال المتشعبة والرباعي
نحو ما اشد حمرته وما اقبح عرجه وما اسرع انطلاقه وما اشد دحرجته
واشدد بحمرته واشدد بدحرجته واسرع بانطلاقه باب
الحروف التي تنصب الفعل المضارع وهي اربعة نحو ان ولن وكي
واذن نحو اريد ان تجلس ولن تذهب واذن اجلس وكي اكرمك
وتضمر ان بعد خمسة احرف اللام التي بمعني كي نحو قوله تعالي
ليغفر لك الله وحتي بمعني كي كقوله تعالي حتي يقول الرسول وواو
الصرف نحو لا تاكل السمك وتشرب اللبن اي لا تجمع بينهما و
تسمي هذا واو الجمع وواو الصرف قال الله تعالي ويعلم الصابرين

واو بمعنى الي ان او الا ان تقول لالزمنك او تقضيني حقي قال الله
تعالي او يتوب عليهم والفاء في جواب سبعة اشياء في الامر نحو زرني
فاكرمك والنهي نحو لا تضربني فاضربك والدعاء نحو اللهم ارزقني
بعيرا فاحج عليه والعرض نحو الا تنزل بنا فتصيب خيرا والتمني
نحو ليت لي مالا فانفقه والاستفهام نحو اين بيتك فازورك والنفي
نحو ما انت بصاحبي فاكرمك وجواب النفي لا يكون بغير الفاء
نحو قوله تعالي لا يقضى عليهم فيموتوا فصل حروف الجزم وهي
خمسة لم ولما ولام الامر ولا النهي وحروف الشرط وهي ان تقول
لم يفعل ولما يفعل وليفعل ولا تفعل وان تفعل افعل و
جواب ستة اشياء مجزوم بغير الفاء كجواب الشرط وهي الامر و
والنهي والعرض والدعاء والتمني والاستفهام نحو زرني اكرمك ولا تضربني
اضربك والفاء في جواب الشرط ترفعه كقوله تعالي ومن عاد
فينتقم الله منه والمشبه بحرف الشرط اربعة اسماء من وما واي
ومهما تقول من يضربني اضربه وما تصنع اصنع قال الله تعالي
ايا ما تدعو فله الاسماء الحسني وعلامة الجزم فيه سقوط النون
قال الله تعالي وقالوا مهما تاتنا به وسبعة ظروف نحو اين وايما

وانى

واني وحيثما ومتي ومتما واي حين تقول اين تكن اكن ايما تجلس
اجلس واني تذهب اذهب وحيثما تقم اقم ومتي تخرج اخرج ومتما
تنطلق انطلق واي حين ترجع ارجع علي هذا القياس وعلامة
الجزم في الصحيح سقوط الحركة نحو لم يفعل وفي معتل اللام سقوط
الحرف نحو لم يدع ولم يرم ولم يخش وعلامة الجزم والنصب في التثنية
والجمع وخطاب المؤنث سقوط النون التي هي علامة الرفع نحو
لم يضربا لم تضربوا ولن يضربا ولن يضربوا لم تضربي ولن تضربي
باب حروف الاستفهام وهي ثلثة الهمزة وهل وام تقول
ازيد جاء ام عمرو واعمرا ضربت ام زيدا كقوله تعالي هل اتيك
حديث الغاشيه وقد يكون هل بمعني قد كقوله تعالي هل اتي علي
الانسان اي قد اتي وقد يكون بمعني ليس قال الله تعالي هل جزاء
الاحسان الا الاحسان اي ليس جزاء التوحيد الا الجنة والمشبه بحروف
الاستفهام اربعة اسماء من وما واي وكم تقول من عندك وما بالك
وما بالي وايهم غلامك وكم مالك وكم في الخبر تجر النكرة باضمار من نحو
كم غلام ملكت ويجوز اظهارها كقوله تعالي وكم من قرية اهلكناها و
كاين بمعني كم الخبرية وكم في الاستفهام تنصب النكرة علي التمييز نحو

كم غلاما ملكت وستة ظروف اين وانى وايان ومتى واي حين وكيف
وقد يكون كيف بمعنى التعجب كقوله تعالى فكيف تكفرون بالله ويقال
كيف بمعنى الحال كقوله تعالى فكيف اذا جئنا وكيف بمعنى النفي قال الله تعالى
كيف يكون للمشركين وكيف بمعنى حين كقوله تعالى هو الذي يصوركم
في الارحام كيف يشاء وقال الاستفهام اذا اتصل بحروف الجر
تسقط الفه نحو فيم ولم وبم وعم وعليم والى م وحتام للفرق بين الخبر
والاستفهام يقال بين ما انت اي فيم انت ومن على اربعة اوجه
شرط واستفهام وخبر موصول ونكرة موصوف نحو مررت
بمن محسن اي برجل محسن قال الله تعالى وممن خلقنا امة وما
على احد عشر وجها ستة منها اسماء شرط واستفهام وخبر موصول ومنكر
موصوف ونعت وظرف نحو اللهم صل على محمد ما اختلف الالوان
وخمسة منها حروف مصدرية ونافية وصلة زائدة لا تعمل ولا تمنع من العمل
فبما رحمة من الله لنت لهم وعما قليل وكافة تكف ان واخواتها عن العمل
وتدخل على الاسم والفعل كقوله تعالى انما الله اله واحد وانما يريد الله
ليذهب ومسلطة تدخل على الفعل المستقبل مع نون التاكيد
في الشرط كقوله تعالى فاما ياتينكم مني هدى وتدخل مع رب في الفعل

المستقبل

المستقبل كقوله تعالى ربما يود الذين كفروا باب حروف النداء وهي خمسة
يا وايا وهيا واي والهمزة المفتوحة والمنادى اربعة انواع احدها مبني
على الضم وهو المفرد المعرفة نحو يا زيد ويا رجل اذا خاطبت به معينا وثلاثة
منها منصوب بمعنى الفعل المضمر في حروف النداء منها النكرة الغير المعينة
كقول الاعمى يا رجلا خذ بيدي قال الله تعالى يا حسرة على العباد والمنادى
المضاف نحو يا عبد الله قال الله تعالى ربنا اي يا ربنا والمشبه بالمضاف
نحو يا خيرا من زيد وقد يحذف حرف النداء عن العلم نحو قوله تعالى يوسف
اعرض اي يا يوسف والمضاف كقوله تعالى قال رب اي يا ربي
وفي يا ايها الناس يا حرف النداء واي منادى مفرد مبهم والهاء للتنبيه
والصريح وهو الناس بعده وصف لاي نحو يا ايها الرجل واللهم في
الاصل يا الله فحذفت يا وعوضت الميم المشددة عنها ووصف المنادى
المضموم وتوكيده والمعطوف عليه مع الالف واللام وعطف البيان
ترفع على اللفظ وتنصب على المحل نحو يا زيد الطويل والطويل و
يا تيم كلهم اجمعون وكلهم اجمعين قال الله تعالى يا جبال اوبي معه
والطير ويا زيد بطة وبطة والبدل مستانف نحو يا زيد اخا عمرو واذا
وصفته بالمضاف فهو منصوب ابدا نحو يا زيد صاحب عمرو باب

الترخيم وهو حذف في آخره المنادي المفرد العلم الزائد علي ثلثة احرف
كما تقول في الحارث يا حار و لمالك يا مال وان كان ما قبل المحذوف
وحرف مد ولين تحذف هي ايضا تقول لمنصور يا منص ولعامر يا
عام الا اذا كانت ثلث الاسم الفا او واوا او ياء لم يحذف فتقول
لسعيد يا سعي لئلا يلزم نقصان من القدر الصالح ونداء الندبة نحو يا زيداه
ويا عبد المطلباه فالالف لمد الصوت والهاء لاستراحة الوقف ولام
الاستغاثة مفتوحة جارة نحو يا للمسلمين واللام المعطوف علي
المستغاث منه والمستغاث له مكسورة جارة نحو يا لزيد لعمرو وليكر باب
التصغير بناؤه في الثلاثي المجرد علي وزن فعيل نحو رجيل وقريش
وعبيد وفي الرباعي علي فعيعل نحو جعيفر ودريهم وفي الخماسي
علي فعيليل كدنينير وقد يحذف من الخماسي الاصلي آخره فتقول
في سفرجل سفيرج وفي اصطبل اصيطب وان كانت فيه
حرف زائدة يحذف الزائدة تقول في مدحرج دحيرج وان كانت
فيه الزائدتان تحذف الحرف التي لا معني لها نحو مغيسل في مغتسل
وان عوضت عن المحذوف بالياء فقلت سفيريج ودحيريج و
مغيسيل وبناء جمع التكسير يقرب من التصغير فتقول في جعفر

جعافر وفي درهم دراهم وفي سفرجل سفارج وفي اصطبل
اصاطب وفي مغتسل مغاسل وان عوضت عن المحذوف
بالياء فقلت سفاريج ومغاسيل ويكسّر الثلاثي الصحيح الساكن
الوسط المفتوح الفاء في جمع القلة علي افعل نحو كلب واكلب وساير الثلاثي
علي افعال نحو قلم واقلام وكبد واكباد وعجز واعجاز وثوب واثواب وفرس
وافراس وضرس واضراس وفلك وافلاك وحجر واحجار وفي الكثرة كله
علي فعال وفعول نحو كلاب وكلوب في كلب وثياب وثوب في ثوب ويكسّر
فَعلة علي فعلات وفعال نحو عرصة علي عرصات وعراص وان كانت
نعتا لا يتحرك عينه نحو كهلة علي كهلات وفُعلة علي فُعلات وفُعلات وفُعلات
وفُعَل نحو غرفة علي غرفات وغرفات وغرفات وغرف وفِعلة علي
وفِعلات وفِعلات وفِعَلات وفِعَل نحو سدرة علي سدرات وسدرات
وسدرات وسدر وفاعل اذا كان صفة علي فعّال وفعّل نحو جاهل
علي جهّال وجهّل واذا كان اسما علي فواعل نحو خالد علي خوالد وفعال
وفعال وفعال وفعيل وفعول في القلة علي فعلة وافعلة وفي الكثرة
كله علي فعلات وفعلان وفعل نحو غراب وغربان واغربة وغلام
وغلمان واغلمة وغلمة وقفيز وقفيزان واقفزة وقزال وقزلان واقزلة

بكسر الفاء في الجميع ش وسكون العين ش

وعمود وعماد واعادة وامان وامنية في القلة باب الامالة اعلم ان الامالة
لها نوعان احدهما ان تميل الفتحة الى الكسرة نحو شيباني شيبان والثاني
الكسرة قبل الالف كما في حمار وجدار او بعدها كما في عالم وحاكم وتميل
الالف الكسرة اللام والكاف والثالث الكسرة في بعض افعال الفعل
نحو خاف وطاب وضاق كقولك خفت وطبت وضقت والرابع
الالف المنقلبة عن الياء نحو رمي وقضي والخامس الالف التي هي
بمنزلة الالف المنقلبة عن الياء نحو سكري وحبلي والسادس الاتباع
نحو كتبت كتابا وحسبت حسابا املت النار تبعا للكاف والسين تبعا
للحاء والمانع سبعة الخاء والصاد والضاد والطاء والظاء والغين
والقاف نحو خالد وداخل وصاحب وضارب وفاضل وطالب
واطلب وناظم وظالم وغالب وراغب وقامل وعاقل وفي الفعل
لا يمنع نحو شقي ويرضي لانه محل والامالة في الحروف الا في
اني ومتي وحتي وبلي لبعدها عن الاشتقاق ○ تمت رسالة
السجاوندي من يد فقير پر تقصير

[redacted]

١٢٠٧

رب يسر وتمم بالخير وبه نستعين

١٠ بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة على
رسوله محمد وآله اجمعين اما بعد فهذا مختصر مضبوط في النحو
جمعت فيه مهمات النحو على ترتيب الكافية مبوبا ومفصلا بعبارة
واضحة مع ايراد الامثلة في جميع مسائلها من غير تعرض الى
ادلة والعلل لئلا يشوش ذهن المبتدي عن فهم المسائل وسميته
الهداية رجاء ان يهدي الله تعالى به الطالبين ورتبته على مقدمة
وثلثة اقسام وخاتمة بتوفيق الملك العزيز العلام المقدمة في المبادي
التي يجب تقديمها لتوقف فهم المسائل عليها وفيها فصول ثلثة
الفصل الاول النحو علم باصول يعرف بها احوال اواخر الكلم
الثلث من الاعراب والبناء وكيفية تركيب بعضها مع بعض
والغرض منه صيانة الذهن عن الخطاء اللفظي في كلام العرب
الفصل الثاني الكلمة لفظ وضع لمعنى مفرد وهي منحصرة
في ثلثة اقسام اسم وفعل وحرف لانها اما ان لا تدل على معنى
في نفسها وهو الحرف او تدل ولم تقترن باحد الازمنة

واقترن معناها باحد الازمنة الثلاثة وهو الفعل او تدل على معنى في
نفسها وغير مقترن باحد الازمنة الثلاثة اعني الماضي والحال والاستقبال
كرجل وعلم وعلامته ان يصح الاخبار عنه وبه كزيد قائم والاضافة
كغلام زيد ودخول اللام التعريف كالرجل والجر والتنوين والتثنية
والجمع والتصغير والنعت والنداء فان كل هذه خواص الاسم
ومعنى الاخبار عنه ان يكون محكوما عليه لكونه فاعلا او مفعولا او مبتدأ
ويسمى اسما لسموه على قسيميه لا لكونه وسما على المعنى وحد الفعل
كلمة تدل على معنى في نفسها دالة مقترنة بزمان ذلك المعنى
كضرب يضرب اضرب وعلامته ان يصح الاخبار به لا عنه ود
ودخول قد والسين وسوف والجزم والتصرف الى الماضي والمضارع
وكونه امرا او نهيا واتصال الضمائر البارزة المرفوعة وتاء التانيث
الساكنة ولحوق نوني التاكيد فان كل هذه خواص الفعل
ومعنى الاخبار به ان يكون محكوما به لكونه خبرا ويسمى فعلا
باسم اصله وهو المصدر لان المصدر هو فعل الفاعل حقيقة
وحد الحرف كلمة لا تدل على معنى في نفسها بل تدل على
معنى في غيرها نحو من فان معناها الابتداء وهي لا تدل عليه

الا

الا بعد ذكر ما منه الابتداء كالبصرة والكوفة مثلا كما تقول سرت من البصرة
الى الكوفة وعلامته ان لا يصح الاخبار عنه وبه وان لا تقبل علامات الاسماء
ولا علامات الافعال وللحرف في الكلام فوائد كثيرة كالربط بين الاسمين
نحو زيد في الدار والفعلين نحو اريد ان تضرب او اسم او فعل كضربت
بالخشبة او جملتين نحو ان جاءني زيد فاكرمه وغير ذلك من الفوائد التي
تعرفها في القسم الثالث ان شاء الله تعالى ويسمى حرفا لوقوعه في الكلام
حرفا اي طرفا ليس مقصودا بالذات مثل المسند والمسند اليه الفصل الثالث
الكلام لفظ تضمن كلمتين بالاسناد والاسناد نسبة احدى الكلمتين الى الاخرى
بحيث تفيد المخاطب فائدة يصح السكوت عليها نحو قام زيد وزيد قائم ويسمى
جملة اسمية او من فعل واسم نحو قام زيد ويسمى جملة فعلية اذ لا يوجد المسند
والمسند اليه معا في غيرهما فلا بد للكلام منهما فان قيل نوقض بالنداء نحو يا زيد قلنا
حرف النداء قائم مقام ادعو واطلب وهو الفعل فلا نقض بالنداء
فاذا فرغنا من المقدمة فلنشرع في الاقسام الثلاثة والله الموفق والمعين
القسم الاول في الاسم وقد مر تعريفه وهو ينقسم الى معرب ومبني فنذكر
احكامهما في البابين الباب الاول في الاسم المعرب وفيه مقدمة وثلاثة
مقاصد وخاتمة اما المقدمة ففيها فصول اربعة الفصل الاول في المركب

مرفوعات منصوبات مجرورات
جمع مقصد اسم مكان او مصدر ميمي بمعنى المفعول

تنوين الاسم المعرب وهو كل اسم ركب مع غيره ولا يشبه مبني الاصل اعني
الماضي والامر الحاضر والحرف نحو زيد في قام زيد لا زيد وحده لعدم التركيب ولا
هؤلاء في قام هؤلاء لوجود الشبه ويسمى متمكنا **فصل** وحكمه ان يختلف
آخره باختلاف العوامل اختلافا لفظا نحو جاءني زيد ورأيت زيدا ومررت
بزيد او تقديرا نحو جاءني موسى ورأيت موسى ومررت بموسى والا
عراب ما به يختلف آخر الاسم المعرب كالضمة والفتحة والكسرة والواو
والالف والياء والاعراب ثلاثة انواع رفع ونصب وجر والعامل
ما به رفع او نصب او جر ومحل الاعراب من الاسم هو الحرف الاخير
مثال الكل قام زيد فقام عامل وزيد معرب والضمة اعرابه والدال
حرف الاعراب **واعلم** انه لا يعرب في كلام العرب كله الا الاسم المتمكن
والفعل المضارع ويجيء حكمه في القسم الثاني ان شاء الله تعالى **فصل**
في اصناف اعراب الاسم وهي تسعة اصناف **الاول** ان يكون
الرفع بالضمة والنصب بالفتحة والجر بالكسرة ويختص بالمفرد المنصرف
الصحيح وهو ما لا يكون في آخره حرف علة كزيد وبالجاري مجرى الصحيح
وهو ما يكون في آخره واو او ياء ما قبلها ساكن كدلو وظبي وبالجمع المكسر
المنصرف كرجال نحو جاءني زيد ودلو وظبي ورجال ورأيت زيدا

عند النحاة صح

ودلوا وظبيا ورجالا ومررت بزيد ودلو وظبي ورجال **والثاني** ان يكون
الرفع بالضمة والنصب والجر بالكسرة ويختص بجمع المؤنث السالم
تقول هن مسلمات ورأيت مسلمات ومررت بمسلمات **والثالث**
ان يكون الرفع بالضمة والنصب والجر بالفتحة ويختص بغير المنصرف
كما تقول جاءني عمر ورأيت عمر ومررت بعمر **والرابع** ان يكون الرفع
بالواو والنصب بالالف والجر بالياء ويختص بالاسماء الستة مكبرة
مضافة الى غير ياء المتكلم وهي ابوك واخوك وحموك وهنوك وفوك
وذو مال تقول جاءني ابوك ورأيت اباك ومررت بابيك وكذا
البواقي **والخامس** ان يكون الرفع بالالف والنصب والجر بالياء
المفتوح ما قبلها ويختص بالمثنى وكلا مضافا الى مضمر واثنان و
اثنتان تقول جاءني الرجلان كلاهما واثنان واثنتان ورأيت الرجلين
كليهما واثنين واثنتين ومررت برجلين كليهما واثنين واثنتين **والسادس**
ان يكون الرفع بالواو والنصب والجر بالياء المكسور ما قبلها ويختص
بجمع المذكر السالم واولو وعشرون مع اخواتها تقول جاءني مسلمون
وعشرون واولو مال ورأيت مسلمين واولي مال ومررت بمسلمين وعشرين صح
وعشرين واولي مال **واعلم** ان نون التثنية مكسورة ابدا ونون جمع

ال الستة مفتوحة ابدًا او بهما تسقطان عند الاضافة نحو جاءني غلاما زيد ومسلمو مصر
والسابع ان يكون الرفع بتقدير الضمة والنصب بتقدير الفتحة والجر بتقدير الكسرة
ويختص بالمقصورة وهو ما في آخره الف مقصورة كعصا وبالمضاف
الى ياء المتكلم غير جمع المذكر السالم كغلامي تقول جاءني عصا وغلامي
ورايت عصا وغلامي ومررت بعصا وغلامي والثامن ان يكون الرفع
بتقدير الضمة والجر بتقدير الكسرة والنصب بالفتحة لفظا ويختص
بالمنقوص وهو ما في آخره ياء مكسورة ما قبلها كالقاضي تقول
جاءني القاضي ورايت القاضيَ ومررت بالقاضي والتاسع
ان يكون الرفع بتقدير الواو والنصب والجر بالياء لفظا ويختص
بجمع المذكر السالم مضافا الى ياء المتكلم تقول جاءني مسلميّ تقديره
مسلموي اجتمعت الواو والياء والاولى منهما ساكنة فقلبت
الواو ياء وادغمت الياء في الياء وابدلت الضمة بالكسرة
لمناسبة الياء فصار مسلمي ورايت مسلمي ومررت بمسلمي

فصل

في الاسم المعرب وهو على قسمين منصرف وهو ما ليس فيه
سببان من الاسباب التسعة او واحدة منها تقوم مقامهما
من الاسباب التسعة كزيد ويسمى الامكن وحكمه ان يدخله

الحركات

الحركات الثلاث مع التنوين تقول جاءني زيد ورايت زيدا
ومررت بزيد وغير منصرف وهو ما فيه سببان منها او واحدة منها
تقوم مقامهما والاسباب التسعة هي العدل والوصف والتانيث
والمعرفة والعجمة والجمع والتركيب ووزن الفعل والالف والنون
الزائدتان وحكمه ان لا يدخله الكسر والتنوين ويكون في موضع الجر مفتوحا
تقول جاءني عمر ورايت عمر ومررت بعمر اما العدل فهو تغيير اللفظ
من صيغته الاصلية الى صيغة اخرى تحقيقا او تقديرا ولا يجتمع مع
وزن الفعل اصلا ويجتمع مع العلمية كعمر وزفر ويجتمع مع
الوصف كثلاث ومثلث واخر وجمع اما الوصف فلا يجتمع مع العلمية
اصلا وشرطه ان يكون وصفا في اصل الوضع فاسود وارقم غير منصرف
وان صار اسمين للحية لاصالتهما في الوصفية واربع في مررت بنسوة
اربع منصرف مع انه صفة ووزن الفعل لعدم الاصالة في الوصفية
اما التانيث بالتاء فشرطه ان يكون علما كطلحة وكذلك المعنوي كزينب
ثم المعنوي ان كان ثلاثيا ساكن الاوسط غير العجمية يجوز صرفه وتركه
كهند لاجل الخفة والعجمة منع صرفه كزينب وسقر وماه وجور
والتانيث بالالف المقصورة كحبلى والممدودة كحمراء [illegible]

لان الالف قائم مقام السببين التانيث ولزومه اما المعرفة فلا تعتبر في

منع الصرف الا العلمية وتجمع مع غير الوصف اما العجمة فشرطها ان يكون

علما في العجمية وزائدا على ثلثة احرف كابراهيم او ثلاثيا متحرك

الاوسط كشتر فلجام منصرف لعدم العلمية في العجمة ونوح منصرف

لسكون الاوسط اما الجمع فشرطه ان يكون على صيغة منتهى

الجموع وهو ان يكون بعد الف الجمع حرفان كمساجد او حرف

مشددة كدواب او ثلثة اوسطها ساكن كمصابيح غير قابل

للهاء فصياقلة وفرازنة منصرف لقبولهما الهاء وهو ايضا قائم مقام

السببين الجمعية وامتناع ان يجمع مرة اخرى جمع التكسير فكانه جمع

مرتين اما التركيب فشرطه ان يكون علما بلا اضافة ولا اسناد كبعلبك

فعبد الله منصرف لوجود الاضافة ومعديكرب غير منصرف وشاب قرناها الاسنادي

مبني الاصل اما وزن الفعل فشرطه ان يكون مختصا بالفعل كضرب

وشمر ولا يوجد في الاسم الا منقولا عن الفعل وان لم يختص به فيجب

ان يكون في اوله احد حروف المضارعة ولا يدخلها التاء كاحمد ويشكر

وتغلب ونرجس فيعمل منصرف بقبوله التاء كقولهم ناقة يعملة اما

الالف والنون الزائدتان ان كانتا في اسم فشرطه ان يكون علما كعمران

انما قال الزائدتان لانهما من الحروف الزوائد

وعثمان فسعدان اسم نبت منصرف وان كانتا في الصفة فشرطه ان لا

يكون مؤنثه فعلانة كسكران فندمان لوجود مؤنثه ندمانة واعلم ان

كلما شرط فيه العلمية وهو المؤنث بالتاء والمعنوي والعجمة والتركيب

والاسم الذي فيه الالف والنون الزائدتان او لم يشترط فيه ذلك واجتمعت

مع سبب واحد فقط وهو العلم المعدول ووزن الفعل اذا نكرته انصرف

اما في القسم الاول فلبقاء الاسم بلا سبب واما في القسم الثاني فلبقاء الاسم

على سبب واحد تقول جاءني طلحة وطلحة اخر وقام عمر وعمر اخر

وضربت احمد واحمد اخر وكل ما لا ينصرف اذا اضيف او دخله الالف

واللام دخله الكسرة حالة الجر كمررت باحمدكم وبالاحمد تمت المقدمة

المقصد الاول في المرفوعات

المقصد الاول في المرفوعات الاسماء المرفوعة ثمانية اقسام الفاعل

والمفعول ما لم يسم فاعله والمبتداء وخبره وخبر ان واسم كان واسم

ما ولا المشبهتين بليس وخبر لا التي لنفي الجنس

فصل

الفاعل كل اسم قبله فعل او صفة اسند اليه على معنى انه قائم

به لا واقع عليه نحو قام زيد وزيد ضارب ابوه عمروا وما ضرب زيد

عمروا وكل فعل لا بد له من فاعل مرفوع مظهر كذهب زيد او

مضمر كزيد ذهب وان كان الفعل متعديا كان له مفعول به ايضا مصف

انما ابتداء بالمرفوعات من جملة المعربات لانه مرفوع غير فضلة بخلاف غيره ثم ابتداء من المرفوعات بالفاعل لكونه الاصل والباقي ملحق به فقال

نحو ضرب زيد عمروا وان كان الفاعل مظهرا وحد الفعل ابدا نحو ضرب
الزيدان وضرب الزيدون وان كان مضمرا ثني للمثني وجمع للجمع نحو
الزيدان ضربا الزيدون ضربوا وان كان الفاعل مؤنثا حقيقيا وهو ما بازائه ذكر في
الحيوان انث الفعل ابدا ان لم تفصل بين الفعل والفاعل نحو
قامت هند وان فصلت فلك الخيار في التذكير والتانيث نحو ضرب
اليوم هند وان شئت قلت ضربت اليوم هند وكذلك في المؤنث
غير الحقيقي نحو طلعت الشمس وان شئت قلت طلع الشمس وهذا
اذا كان الفعل متقدما علي الفاعل واما ان كان متاخرا انث الفعل ابدا
نحو الشمس طلعت وجمع التكسير كالمؤنث غير الحقيقي تقول قام الرجال
وان شئت قلت قامت الرجال ويجب تقديم الفاعل علي المفعول
اذا كانا مقصورين وخفت اللبس نحو ضرب موسي عيسي ويجوز
تقديم الفاعل علي المفعول ان لم تخف اللبس نحو اكل الكمثري يحيي
وضرب عمروا زيد ويجوز حذف الفعل حيث كانت قرينة نحو زيد في جواب
من قال من ضرب وكذا يجوز حذف الفعل والفاعل معا كنعم لمن
قال اقام زيد وقد يحذف الفاعل ويقام المفعول مقامه اذا كان الفعل
مجهولا نحو ضرب زيد وهو القسم الثاني من المرفوعات فصل

واذا

واذا تنازع الفعلان في اسم ظاهر بعدهما اي اراد كل واحد منهما عمل
في ذلك الاسم فهذا انما يكون علي اربعة اقسام الاول ان يتنازعا
في الفاعلية فقط نحو ضربني واكرمني زيد والثاني ان يتنازعا في المفعولية
فقط نحو ضربت واكرمت زيدا والثالث ان يتنازعا في الفاعلية والمفعولية
ويقتضي الاول الفاعل والثاني المفعول نحو ضربني واكرمت زيدا
والرابع عكسه نحو ضربت واكرمني زيد واعلم ان جميع في هذه الاقسام
يجوز اعمال الفعل الاول واعمال الفعل الثاني خلافا للفراء في
الصورة الاول والثالث ان اعمل الفعل الثاني ودليله لزوم احد
الامرين اما حذف الفاعل او الاضمار قبل الذكر وكلاهما محظوران
وهذا في الجواز اما الاختيار ففيه خلاف البصريين فانهم يختارون اعمال
الفعل الثاني اعتبارا للقرب والجوار والكوفيون اعمال الاول مراعاة
للتقدم والاستحقاق فان اعملت الثاني فانظر ان كان الفعل الاول يقتضي
الفاعل اضمرته في الاول كما تقول في المتوافقين نحو ضربني واكرمني زيد
وضرباني واكرمني الزيدان وضربوني واكرمني الزيدون وفي المتخالفين
نحو ضربني واكرمت زيدا وضرباني واكرمت الزيدين وضربوني واكرمت
الزيدين وان كان الفعل الاول يقتضي المفعول ولم يكن الفعلان من

بل العامل ان اذا التنازع يجري في غير الفعل ايضا نحو زيد معطي ومكرم عمرو وداود بكر كريم وشريف ابوه وانما اقتصر علي الفعل لاصالته في العمل وانما قال الفعلان مع ان التنازع قد يقع في اكثر من فعلين اقتصارا علي اقل مراتب التنازع

ينبغي ان يقال الاول والثالث فانه لا يجوز اعمال الفعل الثاني عند اقتضاء الاول الفاعل ... اعمال الفعل الثاني عند اقتضاء الاول الفاعل

ولما فرغ من بيان الاختلاف بين البصريين والكوفيين شرع في طريق العمل علي المذهبين فقال فان اعملت

افعال القلوب حذفت المفعول من الفعل الاول كما تقول في
المتوافقين نحو ضربت واكرمت زيدًا وضربت واكرمت الزيدين وضربت
واكرمت الزيدين وفي التخالفين نحو ضربت واكرمني زيدٌ وضربت واكرمني
الزيدان وضربت واكرمني الزيدون وان كان الفعلان من افعال القلوب
يجب اظهار المفعول للفعل الاول كما تقول حسبني منطلقًا وحسبت زيدا
منطلقًا اذ لا يجوز حذف المفعول من افعال القلوب واضمار قبل الذكر
هذا على مذهب البصريين واما ان اعملت الفعل الاول على مذهب
الكوفيين فانظر ان كان الفعل الثاني يقتضي الفاعل اضمرت الفاعل
في الفعل الثاني كما تقول في المتوافقين نحو ضربني واكرمني زيدٌ و
هو
ضربني واكرماني الزيدان وضربني واكرموني الزيدون وفي التخالفين
هما
نحو ضربت واكرمني زيدًا وضربت واكرماني الزيدين وضربت واكرموني
هم هو هما هم
الزيدين وان كان الفعل الثاني يقتضي المفعول ولم يكن الفعلان
من افعال القلوب جاز فيه الوجهان حذف المفعول والاضمار والثاني هو المختار
اي الفعل الثاني — اي اضمار مفعول الثاني اي اضماره
ليكون الملفوظ مطابقًا للمراد اما الحذف فكما تقول في المتوافقين نحو ضربت
اسم ظاهرا والاضمار مطلق من الكبر — اي حذف المفعول
واكرمت زيدًا وضربت واكرمت الزيدين وضربت واكرمت الزيدين
مفعول حذفه — مفعول حذفه — مفعول حذفه
وفي التخالفين نحو ضربني واكرمت زيدٌ وضربني واكرمت الزيدان
مفعول حذفه — مفعول حذفه

وضربني

وضربني واكرمت الزيدون واما الاضمار فكما تقول في التوافقين نحو
ايضهما مفعول
ضربت واكرمته زيدًا وضربت واكرمتهما الزيدين وضربت واكرمتهم الزيدين
وفي التخالفين نحو ضربني واكرمته زيدٌ وضربني واكرمتهما الزيدان
وضربني واكرمتهم الزيدون وان كان الفعلان من افعال القلوب
فلا بد له من اظهار المفعول كما تقول حسبني وحسبتهما منطلقين
الزيدان منطلقًا وذلك لان حسبني وحسبتهما تنازعا في منطلقًا واعملت
الاول وهو حسبني فان حذفت منطلقين وقلت حسبني وحسبتهما الزيدان
منطلقًا فحينئذٍ يلزم حذف المفعول الثاني من افعال القلوب وهو
غير جائز وان اضمرت فلا يخلوا من ان تضمر مفردًا وتقول حسبني
وحسبتهما اياه الزيدان منطلقا فحينئذٍ لا يكون المفعول الثاني مطا
بقًا للمفعول الاول وهو هما في قولك حسبتهما ولا يجوز ذلك او
تضمر مثنى نحو تقول حسبني وحسبتهما اياهما الزيدان منطلقا وح يلزم عود
الضمير المثنى الى اللفظ المفرد وهو منطلقا الذي وقع فيه التنازع وهو
ايضًا لا يجوز واذا لم يجز الحذف والاضمار كما عرفت وجب الاظهار
فصل مفعول ما لم يسم فاعله وهو كل مفعول حذف فاعله واقيم
هو مقامه وشرطه ان يكون الفعل مجهولًا نحو ضُرِبَ زيدٌ وحكمه في
اي مقام الفاعل

هذا اذا لم يكن الفعلان من افعال القلوب واما

ولا يخفى انه لا يتصور التنازع في هذه الصورة الا اذا وافقت المفعول الثاني في الاسماء والاطلاق من غير
اي ولكن المفعول اتصاف ذات ما بالانطلاق
هذا نحو التمثيل في الثاني بالنظر الى التثنية والافراد والالفاظ انما التنازع بين المفعول الثاني لان الاول يقتضي المفرد مفعولا والثاني مفعولا مثنى فلا
من المرفوعات
شيئا
تعبيرًا الى امر واحد فلا تنازع
تنازع

توحيد فعله وتثنيته وجمعه وتذكيره وتانيثه علي قياس ما عرفت في الفاعل

فصل المبتداء والخبر هما اسمان مجردان عن العوامل اللفظية
احدهما مسند اليه ويسمى المبتداء والثاني مسند به ويسمى الخبر نحو زيد قائم
والعامل فيهما معنوي وهو الابتداء واصل المبتداء ان يكون معرفة واصل
الخبر ان يكون نكرة والنكرة اذا وصفت جاز ان تقع مبتداء نحو قوله تعالى
ولعبد مومن خير من مشرك وكذا اذا تخصصت بوجه آخر نحو ارجل
في الدار ام امراة وما احد خير منك وشر اهر ذا ناب وفي الدار رجل وسلام
عليك وان كان احد الاسمين معرفة والآخر نكرة فاجعل المعرفة مبتداء
كما مر وان كانا معرفتين فاجعل ايهما شئت مبتداء والآخر خبرا نحو الله
الهنا ومحمد نبينا وآدم ابونا وقد يكون الخبر جملة اسمية نحو زيد ابوه قائم
او فعلية نحو زيد ابوه قام او شرطية نحو زيد ان تعطه يشكرك او ظرفية
نحو زيد خلفك وعمرو في الدار والظروف متعلق بجملة عند الاكثر وهي
استقر في الدار مثلا تقول زيد في الدار تقديره زيد استقر في الدار ولابد
من ضمير في الجملة ليعود الي المبتداء كالهاء فيما مر ويجوز حذفه
عند قرينة نحو السمن منوان بدرهم والبر الكر بستين اي منه وقد يتقدم
الخبر علي المبتداء نحو في الدار زيد ويجوز ان يكون للمبتداء الواحد اخبار

كثيرة نحو زيد عالم عاقل فاضل واعلم ان لهم قسما آخر من المبتداء ليس
مسندا اليه وهو صفة وقعت بعد حرف النفي نحو ما قائم زيد او بعد حرف الاستفهام نحو
اقائم زيد وهل قائم زيد بشرط ان ترفع تلك الصفة اسما ظاهرا نحو اقائم الزيدان
وما قائم الزيدان بخلاف ما قائمان الزيدان لان قائمان رافع لضمير عائد
الي الزيدان ولو كان رافعا لهذا الظاهر لم يجز تثنيته **فصل** خبر ان
واخواتها وهي ان وكان ولكن وليت ولعل فهذه الحروف تدخل
علي المبتداء والخبر فتنصب المبتداء ويسمى اسم ان وترفع الخبر
ويسمى خبر ان فخبر ان هو المسند بعد دخولها نحو ان زيدا قائم وحكمه
في كونه مفردا او جملة او معرفة او نكرة كحكم خبر المبتداء ولا يجوز تقديمه
علي اسمها الا اذا كان ظرفا نحو ان في الدار زيدا لمجال التوسع في الظروف
فصل اسم كان واخواتها وهي صار واصبح واضحى وامسى وظل
وبات وآض وعاد وغدا وراح وما زال وما برح وما انفك
وما فتئ وما دام وليس ولا يكون فهذه الافعال الناقصة
تدخل ايضا علي المبتداء والخبر فترفع المبتداء ويسمى اسم كان وتنصب
الخبر ويسمى خبر كان فاسم كان هو المسند اليه بعد دخولها نحو كان زيد قائما
ويجوز في الكل تقديم اخبارها علي اسمائها نحو كان قائما زيد وعلي نفس

الافعال ايضا في عشرة الاول نحو قائما كان زيد ولا يجوز ذلك فيما
في اوله ما فلا يقال قائما مازال زيد وفي ليس خلاف وباقي الكلام
في هذه الافعال يجيئ في القسم الثاني ان شاء الله تعالى فصل اسم
ما ولا المشبهتين بليس هو المسند اليه بعد دخولهما نحو مازيد قائما ولا رجل افضل
منك ويختص لا بالنكرة كما يختص ما بالمعرفة فصل خبر لا التي لنفي الجنس
هو المسند بعد دخولها نحو لا رجل قائم المقصد الثاني في المنصوبات الاسماء
المنصوبة اثنا عشر قسما المفعول المطلق وبه وفيه وله ومعه والحال
والتمييز والمستثنى وخبر كان واخواتها واسم ان واخواتها والمنصوب
بلا التي لنفي الجنس وخبر ما ولا المشبهتين بليس فصل المفعول المطلق
وهو مصدر بمعنى فعل مذكور قبله ويذكر للتاكيد نحو ضربت ضربا او لبيان
العدد نحو جلست جلسة او جلستين وقد يكون من غير لفظ الفعل نحو
قعدت جلوسا وقد يحذف فعله لقيام قرينة جوازا كقولك للقادم
خير مقدم اي قدمت قدوما خير مقدم ووجوبا نحو سقيا وشكرا اي
سقاك الله سقيا وشكرتك شكرا فصل المفعول به وهو اسم
ما وقع عليه فعل الفاعل كضرب زيد عمرا وقد يتقدم على الفاعل
كضرب عمرا زيد وقد يحذف فعله لقيام قرينة جوازا نحو زيدا في

جواب

جواب من قال من اضرب ووجوبا في اربعة مواضع الاول سماعا
نحو امرأ ونفسه وانتهوا خيرا لكم اي اترك امرأ ونفسه اي انتهوا عن التثليث
واقصدوا خيرا لكم واهلا وسهلا اي اتيت اهلا ووطئت سهلا والبواقي
قياسية والثاني التحذير وهو معمول بتقدير اتق تحذيرا مما بعده نحو اياك والاسد
واصله اتقك والاسد او ذكر المحذر منه مكررا نحو الطريق الطريق والثالث من تلك المواضع
ما اضمر عامله على شريطة التفسير وهو كل اسم بعده فعل او شبهه يشتغل
ذلك الفعل عن ذلك الاسم بضميره لو سلط عليه هو او مناسبه لنصبه
نحو زيدا ضربته فان زيدا منصوب بفعل محذوف مضمر وهو ضربت يفسره
الفعل المذكور بعده وهو ضربته ولهذا الباب فروع كثيرة والرابع المنادى
وهو اسم مدعو بحرف النداء لفظا نحو يا عبد الله اي ادعو عبد الله وقد يحذف
حرف النداء لفظا كقوله تعالى يوسف اعرض عن هذا اي يا يوسف وحروف
خمسة يا وايا وهيا واي والهمزة المفتوحة واعلم ان المنادى على اقسام
فان كان مفردا معرفة بني على علامة الرفع كالضمة ونحوها نحو يا زيد
ويا رجل ويا زيدان ويا رجلان ويا زيدون ويا رجال ويخفض بلام
الاستغاثة نحو يا لزيد ويفتح بالحاق الفها ولا لام معه نحو يا زيداه وينصب
ان كان مضافا نحو يا عبد الله او مشابها للمضاف نحو يا طالعا جبلا

او نكرة غير معينة نحو قول الاعمى يا رجلا خذ بيدي وان كان معرفا بالالف واللام
قيل يا ايها الرجل ويا ايتها المرأة ويجوز ترخيم المنادى وهو حذف في آخر
المنادى للتخفيف كما تقول في مالك يا مال وفي منصور يا منص وفي
عثمان يا عثم ويجوز في آخر المرخم الضم والحركة الاصلية كما تقول في حارث
يا حارُ ويا حارِ واعلم ان يا من حروف النداء قد تستعمل في المندوب ايضا وهو المتفجع
عليه بيا او وا يقال يا زيداه ووا زيداه فوا مختص بالمندوب ويا مشترك بين
النداء والمندوب **فصل** المفعول فيه هو اسم ما وقع فيه الفعل من
الزمان والمكان ويسمى ظرفا وظروف الزمان على قسمين مبهم وهو ما لا
حد معين كدهر وحين ومحدود وهو ما له حد معين نحو يوم وليلة وشهر
وسنة وكلها منصوب بتقدير في تقول صمت دهرا وسافرت شهرا اي
في دهر وشهر وظروف المكان كذلك مبهم وهو منصوب ايضا نحو جلست
خلفك وامامك ومحدود وهو ما لا يكون منصوبا بل لابد من ذكر في فيه
نحو جلست في الدار وفي السوق **فصل** المفعول له هو ما وقع لاجله
الفعل المذكور قبله وينصب بتقدير اللام نحو ضربته تاديبا اي للتاديب
وقعدت عن الحرب جبنا اي للجبن وعند الزجاج هو مصدر وتقديره
اديته تاديبا وجبنت جبنا **فصل** المفعول معه وهو ما يذكر بعد

الواو

الواو بمعنى مع لمصاحبة معمول فعل نحو جاء البرد والجبات وجئت
انا وزيدا اي مع الجبات ومع زيد فان كان الفعل لفظا وجاز العطف
يجوز فيه الوجهان نحو جئت انا وزيد وزيدا وان لم يجز العطف تعين النصب
نحو جئت وزيدا وان كان الفعل معنى وجاز العطف تعين العطف
مثل ما لزيد وعمرو وان لم يجز العطف تعين النصب نحو ما لك وزيدا وما
شانك وعمروا لان المعنى ما تصنع **فصل** الحال لفظ يدل على
بيان هيئة الفاعل او المفعول به او كليهما نحو جاءني زيد راكبا وضربت
زيدا مشدودا ولقيت عمروا راكبين وقد يكون الفاعل معنويا نحو زيد
في الدار قائما لان معناه زيد استقر في الدار قائما وكذلك المفعول
نحو هذا زيد قائما فان معناه انبه او اشير اليه قائما والعامل في الحال فعل
او معنى فعل والحال نكرة ابدا وذو الحال معرفة غالبا كما رايت في الامثلة
فان كان ذو الحال نكرة يجب تقديم الحال على ذي الحال نحو جاءني راكبا
رجل لئلا يلتبس بالصفة في حالة النصب نحو رايت راكبا رجلا لم
يعلم انه حال او صفة وقد يكون جملة خبرية اسمية نحو جاءني زيد وغلامه راكب
او فعلية نحو جاءني زيد يركب غلامه ومثال ما اذا كان العامل في الحال
معنى الفعل نحو هذا زيد قائما معناه انبه او اشير وقد يحذف العامل لقيام

قرينة كما تقول للمسافر سالماً غانماً اي ترجع سالماً غانماً فصل التمييز هو نكرة
يذكر بعد مقدار من عدد او كيل او وزن او مساحة او غير ذلك مما فيه الابهام
ترفع ذلك الابهام نحو عندي عشرون رجلاً وقفيزان براً ومنوان سمناً
وجريبان قطناً وعلى التمرة مثلها زبداً وقد يكون من غير مقدار نحو هذا خاتم
حديداً او فضة او ذهباً وسوار ذهباً وفيه الخفض اكثر نحو خاتم حديد وقد يقع
بعد الجملة فترفع الابهام عن نسبتها نحو طاب زيد نفساً او علماً او اباً او ابوة
فصل المستثنى لفظ يذكر بعد الا واخواتها ليعلم انه لا ينسب اليه ما نسب
الى ما قبلها وهو على ضربين متصل وهو ما اخرج عن متعدد بالا و
اخواتها نحو جاءني القوم الا زيداً ومنقطع وهو المذكور بعد الا واخواتها
غير مخرج لعدم دخوله في المستثنى منه نحو جاءني القوم الا حماراً واعلم ان
اعراب المستثنى على اقسام فان كان بعد الا في كلام موجب وهو كل
كلام لا يكون نفياً ولا نهياً ولا استفهاماً او منقطعاً كما مر او متقدماً على المستثنى منه
نحو جاءني الا اخاك احد او كان بعد عدا او خلا عند الاكثر او كان بعد ما عدا
وما خلا وليس ولا يكون نحو جاءني القوم ما خلا زيداً الى آخره كان منصوباً
وان كان بعد الا في كلام غير موجب وهو كل كلام يكون نفياً او نهياً او
استفهاماً والمستثنى منه مذكور يجوز فيه الوجهان النصب والبدل عما قبلها
نحو

نحو ما جاءني احد الا زيد او الا زيداً وان كان مفرغاً بان يكون بعد الا في كلام غير
موجب والمستثنى منه غير مذكور كان اعرابه بحسب العوامل تقول ما جاءني الا زيد
وما رأيت الا زيداً وما مررت الا بزيد وان كان بعد غير وسوى وسواء وحاشا
عند الاكثر كان مجروراً نحو جاءني القوم غير زيد وسوى زيد وسواء زيد وحاشا زيد
واعلم ان اعراب غير كاعراب المستثنى بالا تقول جاءني القوم غير زيد وغير حمار و
ما جاءني احد غير زيد وغير زيد وغير حمار وتقول ما جاءني غير زيد غير زيد بغير زيد
واعلم ان لفظة غير موضوعة للصفة وقد يستعمل للاستثناء كما ان لفظة
الا موضوعة للاستثناء وقد يستعمل للصفة نحو قوله تعالى لو كان فيهما آلهة
الا الله لفسدتا وكذلك قولك لا اله الا الله فصل خبر كان واخواتها
هو المسند بعد دخولها نحو كان زيد قائماً وحكمه كحكم خبر المبتدأ الا انه يجوز تقديمها
على اسمائها مع كونه معرفة بخلاف خبر المبتدأ نحو كان القائم زيد فصل
اسم ان واخواتها هو المسند اليه بعد دخولها نحو ان زيداً قائم فصل
المنصوب بلا التي لنفي الجنس هو المسند اليه بعد دخولها يليها نكرة مضافة
نحو لا غلام رجل في الدار او مشابهاً لها نحو لا عشرين درهماً في الكيس
فان كان ما بعد لا نكرة مفردة يبني على الفتح نحو لا رجل في الدار وان
كان معرفة او نكرة منفصلاً بينه وبين لا كان مرفوعاً ويجب تكرير لا مع اسمها

كقولك لا زيد في الدار ولا عمرو ولا فيها رجل ولا امراة ويجوز في لا حول
ولا قوة خمسة اوجه فتحهما ورفعهما وفتح الاول ونصب الثاني وفتح الاول ورفع الثاني ورفع الاول و
فتح الثاني وقد يحذف اسم لا لقيام قرينة نحو لا عليك اي لا باس عليك

فصل خبر ما ولا المشبهتين بليس هو المسند بعد دخولهما نحو ما زيد
قائما ولا رجل ظريفا وان وقع الخبر بعد الا نحو ما زيد الا قائم او تقدم الخبر
على الاسم نحو ما قائم زيد او زيدت ان بعد ما نحو ما ان زيد قائم بطل العمل
كما رايت في الامثلة هذا بلغة اهل الحجاز واما بنو تميم فلا يعملونهما
بهما اصلا كما قال الشاعر من لسان بني تميم شعر ومهفهف قلت
له انتسب قال ما قتل المحب حرام برفع الحرام

المقصد الثالث في المجرورات الاسماء المجرورة هي المضاف اليه فقط وهو كل اسم
نسب اليه شيء بواسطة حرف الجر لفظا نحو مررت بزيد ويعبر
عن هذا التركيب في الاصطلاح بانه جار ومجرور او تقديرا نحو
غلام زيد تقديره غلام لزيد ويعبر عن هذا التركيب في الاصطلاح
بانه مضاف ومضاف اليه ويجب تجريد المضاف عن التنوين
او ما يقوم مقامه نحو جاءني غلام زيد وغلاما عمرو ومسلمو مصر واعلم
ان الاضافة على قسمين معنوية ولفظية اما المعنوية فـ

ان يكون المضاف غير صفة مضافة الى معمولها وهي اما بمعنى اللام
نحو غلام زيد وضارب زيد امس او بمعنى من نحو خاتم فضة او بمعنى في
نحو صلوة الليل وفائدة هذه الاضافة تعريف المضاف ان اضيف الى
معرفة كما مر وتخصيصه ان اضيف الى نكرة كغلام رجل واما اللفظية فهي
ان يكون المضاف صفة مضافة الى معمولها وهي في تقدير الانفصال
لا في اللفظ نحو ضارب زيد وحسن الوجه وفائدتها تخفيف في اللفظ فقط
واعلم انك اذا اضفت الاسم الصحيح او الجاري مجرى الصحيح الى ياء المتكلم كسرت
آخره واسكنت الياء او فتحتها نحو غلامي ودلوي وظبيي وان كان في آخر
الاسم ياء مكسورة ما قبلها ادغمت الياء في الياء وفتحت الياء الثانية
لئلا يلتقي الساكنان تقول في القاضي قاضيّ وان كان في آخره واو مضموم ما قبلها
قلبت الواو ياء وعملت ما عملت الآن في الياء وادغمت الياء في الياء وابدلت
الضمة بالكسرة تقول جاءني مسلميّ وفي الاسماء الستة تقول جاءني اخي وابي
وحمي وهني وفيّ وفمي عند قوم وذو لا يضاف الى مضمر اصلا وقول الشاعر
انما يعرف ذا الفضل من الناس ذووه شاذ واذا قطعت عن الاضافة
قلت اخ واب وحم وهن وفم وذو لا يقطع عن الاضافة البتة هذا
كله بتقدير حرف الجر واما يذكر فيه حرف الجر لفظا فسياتيك ذكرها في القسم الثالث

فصل الخاتمة في التوابع اعلم ان التي مرت ذكرها من الاسماء المعربة اعرابها
بالاصالة بان دخلتها العوامل من المرفوعات والمنصوبات والمجرورات فقد
يكون الاسم اعرابه تبعية ما قبله ويسمى التابع لانه يتبع ما قبله في الاعراب وهو
كل ثان باعراب سابقه من جهة واحدة والتوابع خمسة انواع النعت
والعطف بالحروف والتوكيد والبدل وعطف البيان فصل النعت تابع
يدل على معنى في متبوعه نحو جاءني رجل عالم او في متعلق متبوعه نحو جاءني رجل
عالم ابوه ويسمى الصفة ايضا فالقسم الاول يتبع متبوعه في عشرة اشياء
في الاعراب اي الرفع والنصب والجر والتعريف والتنكير والافراد والتثنية
والجمع والتذكير والتانيث نحو جاءني رجل عالم وامراة عالمة ورجلان عالمان
ورجال علماء وزيد العالم وهندن العالمة والقسم الثاني انما يتبع متبوعه
في الخمسة الاول فقط اعني الاعراب والتعريف والتنكير والبواقي كالفعل
وفايدة النعت تخصيص المنعوت ان كانا نكرتين نحو جاءني رجل عالم وتوضيحه
ان كانا معرفتين نحو جاءني زيد العاقل وقد يكون للثناء والمدح نحو بسم الله
الرحمن الرحيم وقد يكون للذم نحو اعوذ بالله من الشيطان الرجيم وقد يكون
للتاكيد نحو نفخة واحدة واعلم ان النكرة توصف بالجملة الخبرية نحو مررت برجل
ابوه عالم او قام ابوه والمضمر لا يوصف ولا يوصف به فصل العطف بالحروف

تابع ينسب اليه ما نسب الى متبوعه وكلاهما مقصودان بتلك النسبة ويسمى عطف
النسق وشرطه ان يكون بينه وبين متبوعه احد حروف العطف وسياتي ذكرها
في القسم الثالث انشاء الله تعالى نحو قام زيد وعمرو واذا عطف على الضمير المرفوع
المتصل يجب تاكيده بالضمير المنفصل نحو ضربت انا وزيد الا اذا فصل نحو
ضربت اليوم وزيد واذا عطف على الضمير المجرور يجب اعادة حرف الجر
مررت بك وبزيد واعلم ان المعطوف في حكم المعطوف عليه اعني ان كان الاول
صفة او خبرا او امرا او صلة او حالا فالثاني ايضا كذلك والضابطة فيه انه حيث
يجوز ان يقام المعطوف مقام المعطوف عليه جاز العطف عليه وحيث لا فلا
والعطف على معمولي عاملين مختلفين جائز اذا كان المعطوف عليه مجرورا متقدما
والمعطوف كذلك اي مجرورا فيه متقدما نحو في الدار زيد والحجرة عمرو وفي المسئلة
مذهبان آخران وهما يجوز مطلقا عند الفراء ولا يجوز مطلقا عند سيبويه فصل
التوكيد تابع يدل على تقرير المتبوع فيما نسب اليه او على شمول الحكم لكل
فرد من افراد المتبوع والتوكيد على نوعين لفظي ومعنوي فاللفظي هو
تكرير اللفظ الاول نحو جاءني زيد زيد والمعنوي وهو بالفاظ معدودة وهي
النفس والعين للواحد والمثنى والمجموع باختلاف الصيغة والضمير نحو جاءني
زيد نفسه والزيدان انفسهما ونفساهما والزيدون انفسهم وكذلك عينه وعيناهما

واعينهما واعينهم والهند نفسها والهندات انفسها او نفسهما والهندات
انفسهن واعينهن وكلا وكلتا للمثنى خاصة نحو قام الرجلان كلاهما وقامت
المرأتان كلتاهما وكل واجمع واكتع وابتع وابصع لغير المثنى باختلاف الضمير
في كل والصيغ في البواقي نحو جاءني القوم كلهم اجمعون واكتعون وابتعون
وابصعون وقامت النساء كلهن جمع كتع بتع بصع واشتريت الجارية كلها
جمعاء كتعاء بتعاء بصعاء واذا اردت تاكيد المضمر المرفوع المتصل بالنفس
والعين يجب تاكيده بضمير منفصل نحو ضربت انت نفسك ولا يؤكد بكل
واجمع الا ماله اجزاء وابعاض يصح افتراقها حسا كالقوم او حكما كما تقول اشتريت
العبد كله ولا تقول اكرمت العبد كله واعلم ان اكتع وابتع وابصع اتباع لاجمع
وليس لها معنى دونه فلا يجوز تقديمها على اجمع ولا يجوز ذكرها دونه

فصل البدل تابع ينسب اليه ما نسب الى متبوعه وهو المقصود بالنسبة
دون متبوعه واقسام البدل اربعة بدل الكل من الكل وهو ما مدلوله مدلول
المتبوع نحو جاءني زيد اخوك وبدل البعض من الكل وهو ما مدلوله جزء مدلول
المتبوع نحو ضربت زيدا راسه وبدل الاشتمال وهو ما يكون بينهما تعلق و
نسبة بغير الكلية والبعضية نحو سلب زيد ثوبه وبدل الغلط وهو ما يذكر بعد الغلط
نحو جاءني زيد جعفر ورايت زيدا حمارا والبدل اذا كان نكرة عن معرفة يجب

نعته

نعته كقوله تعالى بالناصية ناصية كاذبة ولا يجب ذلك في عكسه ولا في المتجانسين

فصل عطف البيان تابع غير صفة يوضح متبوعه وهو اشهر اسمي شيء
نحو قام ابو حفص عمر وقام ابن عمر عبد الله وقد لا يلتبس بالبدل لفظا
في مثل قول الشاعر انا ابن التارك البكري بشر عليه الطير ترقبه
وقوعا

الباب الثاني في الاسم المبني وهو اسم ما وقع غير مركب مع غيره
مثل ا ب ت ث ومثل واحد واثنان وثلثة ومثل لفظ زيد وحده
فانه مبني بالفعل على السكون ومعرب بالقوة او شابه مبني الاصل بان
يكون في الدلالة على معناه محتاجا الى قرينة الاشارة نحو هؤلاء او يكون
على اقل من ثلثة احرف او تضمن معنى الحرف نحو ذا وهذا ومن احد عشر
الى تسعة عشر وهذا القسم لا يصير معربا اصلا وحكمه ان لا يختلف آخره
باختلاف العوامل ويسمى حركاته ضما وفتحا وكسرا او سكونه وقفا على اصطلاح
البصريين وهو على ثمانية انواع المضمرات واسماء الاشارات والموصولات
واسماء الافعال والاصوات والمركبات والكنايات وبعض الظروف

فصل المضمر اسم وضع ليدل على متكلم او مخاطب او غائب تقدم ذكره لفظا او معنى
او حكما وهو على نوعين متصل وهو ما لا يستعمل وحده اما مرفوع نحو ضربت
الى ضربن او منصوب نحو ضربني الى ضربهن وانني الى انهن او مجرور

نحو غلامي ولي الى غلامهن ولهن ومنفصل وهو ما يستقل وحده اما مرفوع
نحو انا الى هن او منصوب نحو اياي الى اياهن فذلك ستون ضميرا اعلم
ان المرفوع المتصل خاصة يكون بارزا ومستترا فالمستتر خاصة يكون
في الماضي للغائب نحو ضرب وللغائبة كضربت وفي المضارع للمتكلم مطلقا
نحو اضرب اي انا ونضرب اي نحن وللمخاطب كتضرب اي انت وللغائب
كيضرب اي هو وللغائبة كتضرب اي هي وفي الصفة اعني اسمي الفاعل
والمفعول وغيرهما مطلقا ولا يجوز استعمال المنفصل الا عند تعذر المتصل
نحو اياك نعبد ونحو ما ضربك الا انا وما انا قائما وما انت قائما واعلم ان لهم ضميرا غائبا
يقع قبل جملة تفسره ويسمى ضمير الشان باعتبار التذكير ويسمى ضمير القصة
باعتبار التانيث نحو قل هو الله احد وانها زينب قائمة ويدخلون بين المبتدا
والخبر صيغة ضمير منفصل مرفوع مطابق للمبتدا اذا كان الخبر معرفة او
افعل من كذا ويسمى فصلا لانه يفصل بين الخبر والصفة نحو زيد هو القائم
وكان زيد هو افضل من عمرو وقال الله تعالى كنت انت الرقيب عليهم **فصل**
اسماء الاشارة ما وضع ليدل على مشار اليه وهي خمسة الفاظ لستة معان
ذا للمذكر وذان وذين لمثناه وتا وذي وتي وته وذه وتهي وذهي للمؤنث
وتان وتين لمثناها واولاء واولى بالمد والقصر لجمعهما وقد يلحق باوائلها

ها التنبيه نحو هذا وهذان وهؤلاء وهتان وهاتين ويتصل باواخرها حرف الخطاب
وهو ايضا خمسة الفاظ لستة معان نحو ك كما كم ك كما كن فذلك خمسة وعشرون
الحاصل من ضرب خمسة في خمسة وهي ذاك الى ذاكن وذانك الى ذانكن
وكذلك البواقي واعلم ان ذا للقريب وذاك للمتوسط وذلك للبعيد **فصل**
الموصول اسم لا يصلح ان يكون جزءا تاما من جملة الا بصلة بعده والصلة جملة
خبرية ولا بد من عائد فيها يعود الى الموصول مثاله الذي في قولنا جاءني الذي
ابوه قائم او قام ابوه الذي للمذكر واللذان واللذين لمثناه والتي للمؤنث واللتان
واللتين لمثناها بالالف والياء والاولى والذين لجمع المذكر واللاتي واللواتي
واللائي واللوائي واللاء لجمع المؤنث ومن وما واي واية وذو بمعنى الذي
في لغة بني طي كقول عبد المطلب فان الماء ماء ابي وجدي وبيري
ذو حفرت وذو طويت اي الذي حفرت والذي طويت والالف واللام
صلة اسم الفاعل واسم المفعول نحو جاءني الضارب زيدا اي الذي ضرب
زيدا ويجوز حذف العائد من اللفظ ان كان مفعولا نحو قام الذي ضربت اي الذي
ضربته واعلم ان ايا واية معربة الا اذا حذف صدر صلتها كقوله تعالى ثم لننزعن
من كل شيعة ايهم اشد اي هو اشد **فصل** اسماء الافعال وهو كل
اسم بمعنى الامر والماضي نحو رويد زيدا اي امهله وهيهات زيد اي بعد زيد

او كان على وزن فعال بمعنى الامر وهو من الثلاثي قياس كنزال بمعنى
انزل وتراك بمعنى اترك ويلحق به فعال مصدرا معرفة كفجار بمعنى
الفجور او صفة نحو يا فساق بمعنى فاسقة ولكاع بمعنى لاكعة او علما للاعيان
مؤنثا كقطام وغلاب وحضار وهذه الثلثة الاخيرة ليست من اسماء الافعال
وانما ذكرت ههنا للمناسبة في البناء **فصل** الاصوات كل اسم حكي به
صوت كما يقال غاق لصوت الغراب او صوت به للبهائم كنخ لاناخة البعير
فصل المركبات كل اسم ركب من كلمتين ليس بينهما نسبة فان تضمن الثاني
معنى الحرف يجب بناؤهما على الفتح كاحد عشر الى تسعة عشر الا اثني عشر فانها
معربة كالمثنى وان لم يتضمن ذلك ففيها لغات افصحها بناء الاول على الفتح
واعراب الثاني غير منصرف كبعلبك نحو جاءني بعلبك ورايت بعلبك ومررت
ببعلبك **فصل** الكنايات هي اسماء تدل على عدد مبهم وهي كم وكذا او حديث
مبهم وهي كيت وذيت **واعلم** ان كم على قسمين استفهامية وما بعدها منصوب
على التميز نحو كم رجلا عندك وخبرية وما بعدها مجرور مفرد ومجموع نحو كم مال انفقته
وكم رجال لقيتهم ومعناه التكثير وتدخل من فيهما تقول كم من رجل لقيته وكم من
مال انفقته وقد يحذف مميزه لقيام قرينة نحو كم مالك اي كم دينارا مالك وكم ضربت
اي كم ضربة ضربت **واعلم** ان كم في الوجهين يقع منصوبا اذا كان بعده فعل غير مشتغل

97

عنه بضميره نحو كم رجلا ضربت وكم غلام ملكت مفعولا به ونحو كم ضربة ضربت وكم ضربة
ضربت مصدرا ونحو كم يوما سرت وكم يوم صمت مفعولا فيه او مجرورا اذا كان قبله
حرف جر او مضاف نحو بكم رجلا مررت وبكم غلام ملكت وغلام كم رجلا ضربت
ومال كم رجل سلبت او مرفوعا اذا لم يكن شيء من الامرين مبتدأ ان لم يكن ظرفا
نحو كم رجلا اخوك وكم رجل ضربت وخبرا ان كان ظرفا نحو كم يوما سيرك وكم شهر صومي
فصل الظروف المبنية على اقسام منها ما قطع عن الاضافة بان حذف
المضاف اليه كقبل وبعد وفوق وتحت قال الله تعالى لله الامر من قبل ومن بعد
اي من قبل كل شيء ومن بعد كل شيء هذا اذا كان المحذوف منويا للمتكلم
والا كانت معربة وعلى هذا قرئ لله الامر من قبل ومن بعد وتسمى الغايات
ومنها حيث بنيت تشبيها بالغايات لملازمتها الاضافة وشرطها ان يضاف الى
جملة نحو اجلس حيث يجلس زيد كقوله تعالى سنستدرجهم من حيث لا يعلمون
وقد يضاف الى المفرد كقول الشاعر ؎ اما ترى حيث سهيل طالعا ؎ نجما
يضيء كالشهاب ساطعا ؎ اي مكان سهيل فحيث هنا بمعنى المكان ومنها
اذا وهي للمستقبل واذا دخل على الماضي صار مستقبلا نحو اذا جاء نصر الله والفتح
وفيها معنى الشرط ويجوز ان يقع بعدها الجملة الاسمية نحو آتيك اذا الشمس طالعة
والمختار الفعلية نحو آتيك اذا طلعت الشمس وقد يكون للمفاجات فيختار بعدها

نحو حينئذٍ اذ طلعت
نحو خرجت فاذا السبع واقف ومنها اِذْ وهي للماضي نحو جئتك اذ طلعت الشمس واذ الشمس طالعة ومنها اَيْن وانّي للمكان بمعني الاستفهام نحو
اين تمشي وانّي تقعد وبمعني الشرط نحو اين تجلس اجلس وانّي تقم اقم ومنها
متي للزمان شرطاً واستفهاماً نحو متي تصم اصم ومتي تسافر اسافر ومتي تصوم
ومتي تسافر استفهاما ومنها كيف للاستفهام حالاً نحو كيف
انت اي في اي حال انت ومنها ايّان للزمان استفهاماً نحو ايّان يوم الدين
ومنها مذ ومنذ بمعني اوّل المدة ان صلح جواباً لمتي نحو ما رايته مذ يوم الجمعة
في جواب من قال متي ما رايت زيداً اي اوّل المدة التي انقطع رويتي
اياه يوم الجمعة وبمعني جميع المدة ان صلح جواباً لكم نحو ما رايت زيداً منذ يومان
في جواب من قال كم مدة ما رايت زيداً اي جميع مدة انقطاع رويتي اياه يومان
اي ما رايت زيداً يومان ومنها لدي ولدن بمعني عند نحو المال لديك والفرق
بينهما ان عند لا يشترط فيه الحضور ويشترط ذلك في لدي ولدن وجاء فيه
لغات اخر هي لَدْنِ ولَدُنْ ولَدْنَ ولُدْ ولَدُ ولَدْ ومنها قط للماضي المنفي
نحو ما رايته قط ومنها عوض لمستقبل المنفي نحو لا اضربه عوض اي ابداً
واعلم انه اذا اضيف الظروف الي الجملة او اذ جاز بناؤها علي الفتح كقوله تعالي
يوم ينفع الصادقين صدقهم وكيومئذٍ وحينئذٍ وكذلك مثل وغير مع ما وانّ

وانّ تقول ضربته مثل ما ضرب زيدٌ وضربته غير ان ضرب زيدٌ وقيامي مثل
انك تقوم ومنها اَمْسِ بالكسر عند اهل الحجاز الخاتمة في ساير احكام الاسم و
لواحقه غير الاعراب والبناء وفيها فصول فصل واعلم انّ الاسم علي قسمان
معرفة ونكرة المعرفة اسم وضع لشيء معيّنٍ وهو ستة اقسام المضمرات والاعلام
والمبهمات اعني اسماء الاشارة والموصولات والمعرّف باللام والمضاف الي
احدها اضافة معنوية والمعرّف بحروف النداء والعلم ما وضع لشيء معيّن لا يتناول
غيره بوضع واحدٍ واعرف المعارف المضمر المتكلم نحو انا ونحن ثم المخاطب نحو انت
ثم الغائب نحو هو ثم العلم ثم المبهمات ثم المعرّف باللام ثم المعرّف بالنداء والمضاف
في قوة المضاف اليه والنكرة ما وضع لشيء غير معيّنٍ كرجلٍ وفرسٍ فصل
اسماء العدد ما وضع ليدل علي كمية آحاد الاشياء واصول العدد اثنا عشر كلمة
من واحدة الي عشرة ومائة والف واستعماله من واحدٍ الي اثنين علي القياس اعني
للمذكر بدون التاء وللمؤنث بالتاء تقول في رجلٍ واحدٌ وفي رجلين اثنان وفي
امراة واحدة وفي امراتين اثنتان وثنتان ومن ثلثة الي عشرة علي خلاف القياس
اعني للمذكر بالتاء تقول ثلثة رجالٍ الي عشرة رجالٍ وللمؤنث بدونها تقول
ثلث نسوة الي عشر نسوة وبعد العشرة تقول احد عشر رجلاً واثنا عشر رجلاً
واحدي عشرة امراةً واثنتا عشرة امراةً وثلثة عشر رجلاً وثلث عشرة امراةً

الي تسعة عشر رجلا وتسع عشرة امراة وبعد ذلك تقول عشرون رجلا وعشرون
امراة بلا فرق بين المذكر والمونث الي تسعين رجلا وامراة وبعد ذلك تقول
احد وعشرون رجلا واحدي وعشرون امراة واثنان وعشرون رجلا واثنتان
وعشرون امراة وثلثة وعشرون رجلا وثلث وعشرون امراة الي تسعة وتسعين
رجلا والي تسع وتسعين امراة ثم تقول مائة رجل ومائة امراة والف رجل والف
امراة ومائتا رجل ومائتا امراة والفا رجل والفا امراة بلا فرق بين المذكر والمونث
فاذا زاد العدد علي المائة والالف يستعمل علي قياس ما عرفت وتقدم الالف علي
المائة والمائة علي الواحد والآحاد علي العشرات تقول عندي الف وما
واحد وعشرون رجلا والفان وثلثمائة واثنان وعشرون رجلا والفان وثلثمائة
واثنان وعشرون امراة وثلثة الآف ومائة وثلثة وعشرون رجلا واربع
الآف وتسع مائة وخمسة واربعون امراة وعلي هذا القياس واعلم
ان الواحد والاثنين لا مميز لهما لان لفظ المميز يغني عن ذكر العدد فيهما كما تقول
عندي رجل ورجلان واما ساير الاعداد فلابد لها عن مميز فتقول مميز
الثلثة الي العشرة مخفوض مجموع تقول ثلثة رجال اربعة رجال
خمسة رجال ستة رجال سبعة رجال ثمانية رجال تسعة رجال
عشرة رجال وثلث نسوة الا اذا كان المميز لفظ المائة فح يكون

مخفوضا

مخفوضا مفردا تقول ثلث مائة الي تسع مائة والقياس مآت او مئين ومميز
احد عشر الي تسع وتسعين منصوب مفرد تقول احد عشر رجلا واحدي عشرة امراة
الي تسعة وتسعين رجلا وتسع وتسعين امراة ومميز مائة والف وتثنيتهما وجمع الالف
مخفوض مفرد تقول مائة رجل ومائتا رجل والف امراة والفا امراة وثلثة الآف
رجل وثلث آلاف امراة وقس علي هذا فصل ان الاسم علي قسمين اما مذكر
واما مونث والمونث ما فيه علامة التانيث ثلثة التاء كطلحة وهو اسم رجل والالف
الممدودة كحمراء والمقصورة كحبلي والمقدرة انما هي التاء فقط كارض ودار بدليل
اريضة ودويرة ثم المونث علي قسمين حقيقي وهو ما بازائه ذكر من الحيوان
كامراة وناقة واتان ولفظي وهو بخلافه كظلمة وعين ونعل وقد عرفت احكام
الفعل اذا اسند الي المونث فلا نعيدها فصل المثني اسم الحق باخره الف
او ياء مفتوح ما قبلها ونون مكسورة ليدل علي ان معه آخر مثله نحو رجلان
ورجلين هذا في الصحيح اما المقصورة فان كانت الفه منقلبة عن الواو وكان
ثلاثيا رد الي اصله كعصوان في عصا وان كانت عن ياء او عن واو وهو اكثر
من الثلاثي او ليست منقلبة عن شئ تقلب ياء كرحيان وملهيان و
حباريان واما الممدودة فان كانت همزة اصلية تثبت كقراءان وان كانت
للتانيث تقلب واوا كحمراوان وان كانت بدلا من الحرف الاصلي جاز فيه الوجهان

ككساوين وكسائين ويجب حذف نونه عند الاضافة تقول جاءني غلاما زيد
ومسلما مصر وكذلك تحذف تاء التانيث في تثنية الخصية والالية خاصة كما
تقول خصيان واليان لانهما متلازمان فكانهما شيء واحد واعلم انه اذا
اريد اضافة مثنى الي مثنى يعبر عن الاول بلفظ الجمع كقوله تعالي فقد صغت
قلوبكما وقوله تعالي فاقطعوا ايديهما وذلك لكراهة اجتماع تثنيتين فيما
تاكد الاتصال لفظا ومعنى **فصل** المجموع اسم دل علي آحاد ذلك
المجموع مقصودة بحروف مفرده بتغيير ما اما لفظي كرجال في رجل
او تقديري كفلك وهو جمع الفلك علي وزن اسد فان مفرده ايضا
فلك لكن علي وزن قفل فقوم ورهط ونحوه وان دل علي آحاد فليست
بجمع اذ لا مفرد له ثم الجمع علي قسمين مصحح وهو ما لم يتغير بناء مفرده ومكسر
وهو ما تغير بناء مفرده والمصحح علي قسمين مذكر وهو ما الحق باخره واو مضموم
ما قبلها ونون مفتوحة كمسلمون او ياء مكسورة ما قبلها ونون كذلك ليدل
علي ان معه اكثر منه نحو مسلمين هذا في اسم الصحيح اما المنقوص فحذف ياءه
او واوه نحو قاضون وداعون والمقصورة تحذف الفها ويبقي ما قبلها مفتوحا
ليدل علي الالف المحذوفة مثل مصطفون ويختص باولي العلم اما قولهم سنون
وارضون وثبون وقلون فشاذ ويجب ان لا يكون افعل ومؤنثه فعلاء كاحمر حمراء

اي في الاسم الذي اريد جمعه بالواو والنون

ثبة بالضم وهو جماعة من الناس

ولا فعلان الذي مؤنثه فعلي كسكران وسكري ولا فعيلا بمعني مفعول كجريح
بمعني مجروح ولا فعولا بمعني فاعل كصبور بمعني صابر ويجب حذف نونه
بالاضافة نحو مسلمو مصر ومؤنث وهو ما الحق باخره الف وتاء وشرطه ان كان
صفة وله مذكر ان يكون مذكره قد جمع بالواو والنون كمسلمات وان لم يكن له مذكر
فشرطه ان لا يكون مؤنثا مجردا عن التاء كالحائض والحامل وان كان اسما غير صفة
جمع بالالف والتاء بلا شرط كهندات والمكسر صيغه في الثلاثي كثيرة تعرف
بالسماع كرجال وافراس وفلوس وفي غير الثلاثي علي وزن فعالل قياسا
كما عرفت في التصريف والجمع ايضا علي قسمين جمع قلة وهو يطلق علي العشرة
فما دونها وابنيته افعال وافعل وفعلة وافعلة وجمعا الصحيح وما دون ذلك
جمع كثرة وهو ما يطلق علي ما فوق العشرة وابنيته ما عدا الستة **فصل**
المصدر اسم يدل علي الحدث فقط ويشتق منه الافعال كالضرب والنصر مثلا
وابنيته عن الثلاثي المجرد غير مضبوطة تعرف بالسماع ومن غيره قياس كالافعال
والانفعال والاستفعال والفعللة والتفعلل مثلا وهو ان لم يكن مفعولا
مطلقا يعمل عمل فعله اعني يرفع فاعلا ان كان لازما نحو اعجبني قيام زيد وينصب
مفعولا ايضا ان كان متعديا نحو اعجبني ضرب زيد عمروا ولا يجوز تقديم معمول المصدر
عليه فلا يقال اعجبني زيد ضرب عمروا ولا عمروا ضرب زيد ويجوز اضافته الي الفاعل

نحو كرهت ضرب زيد عمرواً او الى المفعول نحو كرهت ضرب عمرو زيد واما

الكان المصدر مفعولاً مطلقاً فالعمل للفعل الذي قبله نحو ضربت ضرباً عمرواً

فعمرواً منصوب بضربت **فصل** اسم الفاعل اسم اشتق من الفعل ليدل على

من قام به الفعل بمعنى الحدوث وصيغته من مجرد الثلاثي على وزن فاعل

كضارب وناصر ومن غيره على صيغة المضارع من ذلك الفعل بميم مضموم

مكان حرف المضارعة وكسر ما قبل الآخر نحو مدخل ومستخرج وهو يعمل عمل فعله

المعروف ان كان بمعنى الحال او الاستقبال معتمداً على المبتدا نحو زيد قائم ابوه

او ذي الحال نحو جاءني زيد ضارباً ابوه عمرواً او موصوف نحو عندي رجل

ضارب ابوه عمرواً او همزة نحو اقائم الزيدان او حرف النفي نحو ما قائم الزيدان

الآن او غداً وان كان بمعنى الماضي وجبت الاضافة معنى نحو زيد ضارب عمرو

امس هذا اذا كان منكراً واما اذا كان معرفاً باللام يستوي فيه جميع الازمنة

نحو زيد الضارب ابوه عمرواً الآن او غداً او امس **فصل** اسم المفعول

اسم اشتق من فعل متعد ليدل على من وقع عليه الفعل وصيغته من

مجرد الثلاثي على وزن مفعول لفظاً كمضروب او تقديراً كمقول

ومرمي ومن غيره كاسم الفاعل منه بفتح ما قبل الآخر كمدخل ومستخرج

وهو يعمل عمل فعله المجهول بالشرائط المذكورة في اسم الفاعل نحو زيد

مضروب

مضروب غلامه الآن او غداً **فصل** الصفة المشبهة اسم اشتق من فعل

لازم ليدل على من قام به الفعل بمعنى الثبوت وصيغتها على خلاف صيغة اسم

الفاعل والمفعول وانما تعرف بالسماع كحسن وصعب وظريف

وهي تعمل عمل فعلها مطلقاً بشرط الاعتماد المذكور ومسائلها ثمانية

عشر لان الصفة اما باللام او مجردة عنها ومعمول كل واحد منهما اما مضاف

اما باللام او مجردة عنهما فهذه ستة ومعمول كل واحد اما مرفوع او منصوب

او مجرور وذلك ثمانية عشر وتفصيلها نحو جاءني زيد الحسن وجهه ثلثة

وكذلك الحسن الوجه والحسن وجه وحسن وجهه وحسن الوجه وحسن وجه

وهي خمسة اقسام ممتنع الحسن وجهه والحسن وجه ومختلف فيه نحو حسن وجهه

والباقي احسن ان كان فيه ضمير واحد وحسن ان كان فيه ضميران وقبيح ان

لم يكن فيه ضمير والضابطة فيه انك متى رفعت بها معمولها فلا ضمير في الصفة

ومتى نصبت او جررت ففيها ضمير الموصوف **فصل** اسم التفضيل اسم

اشتق من فعل ليدل على الموصوف بزيادة على غيره وصيغته افعل

ولا يبنى الا من الثلاثي المجرد مما ليس بلون ولا عيب نحو زيد افضل الناس

وان كان زائداً على الثلاثي او كان لونا او عيبا يجب ان يبنى افعل من الثلاثي

يدل على مبالغة او شدة او كثرة ثم يذكر بعده مصدر ذلك الفعل منصوباً

اثنان منهما احدهما الصفة باللام مضافة الى معمولها المضاف الى ضمير الموصوف وثانيهما ان يكون الصفة باللام مضافة الى معمولها المجرد من اللام

على التمييز كما تقول هو اشد استخراجا واقوى حمرة واقبح عوجا واكثر اظلالا با
من زيد وقياسه ان يكون للفاعل كما مر وقد يكون للمفعول قليلا نحو اعذر واشغل
واشهر واستعماله على ثلثة اوجه مضافا نحو زيد افضل القوم او معرفا باللام
نحو زيد الافضل او بمن نحو زيد افضل من عمرو ويجوز في الاول الافراد والمطابقة
لموصوف نحو زيد افضل القوم والزيدان افضل القوم وافضلا القوم والزيدون
افضل القوم وافضلوا القوم وفي الثاني يجب المطابقة نحو جاءني زيد الافضل
والزيدان الافضلان والزيدون الافضلون وفي الثالث يجب كونه مفردا
مذكرا ابدا نحو زيد وهند والزيدان والهندان والزيدون والهندات افضل من عمرو
وعلى الاوجه الثلثة يضمر فيه الفاعل وهو يعمل في ذلك المضمر ولا يعمل في مظهر
الا في مسئلة الكحل مثل ما رايت رجلا احسن في عينه الكحل منه في عين زيد
فان الكحل فاعل لاحسن وههنا بحث طويل والله اعلم القسم الثاني
في الفعل وقد سبق تعريفه واقسامه ثلثة ماض ومضارع وامر الاول
الماضي وهو فعل دل على زمان قبل زمان الخبر به وهو مبني على الفتح
ان لم يكن معه ضمير مرفوع متحرك ولا واو كضرب ومع الضمير المتحرك
على السكون كضربت وعلى الضم مع الواو كضربوا والثاني المضارع وهو
فعل اشبه الاسم باحد حروف اتين في اوله لفظا في اتفاق الحركات والسكنات

كيضرب

كيضرب ويستخرج وضارب ومستخرج وفي دخول لام التاكيد في اولهما
تقول ان زيدا ليقوم كما تقول ان زيدا لقائم وفي تساويهما في عدد الحروف
ومعنى في ان يشترك بين الحال والاستقبال كاسم الفاعل ولذلك سمي مضارعا
والسين تخصصه بالاستقبال نحو سيضرب واللام المفتوحة بالحال نحو ليضرب وحروف
المضارعة مضمومة في الرباعي نحو يدحرج ويخرج لان اصله يأخرج كما عرفت
في التصريف ومفتوحة فيما عداه نحو يضرب ويستخرج وانما اعربوه مع ان الاصل في الفعل
البناء لمضارعته الاسم اي لمشابهته الاسم فيما عرفت انفا واصل الاسم الاعراب
وذلك اذا لم يتصل به نونا التاكيد ولا نون جمع المؤنث واعرابه ثلثة انواع
الرفع والنصب والجزم نحو هو يضرب ولن يضرب ولم يضرب فصل
في اصناف اعراب الفعل وهي اربعة اصناف الاول ان يكون الرفع
بالضمة والنصب بالفتحة والجزم بالسكون ويختص بالمفرد الصحيح غير المخاطبة
نحو يضرب تقول هو يضرب ولن يضرب ولم يضرب والثاني ان يكون الرفع
بثبوت النون والنصب والجزم بحذفها ويختص بالتثنية والجمع المذكر والمفردة المخاطبة
صحيحا كان او غيره تقول هما يفعلان وهم يفعلون وانت تفعلين ولن يفعلا
ولن يفعلوا ولن تفعلي ولم يفعلا ولم يفعلوا ولم تفعلي والثالث ان يكون
الرفع بتقدير الضمة والنصب بالفتحة لفظا والجزم بحذف اللام ويختص بالناقص

الياي والواو غير تثنية وجمع ومخاطبة تقول هو يرمي وهو يغزو ولن يرمي
ولن يغزو ولم يرم ولم يغز والرابع ان يكون الرفع بتقدير الضمة والنصب بتقدير الفتحة والجزم
بحذف اللام ويختص بالناقص الالفي غير تثنية وجمع ومخاطبة تقول هو يسعى
ولن يسعى ولم يسع **فصل** المرفوع عامله معنوي وهو كونه مجردا عن الناصب
والجازم نحو هو يضرب ويغزو ويرمي ويسعى **فصل** المنصوب عامله خمسة احرف
ان ولن وكي واذن وان المقدرة نحو اريد ان تحسن الي ولن اضربك واسلمت
كي ادخل الجنة واذن يغفر الله لك ويقدر ان في سبعة مواضع بعد حتى نحو اسلمت
حتى ادخل الجنة ولام كي نحو قام زيد ليذهب ولام الجحد نحو وما كان الله ليعذبهم و
الفاء الواقعة في جواب الامر والنهي والاستفهام والنفي والتمني والعرض
نحو اسلم فتسلم ولا تعص فتعذب وهل تعلم فتنجو وما تزورنا فنكرمك وليت
لي مالا فانفقه والا تنزل بنا فتصيب خيرا وبعد الواو الواقعة في جواب
هذه الاشياء ايضا كذلك نحو اسلم وتسلم ولا تعص وتعذب الي آخره وبعد
او بمعني الي ان او الا ان نحو لالزمنك او تعطيني حقي وبعد واو العطف اذا كان المعطوف
عليه اسما صريحا نحو اعجبني قيامك وتخرج ويجوز اظهار ان مع لام كي نحو اسلمت
لان ادخل الجنة ومع واو العطف نحو اعجبني قيامك وان تخرج ويجب اظهار
ان مع لا في لام كي نحو لئلا يعلم واعلم ان ان الواقعة بعد العلم ليست

هي الناصبة للمضارع وانما هي المخففة من المثقلة نحو علمت ان سيقوم قال الله تعالى
علم ان سيكون منكم والواقعة بعد الظن جاز فيها الوجهان النصب بها وان
تجعلها كالواقعة بعد العلم **فصل** المجزوم عامله لم ولما ولام الامر ولا في
النهي وكلم المجازات وهي ان ومهما واذما وحيثما واين وانما ومتى ومن وما واي
واني وان المقدرة نحو لم يضرب ولما يضرب وليضرب ولا يضرب وان تضرب
اضرب الخ واعلم ان لم تقلب المضارع ماضيا منفيا ولما كذلك الا ان فيها توقعا
لما بعده ودواما لما قبله نحو قام الامير ولما يركب والضا يجوز حذف الفعل بعد لما
خاصة تقول ندم زيد ولما اي لما ينفعه الندم ولا تقول ندم زيد ولم واما كلم المجازاة حرفا
كانت او اسما فتدخل علي الجملتين ليدل علي ان الاول سبب للثاني ويسمى
الاول شرطا والثاني جزاء ثم ان كان الشرط والجزاء مضارعين يجب الجزم فيهما
نحو ان تكرمني اكرمك وان كانا ماضيين لم يعمل فيهما لفظا نحو ان ضربت ضربت
وان كان الجزاء وحده ماضيا يجب الجزم في الشرط نحو ان تضربني ضربتك وان كان
الشرط وحده ماضيا جاز في الجزاء وجهان نحو ان جئتني اكرمك واكرمك واعلم انه اذا
كان الجزاء ماضيا بغير قد لم يجز الفاء فيه نحو ان تكرمني اكرمتك قال الله تعالى
ومن دخله كان آمنا وان كان مضارعا مثبتا او منفيا بلا جاز فيه الوجهان نحو ان تضربني
اضربك او فاضربك وان تضربني لا اضربك او فلا اضربك وان لم يكن الجزاء

احد القسمين المذكورين فيجب الفاء وذلك في الصور الاربع الاول ان يكون
الجزاء ماضيا مع قد كقوله تعالى ان يسرق فقد سرق والثاني ان يكون الجزاء مضارعا
مضارعا منفيا بغير لا كقوله تعالى ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه والثالث
ان يكون جملة اسمية كقوله تعالى من جاء بالحسنة فله عشر امثالها والرابع ان يكون
جملة انشائية اما امرا كقوله تعالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله واما نهيا
كقوله تعالى فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن الى الكفار وقد يقع اذا في
جملة اسمية موضع الفاء كقوله تعالى وان تصبهم سيئة بما قدمت ايديهم اذا هم يقنطون
وانما قدرت ان قبل الافعال الخمسة التي هي الامر نحو تعلم تنج والنهي في بعض
المواضع نحو لا تكذب يكن خيرا لك والاستفهام نحو هل تزورنا نكرمك والتمني نحو
ليتك عندي اكرمك والعرض نحو الا تنزل بنا تصب خيرا وكل ذلك اذا قصد ان
الاول سبب للثاني كما رايت في الامثلة فان معنى تعلم تنج ان تتعلم تنج وكذلك
البواقي ولذلك امتنع قولك لا تكفر تدخل النار لامتناع السببية اذ لا يصح ان يقال
ان لا تكفر تدخل النار فصل الامر صيغة يطلب بها الفعل من الفاعل المخاطب
ويبنى من الفعل المضارع بان تحذف من المضارع حرف المضارعة ثم تنظر
فان كان بعد حرف المضارعة ساكن زدت همزة وصل مضمومة ان انضم ثالثه
نحو انصر ومكسورة ان انفتح عينه كاعلم او انكسر كاضرب واستخرج وان كان متحركا

فلا

فلا حاجة الى الهمزة نحو عد وحاسب والامر من باب الافعال من القسم الثاني
وهو مبني على علامة الجزم في المضارع نحو اضرب واغز وارم واسع واغزيا واضربوا
دحرج اي يحذف الحركة او ما يقوم مقامه فصل فعل ما لم يسم فاعله وهو فعل
حذف فاعله واقيم المفعول مقامه ويختص بالمتعدي والمتعدي ما يتوقف فهم معناه
على متعلقه كضرب وعلامته في الماضي ان يكون اوله مضموما وما قبل آخره مكسورا
في الابواب التي ليست في اوائلها همزة وصل ولا تاء زائدة نحو ضرب ودحرج و
ان يكون اوله وثانيه مضموما وما قبل آخره كذلك فيما في اوله تاء زائدة نحو تفضل وتقوم
وان يكون اوله وثالثه مضموما وما قبل آخره كذلك فيما في اوله همزة وصل نحو استخرج
واقتدر والهمزة تتبع المضموم ان لم تدرج وعلامته في المضارع ان يكون حرف المضارعة
مضموما وما قبل آخره مفتوحا كيضرب ويستخرج الا في باب المفاعلة والافعال
والتفعيل والفعللة وملحقاتها الثمانية فان العلامة فيها فتح ما قبل الآخر نحو
يحاسب ويدحرج وفي الاجوف ماضيه قيل وبيع وبالاشمام قيل وبيع وبالواو
قول وبوع وكذلك اختير وانقيد دون استخير واقيم لفقد فعل فيهما وفي
مضارعه تقلب العين الفا نحو يقال ويباع كما عرفت في التصريف فصل
الفعل اما متعد وهو ما يتوقف فهم معناه على مفعول به كضرب وقتل واما اللازم
وهو ما بخلافه كقعد وقام والمتعدي قد يكون الى مفعول واحد كضرب زيد عمرا

اي لا يكون فهم
على امور غير الفاعل موقوفا
نحو قام زيد ١٢

والي مفعولين كاعطي زيد عمرواً درهماً ويجوز فيه الاقتصار علي احد مفعوليه كاعطيت زيداً او اعطيت درهماً بخلاف باب علمت والي ثلثة مفاعيل نحو اعلم الله زيداً عمرواً فاضلاً ومنه اري وانبأ ونبأ واخبر وخبّر وحدّث فهذه الافعال الستة مفعولها الاول مع الاخيرين كمفعولي اعطيت في جواز الاقتصار علي احدهما نحو اعلم الله زيداً واعلم الله عمرواً فاضلاً والثاني مع الثالث كمفعولي علمت في عدم جواز الاقتصار علي احدهما فلا يقال اعلمت زيداً خير الناس بل يقال اعلمت زيداً عمرواً خير الناس واعلمت عمرواً خير الناس واعلمت زيداً

فصل افعال القلوب وهي سبعة علمت وظننت وحسبت وزعمت ورايت ووجدت وخلت فهذه الافعال تدخل علي المبتدا او الخبر فتنصبهما علي المفعولية نحو علمت زيداً فاضلاً **واعلم** ان لهذه الافعال خواص منها ان لا يقتصر علي احد مفعوليها بخلاف باب اعطيت فلا تقول علمت زيدا ومنها جواز الغائها اذا توسطت نحو زيد ظننت قايم او تاخرت نحو زيد قايم ظننت ومنها انها تعلق اذا وقعت قبل الاستفهام نحو علمت ازيد عندك ام عمرو وقبل النفي نحو علمت ما زيد قايم وقبل لام الابتداء نحو علمت لزيد منطلق ومنها انه يجوز ان يكون فاعلها ومفعولها ضميرين لشيء واحد نحو علمتني منطلقاً وظننتك فاضلاً **واعلم** انه قد يكون ظننت بمعني اتهمت وعلمت بمعنى عرفت ورايت بمعنى ابصرت

ووجدت

ووجدت بمعنى اصبت الضالة فتنصب مفعولاً واحداً فلا تكون حينئذ من افعال القلوب **فصل** الافعال الناقصة افعال وضعت لتقرير الفاعل علي صفة غير صفة مصدرها نحو كان زيد منطلقا وهي كان وصار الي آخره وهي تدخل علي المبتداء والخبر للافادة نسبتها حكم معناها فترفع الاول وتنصب الثاني فتقول كان زيد قايما وكان علي ثلثة اقسام ناقصة وهي تدل علي ثبوت خبرها لفاعلها في الزمان الماضي اما دايما نحو كان الله عزيزاً حكيما او منقطعاً نحو كان زيد شابا وتامة بمعني ثبت او حصل نحو كان القتال اي حصل القتال وزايدة لا يتغير به معني الجملة كقول الشاعر جياد بني ابي بكر تسامي علي ما كان المسومة العراب اي علي المسومة وصار للانتقال نحو صار زيد غنياً وصار عمرو فقيرا واصبح واضحي وامسي تدل علي اقتران معني الجملة بتلك الاوقات نحو اصبح زيد ذاكرا اي كان زيد ذاكرا في وقت الصبح وبمعني صار نحو اصبح زيد غنياً اي صار زيد غنيا وتامة بمعني دخل في الصباح وظل وبات تدلان علي اقتران معني الجملة بوقتيهما وبمعنى صار نحو ظل زيد غنياً اي صار زيد غنيا وما زال وما فتئ وما برح وما انفك تدل علي استمرار ثبوت خبرها لفاعلها مذ قبله نحو ما زال زيد اميرا ويلزمها حرف النفي وما دام تدل علي توقيت امر بمدة ثبوت خبرها لفاعلها نحو اقوم ما دام الامير جالسا وليس تدل علي نفي معني الجملة حالا وقيل مطلقا وقد عرفت بقية احكامها

نحو الجملة الاسمية

في القسم الاول فلا نعيدها **فصل** افعال المقاربة افعال وضعت للدلالة
على دنو الخبر لفاعلها وهي على ثلثة اقسام الاول للرجاء وهو عسى وهو فعل جامد
لا يستعمل منه غير الماضي وهو في العمل مثل كاد الا ان خبره مضارع مع ان
نحو عسى زيد ان يقوم ويجوز تقديم الخبر على اسمها نحو عسى ان يخرج زيد وقد يحذف
ان نحو عسى زيد يقوم والثاني للحصول وهو كاد وخبره مضارع دون ان نحو كاد زيد يقوم
وقد تدخل ان نحو كاد زيد ان يقوم والثالث للاخذ والشروع في الفعل وهو
طفق وجعل وكرب واخذ واستعمالها مثل كاد نحو طفق زيد يكتب الخ واوشك
واستعماله مثل استعمال عسى وكاد **فصل** فعل التعجب ما وضع لانشاء التعجب
وله صيغتان ما افعله نحو ما احسن زيدا اي اي شيء احسن زيدا وفي احسن
ضمير وهو فاعله وافعل به نحو احسن بزيد ولا يبنيان الا مما يبنى منه افعل التفضيل
ويتوصل في الممتنع بمثل ما اشد كما عرفت في اسم التفضيل ولا يجوز التصرف
فيهما بتقديم ولا تاخير ولا فصل والمازني اجاز الفصل بالظرف نحو ما احسن اليوم
زيدا **فصل** افعال المدح والذم ما وضع لانشاء مدح او ذم اما المدح فله فعلان نعم
وفاعله اسم معرف باللام نحو نعم الرجل زيد او مضاف الى المعرف باللام نحو نعم غلام
الرجل زيد وقد يكون فاعله مضمرا فيجب تمييزه بنكرة منصوبة نحو نعم رجلا زيد او بما
نحو قوله تعالى فنعما هي اي نعم الشيء شيئا هي فزيد يسمى مخصوصا بالمدح

وحبذا

وحبذا نحو حبذا زيد حب فعل المدح وفاعله ذا والمخصوص بالمدح زيد ويجوز ان يقع قبل
مخصوص حبذا تمييز نحو حبذا رجلا زيد وبعده نحو حبذا زيد رجلا او حال نحو حبذا راكبا زيد
وحبذا زيد راكبا اما الذم فله فعلان ايضا نحو بئس الرجل زيد وبئس غلام الرجل
زيد وبئس رجلا زيد وساء نحو ساء الرجل زيد وساء غلام الرجل زيد وساء رجلا
زيد وساء مثل نعم **القسم الثالث** في الحروف وقد مضى تعريفه واقسامه سبعة عشر
حروف الجر وحروف المشبهة بالفعل وحروف العطف وحروف التنبيه وحروف
النداء وحروف الايجاب وحروف الزيادة وحرفا التفسير وحروف المصدرية
وحروف التحضيض وحرف التوقع وحرفا الاستفهام وحروف الشرط وحرف
الردع وتاء التانيث الساكنة والتنوين ونونا التاكيد **فصل** حروف الجر
حروف وضعت لافضاء الفعل او شبهه او معنى فعل الى ما يليه نحو مررت بزيد وانا
مار بزيد وهذا في الدار ابوك اي الذي اشير اليه فيها وهي تسعة عشر حرفا من وهي
لابتداء الغاية وعلامته ان يصح في مقابلتها الانتهاء كما تقول سرت من
البصرة الى الكوفة وللتبيين وعلامته ان يصح وضع الذي مكانه كقوله تعالى
فاجتنبوا الرجس من الاوثان وللتبعيض وعلامته ان يصح وضع بعض مكانه
نحو اخذت من الدراهم وزائدة وعلامته ان لا يختل المعنى باسقاطها نحو ما جاءني
من احد ولا تزاد من في الكلام الموجب خلافا للكوفيين اما قولهم قد كان من

فانهم يجوزون زيادتها في الموجب
نحو قولهم قد كان
من مطر وشبهه

مطر وشبهه متاوّل والي وهي لانتهاء الغاية كما مرّ وبمعني مع قليلاً كقوله تعالي
فاغسلوا وجوهكم وايديكم الي المرافق اي مع المرافق وحتي وهي مثل الي نحو نمت البارحة
حتي الصباح وبمعني مع كثيراً نحو قدم الحاج حتي المشاة ولا تدخل علي غير المظهر فلا
يقال حتاه خلافاً للمبرد وكما قول ان عرفك والله لا يبقي اناس فتي حتاك يا ابن
ابي زياد شاذ وفي وهي للظرفية نحو زيد في الدار والماء في الكوز وبمعني علي قليلا
كقوله تعالي ولاصلبنكم في جذوع النخل والباء للالصاق نحو مررت بزيد اي الصق
مروري بموضع يقرب منه زيد وللاستعانة نحو كتبت بالقلم وللمصاحبة نحو خرج زيد
بعشيرته وللمقابلة نحو بعت هذا بذاك وللتعدية نحو ذهبت بزيد وللظرفية نحو جلست
بالمسجد وزائدة قياسا في خبر النفي نحو ما زيد بقائم وفي الاستفهام مثل هل زيد بقائم
وسماعا في المرفوع نحو بحسبك زيد اي حسبك زيد وكفي بالله شهيدا اي كفي الله شهيدا
وفي المنصوب كقولهم القي بيده اي القي يده واللام وهي للاختصاص نحو الجل للفرس والمال
لزيد وللتعليل كضربته للتاديب وزائدة كقوله تعالي ردف لكم اي ردفكم وبمعني
عن اذا استعمل مع القول كقوله تعالي وقال الذين كفروا للذين آمنوا وبمعني الواو في القسم
للتعجب كقول الهذلي لله لا يبقي علي الايام ذو حيد بمشمخر به الظيان والاس وربّ وهي
للتقليل كما ان كم الخبرية للتكثير وتستحق صدر الكلام فلا يدخل الا علي نكرة نحو رب رجل
كريم لقيته او مضمر مبهم مفسر ومذكر ابدا مميز بنكرة منصوبة نحو ربه رجلا وربه رجلين

وربه رجالا

وربه رجالا وربه امراة نحو لكن وعند الكوفيين يجب المطابقة نحو ربهما رجلين
وربهما امراتين وقد يلحقها ما الكافة فتدخل علي الجملة نحو ربما زيد قايم ولا بد لها
من فعل ماض لان رب للتقليل وهو لا يتحقق الا في امر ثابت الا انه قد
يحذف ذلك الفعل غالبا كقولك رب رجل اكرمني في جواب
من قال هل لقيت من اكرمك اي رب رجل اكرمني لقيته فاكرمني
صفة لرجل ولقيته فعلها وهو محذوف وواو رب وهي الواو التي تبتدأ بها
في اول الكلام كقول الشاعر وبلدة ليس بها انيس الا اليعافير والعيس
وواو القسم وهو يختص بالظاهر نحو والله والرحمن فلا يقال وك وتاء القسم
وهي تختص باسم الله وحده فلا يقال تالرحمن وقولهم ترب الكعبة شاذ و
اما باء القسم فهي تدخل علي الظاهر والضمير نحو بالله وبالرحمن وبك ولا بد للقسم
من جواب وهو جملة تسمي المقسم عليها فان كانت موجبة يجب دخول اللام
في الاسمية والفعلية نحو والله لزيد قايم ووالله لافعلن كذا ودخل ان في الاسمية
نحو والله ان زيد القايم وان كانت نافية يجب دخول ما او لا نحو والله ما زيد بقايم
ووالله لا يقوم زيد وقد يحذف حرف النفي كقوله تعالي تالله تفتؤ تذكر يوسف
اي لا تفتؤ واعلم انه يحذف جواب القسم ان تقدم ما يدل عليه نحو زيد قايم والله
او وقع القسم بين جزئي المقسم عليها نحو زيد والله قايم لان المعني مفهوم وعن

للمجاوزة كرميت السهم عن القوس وعلي للاستعلاء نحو زيد علي
السطح وعليه دين وقد يكون عن وعلي اسمين اذا دخلهما من كما تقول
جلست من عن يمينه ونزلت من علي الفرس والكاف للتشبيه نحو زيد كعمرو
وزايدة كقوله تعالي ليس كمثله شيء وقد يكون اسما كقول الشاعر يضحكن عن
كالبرد المنهم ومذ ومنذ للزمان اما للابتداء في الماضي كما تقول في شعبان ما
رايته مذ رجب او للظرفية في الحاضر نحو ما رايته مذ شهرنا ومذ يومنا اي في شهرنا
وفي يومنا وحاشا وخلا وعدا للاستثناء نحو جاءني القوم خلا زيد وحاشا عمرو
وعدا بكر **فصل** الحروف المشبهة بالفعل ستة ان وان الخ فهذه الحروف
تدخل علي الجملة الاسمية فتنصب الاسم وترفع الخبر كما عرفت نحو ان
زيدا قايم وقد تدخل ما الكافة فتمنعها عن العمل وح تدخل علي الافعال
تقول انما قام زيد واعلم ان ان المكسورة الهمزة لا تغير به معني الجملة بل
تؤكدها وان مفتوحة الهمزة مع ما بعدها من الاسم والخبر في حكم المفرد ولذلك
يجب الكسر اذا كانت في ابتداء الكلام نحو ان زيدا قايم وبعد القول
نحو قوله تعالي قال انه يقول انها بقرة وبعد الموصول نحو رايت الذي
ان اباه ساجد واذا كان في خبرها اللام نحو ان زيدا لقايم ويجب الفتح حيث
يقع فاعلا نحو بلغني انك قايم وحيث يقع مفعولا نحو كرهت ان زيدا قايم

وحيث يقع مبتدا نحو عندي انك قايم وحيث يقع مضافا اليه نحو عجبت من
طول ان زيدا قايم وحيث يقع مجرورا نحو عجبت من ان بكرا حاضر وبعد لو نحو لو
انك عندنا حاضر وبعد لولا نحو لولا انه حاضر ويجوز العطف علي اسم ان المكسورة
بالرفع والنصب باعتبار اللفظ والمحل مثل ان زيدا قايم وعمرو وعمرا واعلم ان
ان المكسورة يجوز دخول اللام علي خبرها وقد تخفف فيلزمها اللام كقوله تعالي
وان كل لما ليوفينهم وح يجوز الغاؤها كقوله تعالي وان كل لما جميع لدينا محضرون
ويجوز دخولها علي افعال المبتدا والخبر نحو وان كنت من قبله لمن الغافلين
وان نظنك لمن الكاذبين وكذلك المفتوحة قد تخفف وح يجب اعمالها
في ضمير الشان مقدرا فتدخل علي الجملة كانت اسمية نحو بلغني ان زيد قايم
او فعلية نحو ان قد قام زيد ويجب دخول السين او سوف او قد او حرف
النفي علي الفعل كقوله تعالي علم ان سيكون منكم مرضي والضمير المستتر اسم
ان والجملة خبرها وكان للتشبيه نحو كان زيدا الاسد وهو مركب من كاف
التشبيه وان المكسورة وانما فتحت لتقدم الكاف عليها تقديره ان زيدا
كالاسد وقد تخفف فتلغي نحو كان زيد اسد ولكن للاستدراك يتوسط
بين كلامين متغايرين في اللفظ او في المعني نحو جاءني زيد لكن عمرا لم يجي
وغاب زيد لكن بكرا حاضر ويجوز معها الواو نحو قام زيد ولكن عمرا قاعد

وتخفف فتلغي نحو امسي زيد ولكن بكر غدا عندنا وليت للتمني نحو ليت
هذا عندنا واجاز الفراء ليت زيدا قائما بمعنى اتمنى ولعل للترجي كقول
الشاعر احب الصالحين ولست منهم لعل الله يرزقني صلاحا وجاء
الجر بها نحو لعل زيد قائم وهو شاذ وفي لعل لغات عل وعن ولان ولعن
وعند المبرد اصله عل فيه اللام والبواقي فروع له **فصل** حروف العطف
عشرة الواو والفاء وثم وحتى واو واما وام ولا وبل ولكن فالاربعة الاول
للجمع الواو للجمع مطلقا نحو جاءني زيد وعمرو وسواء كان زيد متقدما في المجيء او عمرو
والفاء للترتيب بلا مهلة نحو دخل زيد فعمرو اذا كان زيد متقدما على خالد وبينهما
مهلة وحتى كثم في الترتيب والمهلة الا ان مهلتها اقل من مهلة ثم ويشترط
فيها ان يكون معطوفها داخلا في المعطوف عليه وهي تفيد قوة في المعطوف
نحو مات الناس حتى الانبياء او ضعفا نحو قدم الحاج حتى المشاة واو واما
وام ثلثتها لثبوت الحكم لاحد الامرين لا بعينه نحو مررت برجل او امراة واما انما
يكون حرف العطف اذا تقدمتها اما اخرى نحو العدد اما زوج واما فرد ويجوز
ان يتقدم اما على او نحو زيد اما كاتب او امي وام على قسمين متصلة وهي
ما يسال بها عن تعيين احد الامرين والسائل يعلم بثبوت احدهما مبهما بخلاف
او واما فان السائل بهما لا يعلم ثبوت احدهما اصلا ويستعمل بثلثة شرائط

الاول

الاول ان يقع قبلها همزة نحو ازيد عندك ام عمرو والثاني ان يليها لفظ
مثل ما يلي الهمزة اعني ان كان بعد الهمزة اسم فكذلك بعد ام وان كان
فعل فكذلك بعد ام نحو اقام زيد ام قعد فلا يقال ارايت زيدا عندك
ام عمرو والثالث ان يكون احد المستويين محققا وانما يكون الاستفهام
عن التعيين فلذلك يجب ان يكون جواب ام بالتعيين دون نعم او لا
فاذا قيل ازيد عندك ام عمرو فجوابه كان بتعيين احدهما واما اذا
سئل باو واما فجوابه نعم او لا ومنقطعة وهي ما يكون بمعنى بل مع الهمزة
كما اذا رايت شبحا من بعيد قلت فيه انها لابل على سبيل القطع
ثم حصل لك الشك في انها شاة فقلت ام هي شاة تقصد الاعراض
عن الاخبار الاول واستيناف سؤال آخر معناه بل هي شاة واعلم
ان ام المنقطعة لا تستعمل الا في الخبر كما مر او في الاستفهام نحو اعندك
زيد ام عمرو فسالت اولا عن حصول زيد ثم اخذت الى سؤال آخر
عن حصول عمرو ولا وبل ولكن جميعها لثبوت الحكم لاحد الامرين معينا
اما لا فتلغي ما وجب للاول عن الثاني نحو جاءني زيد لا عمرو وبل للاضراب عن الاول
والاثبات للثاني نحو جاءني زيد بل عمرو ومعناه بل جاءني عمرو وما جاءني بكر بل خالد
ومعناه بل ما جاء خالد ولكن للاستدراك ويلزمها النفي قبلها نحو ما جاءني زيد لكن عمرو

جاء او مابعدها نحو قام بكر لكن خالد لم يقم فصل حروف التنبيه ثلثة
الا واما وها وضعت لتنبيه المخاطب كيلا يفوته شيء من الكلام فالا
واما لا يدخلان الا على الجملة الاسمية نحو قوله تعالى الا انهم هم المفسدون
كقول الشاعر اما والذي ابكى واضحك والذي امات واحيى
والذي امره الامر والفعلية نحو الا لا تفعل واما لا تضرب والثالث
ها تدخل على الجملة نحو ها زيد قائم والمفرد نحو هذا وهؤلاء فصل
حروف النداء خمسة يا وايا وهيا واي والهمزة المفتوحة فاي والهمزة
المفتوحة للقريب وايا وهيا للبعيد ويا لهما وقد مر احكامها في
المنادى فصل حروف الايجاب ستة نعم وبلى واي واجل
وجير وان اما نعم فلتقرير الكلام السابق مثبتا كان او منفيا نحو جاءني زيد
قال نعم وما جاءني زيد قال نعم وبلى يختص بايجاب ما نفي استفهاما
كقوله تعالى الست بربكم قالوا بلى او خبرا كما اذا قيل لم يقم زيد قلت
بلى اي قد قام زيد واي للاثبات بعد الاستفهام ويلزمها القسم كما اذا
قيل هل كان كذا قلت اي والله واجل وجير وان للتصديق الخبر
كما اذا قيل جاء زيد قلت اجل او جير او ان اي اصدقك في هذا الخبر فصل
حروف الزيادة سبعة ان وان وما ولا ومن والباء واللام

فان

فان تزاد مع ما النافية نحو ما ان زيد قائم ومع ما المصدرية
نحو انتظر ما ان يجلس الامير ومع لما نحو لما ان جاءت جلست
وان تزاد مع لما نحو قوله تعالى فلما ان جاء البشير وبين لو والقسم
نحو والله ان لو قمت قمت وما تزاد مع اذا ومتى واي واين
وان شرطا كما تقول اذا ما صمت صمت وكذلك البواقي وتزاد
ما بعد ان شرطا نحو قوله تعالى اما ترين من البشر وبعد بعض حروف الجر نحو فبما رحمة
من الله وعما قليل ولا تزاد مع الواو بعد النفي نحو ما جاءني زيد
ولا عمرو وبعد ان المصدرية نحو ما منعك ان لا تسجد وقبل القسم كقوله تعالى
لا اقسم بمعنى اقسم واما من والباء واللام فتقدم ذكرها في حروف الجر فلا
نعيدها فصل حرفا التفسير اي وان فاي كقوله تعالى واسال القرية التي اي
اهل القرية وان انما يفسر بها فعل بمعنى القول كقوله تعالى وناديناه ان يا ابراهيم
فلا يقال قلت له ان اكتب اذ هو لفظ القول لا معناه فصل حروف المصدر
ثلثة ما وان وان فما وان للجملة الفعلية كقوله تعالى وضاقت عليهم الارض بما
رحبت اي برحبها وقول الشاعر يسر المرء ما ذهب الليالي وكان
ذهابهن له ذهابا وان نحو قوله تعالى فما كان جواب قومه الا ان قالوا
اي قولهم والثالث ان للجملة الاسمية نحو علمت انك قائم اي قيامك

فصل حروف التحضيض اربعة هلا والا ولولا ولوما لها صدر الكلام ومعناها الحث على الفعل ان دخلت المضارع نحو هلا تاكل واللوم كله والتعيير اذا دخلت الماضي نحو هلا ضربت زيدا وح لا يكون تحضيضا الا باعتبار ما فات ولا تدخل الا على الفعل كما مر فان وقع بعدها اسم فباضمار فعل كما تقول لمن ضرب قوما هلا زيدا اي هلا ضربت زيدا وجميعها مركبة جزؤها الثاني حرف النفي والجزء الاول حرف الاستفهام او حرف الشرط او حرف المصدر ولولا ولوما لهما معنى آخر وهو امتناع الجملة الثانية لوجود الجملة الاولى نحو لولا علي لهلك عمر وح يحتاج الى الجملتين اولهما اسمية ابدا وثانيهما فعلية فصل حروف التوقع قد وهي في الماضي للتقريب الى الحال نحو قد ركب الامير اي قبيل هذا ولاجل ذلك سميت حرف التقريب ايضا ولهذا يلزم الماضي ليصلح ان يقع حالا وقد يجيء للتاكيد اذا كان جوابا لمن يسال هل قام زيد تقول قد قام زيد وفي المضارع للتقليل نحو ان الكذوب قد يصدق وان الجواد قد يبخل وقد يجيء للتحقيق كقوله تعالى قد يعلم الله المعوقين ويجوز الفصل بينه وبين الفعل بالقسم نحو قد والله احسنت وقد يحذف الفعل بعد قد عند القرينة كقول الشاعر افد الترحل غير ان ركابنا لما تزل برحالنا وكأن

قد اي وكأن قد زالت فصل حرفا الاستفهام الهمزة وهل لهما صدر الكلام وتدخلان على الجملة اسمية كانت او فعلية نحو ازيد قائم وهل قام زيد ودخولهما على الفعلية اكثر لان الاستفهام بالفعل اولى وقد تدخل الهمزة في مواضع لا يجوز دخول هل فيها تقول ازيدا ضربت واتضرب زيدا وهو اخوك وازيد عندك ام عمرو واومن كان وافمن كان واثم اذا ما وقع ولا يستعمل هل في هذه المواضع وههنا بحث فصل حروف الشرط ثلثة ان ولو واما لها صدر الكلام ويدخل كل واحد منها على الجملتين فعليتين كانتا او اسميتين او مختلفين فان للاستقبال وان دخلت الماضي نحو ان زرتني اكرمتك ولو للماضي وان دخلت المضارع نحو لو تزورني فاكرمتك ويلزمها الفعل لفظا كما مر او تقديرا نحو ان انت زائري فانا اكرمك واعلم ان ان لا يستعمل الا في الامور المشكوكة فلا يقال آتيك ان طلعت الشمس وانما يقال اذا طلعت الشمس ولو تدل على نفي الجملة الثانية بسبب نفي الجملة الاولى كقوله تعالى لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا واذا وقع القسم في اول الكلام وتقدم على الشرط يجب ان يكون الفعل الذي تدخل عليه حرف الشرط ماضيا لفظا نحو والله ان اتيتني لاكرمتك او معنى نحو والله ان لم تاتني لاهجرتك

وح يكون الجملة الثانية في اللفظ جوابا للقسم لا جزاء الشرط فذلك وجب
فيها ما يجب في جواب القسم من اللام مثلا كما مر آنفا اما ان وقع القسم
وسط الكلام فجاز ان يعتبر القسم اي ان يكون الجواب له بل ام نحو ان
اتيتني والله لآتينك وجاز ان يلغى نحو ان تأتني والله اتك واما لك
تفصيل ما ذكر مجملا نحو الناس سعيد وشقي فاما الذين سعدوا ففي الجنة
واما الذين شقوا ففي النار ويجب في جوابها الفاء وان يكون الاول
سببا للثاني ويحذف فعلها مع ان الشرط لا بد له من فعل وذلك
ليكون تنبيها على ان المقصود بها حكم الاسم الواقع بعدها نحو اما زيد فمنطلق
تقديره مهما يكن من شيء فزيد منطلق فحذف الفعل والجار والمجرور
حتى بقي اما فزيد منطلق ولما لم يناسب دخول حرف الشرط على
فاء الجزاء نقلوا الفاء الى الجزاء الثاني ووضعوا الجزء الاول بين اما
والفاء عوضا عن الفعل المحذوف ثم ذلك الجزء الآن ان صالحا للابتداء
فهو مبتدأ كما مر والا فعامله ما بعد الفاء نحو اما يوم الجمعة فزيد منطلق
عامل يوم الجمعة على الظرفية فصل حروف الردع كلا وضعت
لزجر المتكلم وردعه عما يتكلم به كقوله تعالى فيقول ربي اهانن كلا اي لا تتكلم
بهذا فانه ليس كذلك هذا في الخبر وقد يجيء بعد الامر ايضا كما اذا قيل لك

اضرب

اضرب زيدا فقلت كلا اي لا افعل هذا قط وقد يجيء بمعنى حقا كقوله تعالى
كلا سوف تعلمون وح يكون اسما وبني لكونه مشابها لكلا الذي حرفا وقيل يكون
حرفا ايضا بمعنى ان لتحقيق الجملة نحو كلا ان الانسان ليطغى بمعنى حقا
فصل تاء التانيث الساكنة يلحق الماضي ليدل على تانيث ما اسند اليه
الفعل نحو ضربت هند وقد عرفت مواضع وجوب الحاقها فاذا لقيها ساكن بعد
وجب تحريكها بالكسر لان الساكن اذا حرك حرك بالكسر نحو قد قامت
الصلوة وحركتها لا توجب رد ما حذف لاجل سكونها فلا يقال رمات المراة
لان حركتها عارضة واقعة لالتقاء الساكنين وقولهم المراتان رماتا ضعيف
واما الحاق علامة التثنية والجمع بالفعل فضعيف فلا يقال قاما الزيدان
وقاموا الزيدون وقمن النساء وبتقدير الالحاق لا يكون ضماير لئلا يلزم
الاضمار قبل الذكر بل علامات دالة على احوال الفاعل كتاء التانيث فصل
التنوين نون ساكنة تتبع حركة آخر الكلمة لا لتاكيد الفعل وهو على خمسة اقسام
الاول للتمكن وهو ما يدل على ان الاسم متمكن في مقتضى الاسمية يعني
انه منصرف نحو زيد ورجل والثاني للتنكير وهو ما يدل على ان الاسم
نكرة نحو صه اي اسكت سكوتا في وقت ما واما صه بالسكون فمعناه اسكت
السكوت الآن والثالث للعوض وهو ما يكون عوضا عن المضاف اليه

نحو حينئذٍ ويومئذٍ اي حين اذ كان كذا والرابع للمقابلة وهو التنوين الذي
في جمع المؤنث السالم نحو مسلماتٍ وهذه الاربعة يختص بالاسماء والخامس
للترنّم وهو الذي يلحق آخر الابيات وانصاف المصرّعة كقول الشاعر
اقلّي اللوم عاذل والعتابا ۞ وقولي ان اصبتُ فقد اصابا ۞ كقول الشاعر
يا ابتا عليك او عساكا ۞ وقد يحذف من العلم اذا كان موصوفاً بابن مضافاً
الي علم آخر نحو زيد ابن عمرٍو فصل نون التاكيد وهي وضعت لتاكيد الامر
والمضارع اذا كان فيه طلبٌ بازائه قد لتاكيد الماضي وهو علي ضربين
خفيفةٌ اي ساكنةٌ ابداً وثقيلة اي مفتوحةٌ مشدّدةٌ ابداً ان لم يكن قبلها
الفٌ نحو اضربَنْ واضربَنَّ ومكسورة ان كان قبلها الفٌ نحو اضربانِّ
واضربنانِّ وتدخل في الامر والنهي والاستفهام والتمنّي والعرض جوازاً لان
في كلّ واحدٍ منها طلباً نحو اضربَنَّ ولا تضربَنَّ وهل تضربَنَّ وليت تضربَنَّ
والا تضربَنَّ وقد يدخل القسم وجواباً لوقوعه علي ما يكون مطلوباً للمتكلم
غالباً فاراد ان لا يكون آخر القسم خالياً عن معني التوكيد كما لا يخلو اوّله منه
نحو والله لافعلنّ كذا واعلم انه يجب ضمّ ما قبلها في جمع المذكر نحو اضربُنَّ
ليدلّ علي الواو المحذوفة وكسر ما قبلها في المخاطبة نحو اضربِنَّ ليدلّ علي الياء
المحذوفة والفتح فيما عداهما اما في المفرد فلانه لو ضمّ لالتبس بجمع المذكر ولو كسر لالتبس

بالمخاطبة واما في المثنّي وجمع المؤنث فلان ما قبلها الفٌ نحو اضربانّ واضربنانّ
وزيدت الالف قبل النون في جمع المؤنث لكراهة اجتماع ثلث نونات
نون الضمير ونوني التاكيد ونون الخفيفة لا تدخل التثنية اصلاً
ولا جمع المؤنث لانه لو حرّكوه لم يبق خفيفةً فلم يكن علي الاصل وان ابقيتها
ساكنةً لزم التقاء الساكنين علي غير حدّه وهو غير مستحسن

والله اعلم بالصواب تمم بالخير

بر بد كفتن زباني سر مكردان
زدبانيه سر زبانيه خير مكردان

بشنم محمد فقال يا اهل مكة اعلموا ان محمدا صلي الله عليه وسلم نبيٌّ حق صادق في كلامه ودينه حق وهو يدعوكم من الباطل الي الحق وانتم واصنامكم باطل ضا...
...ل فان لم تؤمنوا به ولم تصدقوا انكم تو يوم القيمة في نار جهنم خالدين فيها ابدا فصدقوا محمدا صلي الله عليه وسلم فلما سمعوا هذا المقالة من الجمل قام ابو جهل وا...
...يم وضربه علي الارض فجعل اربا اربا ثم حرقوه بالنار ثم بعد ذلك ينصرف النبي صلي الله عليه وسلم من بينهم مسرورا ذلك من معجزاته قال عبد الله بن المبارك...
...سنة من السنين وكنت في حطيم اسمعيل عليه السلام فنمت ورايت في المنام النبي صلي الله عليه وسلم قال لي يا عبد الله اذا رجعت الي البغداد فادخل محلة...
...ر فيها بهرام المجوسي واقراه مني السلام وقل له ان الله تعالي راضٍ عنك فانتبهت من النوم فقلت لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ...
...ا فتوضات وصليت وطفت بالكعبة ما شاء الله فغلبني النوم فرايت كذلك ثلث مرات فلما اتممت الحج ورجعت الي بغداد وطلبت ...
...ا فوجدت شيخا فانيا فقلت له انت بهرام المجوسي قال نعم قلت هل لك عند الله تعالي خير قال نعم كان لي اربع بنات واربع بنين فتزوجتهن...
فقلت هذا فعل حرام هل عندك غير ذلك قال نعم جعلت الوليمة للمجوسي وقت تزويج البنات للابناء فقلت هذا ايضا حرام فهل عن...
قال نعم كانت لي بنت اجمل الناس فما وجدت لها كفوا فتزوجت من نفسي وجعلت وليمة في تلك الليلة فاجتمع علي الوليمة اكثر من رجل من المجو...

بالي طرة

باب در بیان اینکه بمردان مخصوص است و وی مشتمل بر چند [illegible]

وفي خزانة المفتين فيها اربعة اصناف [illegible]

وفي الشرح البرهان [illegible]

ان لهذا البحر [illegible]

[illegible] النجاسة [illegible]

ما قوليهم اند [illegible]

صدق الله وصدق رسول الله صلى الله عليه وسلم

من عاق الوالدين [illegible]

قال عليه الصلوة والسلم منذ خلق الله الدنيا لم ينظر اليها نظر رحمة ولو كان الدنيا يزن عند الله جناح بعوضة لما سقى منها كافرا شربة ماء

[illegible]

والقعدة بعد سجود السهو ليست بفرض حتى لو سجد بعد سجود السهو تام ولم يقعد صلوته ١٢ خلاصه

الا ان يدخل الكلام والنادر
الا ان والنادر في الكلام قليلا
بالقياس وان النادر
موافق بالقياس

امر از حضرت عزت ولذلك كفند بر فرضيه چون عاري باشد از قرائن صارفه يعني ان امر
لما بنا شد جا كلوا واشربوا وصايحه واذا حللتم فاصطادوا وجابحه فاذا طعمتم فانتشروا وجابحه تفسحوا في المجالس ليس بلك ان امر
عليها باشد واقيموا الصلوة واتوا الزكوة وجابجه حافظوا على الصلوة والصلوة الوسطى الكه فرضيه

اقم الصلوة لدلوك الشمس اى وقت زوالها الى
غسق الليل اقبال ظلمة اى الظهر والعصر و
العشاء وقرآن الفجر صلوة الفجر ان قرآن الفجر
كان مشهودا يشهده ملائكة الليل وملائكة النهار
ومن الليل فتهجد به نافلة لك فريضة زائدة لك دون
امتك او فضيلة على الصلوة المفروضة عسى ان يبعثك ربك
في الآخرة مقاما محمودا يحمد فيه الاولون والآخرون وهو مقام
الشفاعة في فصل القضاء ١٢ جلالين من عينه